

شیخ خزعل و امارات های عرب خوزستان

نویسنده و محقق حاج کاظم پور کاظم

شیخ خزعل و امارات های عرب خوزستان



نویسنده و محقق

حاج کاظم پور کاظم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

تَعْلِيْمَ تَكَوِّنَان
www.takarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarستان.info

شیخ خرعل

وامارت‌های عرب خوزستان

تألیف:

حاج کاظم، پورکاظم

پورکاظم، کاظم، ۱۳۲۴
شیخ خزعل و امارت‌های عربی خوزستان / تألیف:
کاظم پورکاظم. – سوسنگرد: سرزمین خوز، ۱۳۸۲
. ۲۰۲ ص: مصور، نقشه.

ISBN 964-7495 - 02 - 1

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.
كتابنامه.

۱. خوزستان – تاریخ – قرمن ۱۴. ۲. خزعل،
۱۴۴۳ - ۱۳۱۵ - اعراب - ایران - خوزستان.
۴. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰. الف. عنوان.

م ۸۲-۴۵۷۴

۹۵۵/۵۳

DSR ۲۰۱۷ و ۵۸ ۹

www.tabarestan.info

انتشارات سرزمین خوز

سوسنگرد، خ طالقانی جنوبي، كوچه آذر، ۸۸، پلاک ۶۴۴۱۶
تلفن ۰۶۱۲-۴۲۲۰۷۸۵

نام کتاب: شیخ خزعل و امارت‌های عرب خوزستان
نگارنده: حاج کاظم، پور کاظم

ناشر: انتشارات سرزمین خوز
حروف نگار و صفحه‌آرا: نشر آيات، اهواز

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: سلیمان زاده
چاپ اول: ۱۳۸۲

مراکز پخش: کتابفروشی‌های استان خوزستان

ISBN: 964-7495-02-1

شابک: ۹۶۴-۷۴۹۵-۰۲-۱

EAN: 978964749.35

به همه کسانی که دلها یشان برای خوزستان و ایران می‌تپد
تقدیم می‌شود.

مؤلف

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار ...	۹-۱۳
فصل اول ...	۱۵-۴۴
۱- اصل و نسب شیخ خزعل (المحسن)	۱۵-۳۲
۲- چه تفاوتی بین اصل و نسب شیخ خزعل و مشایخ آل ناصری وجود دارد؟ ..	۳۲-۳۵
۳- چگونه شیوخ محسن مورد توجه سران قاجار قرار گرفتند؟ ..	۳۵-۳۷
۴- اوضاع عشایر عرب خوزستان در زمان ناصرالدین شاه ..	۳۷-۴۰
۵- جنگ انگلیس با ایران و اشغال خرمشهر و اهواز ..	۴۱-۴۴
فصل دوم ..	۴۵-۵۷
۱- شیخ مزعل و شیخ خزعل ..	۴۵-۴۹
۲- خوزستان در دوره‌ی مظفر الدین شاه ..	۵۰-۵۱
۳- قرارداد نفت دارسی و بهره برداری شیخ خزعل از آن ..	۵۱-۵۳
۴- حمایت دولت انگلیس از شیخ خزعل ..	۵۳-۵۷
۵- هوش و تدبیر شیخ خزعل ..	۵۵-۵۷
فصل سوم ..	۵۸-۷۶
۱- شورش شیخ خزعل ..	۵۹-۶۲
۲- شیخ خزعل و پیمان سعادت ..	۶۲-۶۴
۳- علل شکست قیام شیخ خزعل ..	۶۵-۶۶
۴- اقدامات شیخ خزعل برای بازگرداندن احمد شاه ..	۶۶-۶۹
۵- شرح حال احمد شاه ..	۶۹-۷۲
۶- اوضاع ایران در زمان احمد شاه قاجار ..	۷۳-۷۵
۷- جنگ جهاد قبایل عرب و کمک شیخ خزعل به انگلیس ..	۷۵-۷۶

فصل چهارم	۱۴۲-۷۸
۱- امارت بنولام	۹۱-۷۸
۲- امارت بنوکعب	۱۱۴-۹۲
۳- امارت محسین	۱۳۶-۱۱۵
۴- جنگ‌های زمان خاندان جاج جابرخان	۱۳۶-۱۱۵
۵- اثرات سیاست‌های خزعل بر مردم عرب خوزستان	۱۴۲-۱۳۶
فصل پنجم	۱۴۶-۱۴۳
۱- ازدواج‌های مصلحتی شیخ خزعل	۱۴۶-۱۴۳
۲- نامزدی شیخ خزعل برای پادشاهی عراق	۱۴۸-۱۴۶
۳- جهاد در عربستان (خوزستان)	۱۰۳-۱۴۸
۴- انتقام نیروهای انگلیس و شیخ خزعل از بنوطرف	۱۵۶-۱۵۳
۵- اوضاع ایران در جنگ جهانی اول	۱۶۱-۱۵۷
فصل ششم	۱۸۶-۱۶۵
۱- قیام سعادت	۱۶۷-۱۶۵
۲- دیدگاه‌های نویسنده‌گان درباره شیخ خزعل	۱۷۳-۱۶۷
۳- روابط شیخ خزعل و انگلیس	۱۷۷-۱۷۴
۴- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹	۱۸۰-۱۷۸
۵- تسلیم خزعل و پایان مسأله خوزستان	۱۸۶-۱۸۱
فصل هفتم	۲۰۲-۱۸۷
۱- چگونگی دستگیری، تبعید و قتل شیخ خزعل	۱۸۸-۱۸۷
۲- عکس العمل انگلستان نسبت به دستگیری خزعل	۱۹۱-۱۸۸
۳- چرا شیخ خزعل ناچار به تسلیم شد؟	۲۰۲-۱۹۱

به نام خداوند بخشندگی مهربان

پیشگفتار

استان خوزستان که با مساحتی حدود ۶۶۵۳ کیلومتر مربع در جنوب غربی کشور جمهوری اسلامی و در شمال غرب خلیج فارس قرار دارد، از هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد، (و احتمالاً پیش از آن) تا اواخر هجره‌ی ساسانی، از ایالت‌های آباد ایران بوده، به طوری که هنگام ورود مسلمانان در خلافت عمر بن الخطاب خلیفه‌ی دوم به کشور ما، این استان دارای ۷۷ شهر آباد، پر جمعیت و مهم بوده است.

استان زرخیز و پهلوان پرور خوزستان، گذشته از موقعیت خاص طبیعی، جغرافیایی و معدنی سرشار، از نظر تاریخی نیز از کهن‌ترین استان‌های کشور و جهان شمرده می‌شود. این استان مهم از دیر باز، از لحاظ معادلات سیاسی جهانی، تمدن و فرهنگ درخشنان مورد طمع دشمنان بوده است.

خوزستان از دوره‌ی عیلامیان مسکن اقوام آریایی و سامی بود. آن طور که از "دیولافوآ" نقل کرده‌اند، پیش از عیلامی‌ها مردمانی از نژاد سیاه در این سرزمین می‌زیسته‌اند. اطلاعاتی که از آن‌ها در کتاب‌های نویسنده‌گان آمده، این است که آنان به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱- هسی‌ها و اوکسیان - هپارتیت - املش - که در میان دجله و کرخه سکونت داشته‌اند.

۲- موتبال، که بین باتلاق‌های دجله و کوhestan ساکن بودند.^(۱)

۱- زمان رشیدیان، نیره. نگاهی به تاریخ خوزستان، صص ۳۷-۳۸.

هسی‌ها که نام هوز یا خوز و خوزستان، از آن اشتراق یافته همان "اوکسی‌ها" هستند که در معبور پارس (تنگ تکاب بهبهان) راه را بر لشکریان اسکندر مقدونی بستند و با فرماندهی "آریابرزن" بیست و پنج هزار رزمnde خوزی تا آخرین قطره‌ی خون در برابر سپاه دشمن جنگیدند.^(۱)

عیلام که نام حکومت عیلامی‌ها از نام او گرفته شده، پنجمین فرزند سام بن نوح بوده است. برادران او عبارت از آشور، لاروس، ارفخشداوام. و اماً قوم پارس که در بیان اصل و نسب آن‌ها، اختلاف نکرده‌اند، اکثریت اجماع دارند و آن‌ها نیز از پشت سام پسر نوح پیامبر (ع) هستند.^(۲)

در عهد باستان سرزمین‌های لرو و بختیاری نیز جزوی از سرزمین عیلام بوده و همان گونه که نقل شد نام این سرزمین از نام او گرفته شده است. از منابع و مأخذ، کشیفات و معتمدین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت نوح (ع) در عراق کنونی در غرب خوزستان می‌زیسته است.

اخیراً یک کتابخانه‌ی سومری با ۶۰ هزار لوح گلی در شهر "نیپور" در ۹۵ مایلی جنوب بغداد یافته‌اند که قدیمی‌ترین اطلاعات راجع به طوفان نوح را نشان می‌دهد. در الواح مذکور نام پنج شهر پیش از طوفان نام برده شده‌اند، و این راز کهن را بیان داشت که آن پیامبر (ع) سومری بوده و "ژئوس او درا" نام داشته است. بنا به نوشته‌ی این الواح وی در "شور و پاک" می‌زیست و کشتی خود را که همان "سفینه نوح" بود، در آن جا ساخت. پس از آن طوفان عظیم، یکی از نوه‌های نوح به نام عیلام بن سام بن نوح، به این منطقه آمده و سکونت گزید. سرانجام این سرزمین به نام او "عیلام" نام گرفت.^(۳)

۱ - زمان رشیدیان، نیره. همان، به نقل از کتاب ایران باستان، مشیرالدوله، ۱۴۰۹-۱۴۱۹/۵.

۲ - فلشنستدی. شهاب الدین. سبائق الذهب في معرفة انساب العرب. ص ۱۲ تا ۱۴.

۳ - زمان رشیدیان، نیره. همان. ص ۱۷.

به این ترتیب پی برد که سرزمین کنونی خوزستان در آن روزگار عیلام نام داشت.

بعد از آن یونانی‌ها آن را "اوچا" یا "حوجا" و ساکنان آن را "اوچیا" نام نهاده‌اند. این واژه‌ها سرانجام، پس از حمله‌ی مسلمانان (عرب) به صورت خوز و خوزستان معرب شده‌اند.^(۱)

باید دانست که خوزستان، در طی دوره‌های تاریخی ^{بمعنای همچنان} گوناگونی خوانده می‌شده است. در زمان عیلام که خوزستان بجزوی از آن بوده، به نام "حالاتی" یعنی سرزمین "حالاتی‌ها" نامیده می‌شد. این واژه در متون عیلامی، کتبیه‌های هخامنشی و نیز کتبیه‌های بومی عیلامی دیده شده است. حمله‌ی آشوری‌ها به عیلام، موجبات ویرانی آن را فراهم کرد، و سرانجام اهالی عیلام به اراضی پست خوزستان سرازیر شده‌اند. بعدها "هرودت" نویسنده‌ی یونانی نوشت که دشت‌های دامنه‌ی "زاگرس" به مردمان "اسکی‌تن" و "کی‌مر" - که احتمالاً منظور از کی مر همان سومر باشد - تعلق داشته است. در سال ۱۲۲۰ پیش از هجرت "انشان" یا "آنزان" مسکن کنونی بختیاران به دست "یاسیس" پسر "هخامنش" فتح شد و پس از او کوروش فرمانروای این منطقه شد.

در زمان داریوش، شوش به پایتختی برگزیده شد و راه‌های بسیاری در دامنه‌ی زاگرس احداث گردید و منطقه در نوعی آرامش زندگی کرد.^(۲)

در دوره‌ی ساسایان خوزستان، بار دیگر اهمیت گذشته‌ی خود را بازیافت و اردشیر بابکان شهر تستر (شوستر) را بنادرد و یا به گفته‌ای این شهر را آبادان گردانید. در زمان پادشاهان آخر سلسله‌ی ساسانی، به دلیل

۱ - خسروی، عبدالعلی. تاریخ و فرهنگ بختیاری، ۱۹/۲.

۲ - اشار سیستانی، ایرج. خوزستان و تمدن دیرینه‌ی آن، ۳۶/۱.

انتشار دین عدالت گستر اسلام، ناخوشنودی مردم ایران از دولت و عدم رضایت عمومی، ایران به دست مجاهدین مسلمان فتح شد.

از آن چه نقل شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که خاک خوزستان در طی تاریخ محل سکونت اقوام مختلف بوده و نژادهای گوناگونی در آن زندگی کرده‌اند. پس از این که ایران به تصرف مسلمانان در آمد، خوزستان شاهد سکونت اقوام محلی و عرب شد، و آنای‌ها توسط به تعلیم اسلامی، در کنار یکدیگر به زندگی خود پرداختند. ناگفته نماند که پیغمبر از اسلام قبایلی از نژاد عرب مانند "بنو‌العم" در این استان می‌زیسته‌اند.

مردم فعلی خوزستان گذشته از اخوت و برادری تاریخی فیما بین، دارای دین و باورهای واحدی هستند، و این اشتراک که از قرآن مجید (کلام وحی)، سنت و احادیث اهل بیت عترت و طهارت سرچشممه می‌گیرد، موجبات نزدیکی و دوستی بی‌نظیری در میان آن‌ها شده است.

این روابط تنگاتنگ بر گرفته از اخوت دینی و ایمانی، از محدوده‌ی خوزستان گذشته و پیوند عمیقی با تمام امت حزب الله در ایران و جهان اسلام به وجود آورده است. در این اندیشه‌ی متعالی و الهی که از قرآن - آنما المؤمنین اخوة - سرچشممه می‌گیرد، افراد جامعه به مثابه‌ی سلول‌های بنای اجتماعی‌اند. پیامبر اکرم (ص) در تبیین این پیوند برادری دینی، در حدیثی، جامعه را به جسد واحدی تشییه می‌فرماید که درد و رنج و ناراحتی بر یکی از افراد آن موجب سلب آسایش و خوشوقتی تمام جامعه می‌شود: «مثُلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ كَمِثْلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَىٰ^(۱) مِنْهُ عَضُوٌ تَدَاعَىٰ لِهِ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَ الْحَمْىٰ». یعنی حکایت مؤمنان در دوستی و

۱ - پانیده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه حضرت رسول (ص). حدیث ۲۷۱۲.

مهربانیشان، چون اعضای تن است؛ وقتی یکی رنجور شود دیگران به مراقبت و رعایت او هم داستان شوند. متأسفانه در دو سه قرن اخیر، غربی‌ها با استفاده از توان نظامی و فرهنگی، کوشش بسیار کرده‌اند تا این اختوت اسلامی را از بین برده و با استفاده از اندیشه‌های نژادگرایانه میان اقوام و ملت‌های مسلمان تفرقه، پراکندگی و دشمنی ایجاد کنند. با روی کار آوردن نوکرانشان در رأس هرم قدرت این کشورها موقیت چشمگیری در استثمار و استعمار مسلمانان به دست آورده‌اند. بریتانیا، روسیه و فرانسه و پس از آن امریکا کشور ما را که به ظاهر استقلال داشته، مورد تهاجم خود تفرقه داده و خیرات مادی و معنوی ما را به تاراج برده‌اند. در قرن نوزدهم میلادی با ضعیف شدن حکومت مرکزی رؤسای ایلات و قبایل با چپاول و غارت محصول عرق جیین کشاورزان بی چیز و دادن آن به حکام مجوز ریاست و استثمار می‌گرفتند.

به همین جهت در استان خوزستان، عده‌ای با اخذ مجوز از پادشاهان قاجار بر مردم مسلمان و برادر خوزستان استیلاه یافته و با ایجاد فتنه و تفرقه موجبات عقب ماندگی و دشمنی بین آنان شده‌اند.

در میان قبایل عرب خوزستان بعضی از افراد با به دست آوردن موقعیت اجتماعی امارت یا حکومت قبیله‌ای تأسیس کرده‌اند. مانند امارت‌های بنوکعب، مشعشعیان، آل کثیر، الخمیس، بنولام، بنوطرف و محیسن.

در این کتاب کوشش داریم تا امارت "المحیسن" و «شیخ خزعل» را با توجه به منابع و مأخذ، مورد تحقیق قرار دهیم. زیرا این موضوع بسیار مورد پرس و جو قرار می‌گیرد و نسل جدید خواهان اطلاعات و آگاهی حقیقی در این مورد هستند.

مؤلف

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

تهرستان
www.tabarstan.info

۱- اصل و نسب شیخ خزعل (المحسن)



مردم عرب خوزستان، شیخ خزعل بن حاج جابر بن مرد او را از طایفه‌ی "المحسن" می‌دانند. "المحسن" نیز از طوایف فیلیه‌ی بنوکعب، از "بنوربیعه" به شمار می‌آید. برخی عقیده دارند که "المحسن" اصلاً از بنوتهمیم‌اند. عزاوی نویسنده‌ی کتاب عشائر العراق، درباره‌ی "المحسن" می‌نویسد:

«المحسن یکی از عشائر قبیله‌ی بنو کعب، از اصلب بنو ربيعه‌اند که در کشورهای عراق و جمهوری اسلامی ایران می‌زیند،

آن گاه در نواحی خرمشهر، بهمنشهر، جزیره‌ی خضر و آبادان پراکنده شده‌اند. زیر تیره‌های این طایفه بیت غانم، بیت چنعان (آل کنعان)، آلوه‌معرف، العیدان، اهل العریض، البچاچره، الزویدات، بیت حاجی فیصل، العطب، و الخواجة.^(۱)

الطاهر طایفه‌ی "المحبس" را یکی از تیره‌های "بنو کعب" دانسته و می‌افزاید که "بنوکعب" زمانی در کرانه‌ی چوب ارون و روسته از نهر عمر تا خرمشهر و نیز تا حدود بحرین در جنوب سکونت هاشته‌اند. مردم این قبیله در آن تاریخ به کارکشاورزی مشغول بوده‌اند. وی بنو تمیم و عتاب و المطور و الدیر را به فهرست فوق الذکر عشایر محبس اضافه نموده است.^(۲)

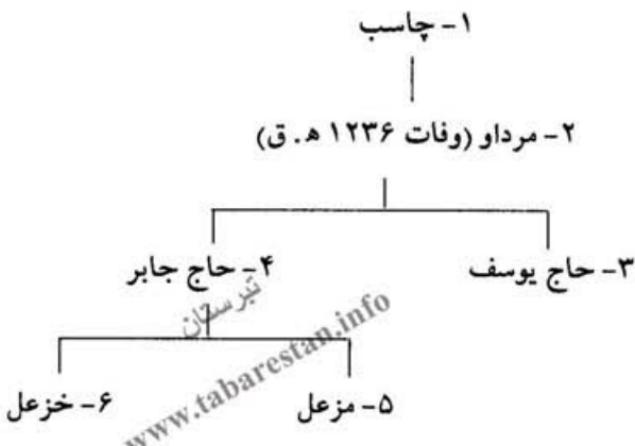
حاج عثمان طرفی طایی در تاریخچه‌ی خطی خود، شیخ خزعل را به قبیله‌ی "بنو تمیم" از قبایل شهر، کهن و قدرتمند عرب منسوب دانسته است. وی می‌افزاید که طایفه‌ی "المحبس" که پس از تضعیف رؤسای بنو کعب قدرت یافت، از همان قبیله (بنو تمیم) است.^(۳)

اولین کسی که از طایفه‌ی "المحبس" به شهرت دست یافت، حاج یوسف پسر حاج مرداو نام دارد. در دوره‌ی ریاست شیخ ثامر - رئیس بنوکعب - که شهر خرمشهر (محمدره) آبادتر شده بود به دست حاج جابر بن حاج مرداو افتاد! معروف‌ترین شخصیت‌های خاندان شیخ خزعل به قرار زیر است:

۱ - العزاوی، عباس، عشائر العراق، ج ۴، صص ۱۸۴-۱۸۵.

۲ - الطاهر، عبدالجليل، العشائر و السياسة، ج، صص ۳۳۹-۳۴۱.

۳ - طرفی طایی، حاج عثمان، ص ۳۱ تاریخچه‌ی خطی.



کسری به اشتباه حاج جابر را پسر حاج یوسف تصور کرده و چنین می‌نویسد:

بنیادگزار این خاندان حاج جابر پسر حاج یوسف، گماشته شیخ ثامر در محمّره بود.... نخستین بار که دولت خواهی او مایه‌ی کار او شد، این داستان است که در سال ۱۲۶۷ که خانلر میرزا تازه به خوزستان رسیده بود، در محمّره بیماری و با افتاده و فوجی سرباز که در آن جا پاسبان بوده، برخی از ناخوشی بی پا و برخی دیگر از ترس پراکنده می‌شوند. در چنین هنگامی گروهی از عرب گرد هم آمده و در جزیره‌ی خضر به قلعه‌ی آن جا دست یافته، بیرق شورش و نافرمانی بلند می‌سازند و حاکم بصره در نهان آتش فتنه را دامن می‌зд. در چنین هنگام سختی حاج جابر خان داوطلبانه به چاره‌ی کار برخاسته و با شورشیان جنگ کرده، پس از کشته شدن کسانی از دو سوی آنان را از دژ و جزیره ببرون می‌راند و به دین سان نام دولت خواهی خود را مشهور می‌گردد.^{(۱)(۲)}

۱ - کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان. (تهران، آذر، ۱۳۷۳). ص ۱۸۳.

۲ - همان، صص ۱۸۴-۱۸۳.

صفایی "محیسن" را یکی از تیره‌های "بنی کعب" عرب دانسته است که از چند قرن پیش در منطقه‌ی حاصلخیز فلاحیه (شادگان) متمرکز شدند. شیخ ثامر رئیس طایفه‌ی "محیسن" در حدود سال ۱۲۱۰ خورشیدی بندر محمره را در برابر بندر بصره بنیاد نهاد. پس از تجاوز سپاهیان عثمانی به بندر نوبنیاد محمره (خرمشهر) و غارت و کشتار در آن جا، شیخ جابر رئیس محیسن به مقابله پرداخت و با پیروی سپاهیان ایران، سپاه عثمانی از خرمشهر بیرون رانده شد. (سال ۱۲۱۸ خورشیدی). از این زمان سران طایفه‌ی محیسن مورد توجه دولت ایران قرار گرفتند و نفوذشان گسترش جست و در خرمشهر مستقر شدند و چون دولت ایران برای وصول مالیات از تیره‌های عرب مقیم نواحی مرزی خوزستان هر سال ناچار به اعزام نیرو و تحمل خسارات‌ها و تلفات و درگیری با آنان بود، پس از آن که از سوی ناصرالدین شاه رسماً حکومت خرمشهر و فلاحیه به "شیخ جابر" از طایفه‌ی "محیسن" واگذار شد، دولت ایران کار وصول مالیات دیگر مناطق عرب نشین خوزستان را بر عهده‌ی او گذاشت و به گونه‌ای سلطه‌ی حکومت او را بر آن نواحی پذیرفت، "ناصرالدین شاه" به "شیخ جابر" لقب "نصرت الملک" و عنوان "خان" و نشان و شمشیر و حمایل مخصوص داد. او نیز شیوخ صاحب قدرت آن نواحی (فلاحیه، خفاجیه، بندر معمشور، عبادان، حویزه، هندیجان و خور موسی) را مطیع خود ساخت یا از میان برداشت، مالیات آن مناطق را نیز خود وصول می‌کرد و هر سال سی هزار تومان خراج خوزستان را با هدایای گرانبها برای شاه به تهران می‌فرستاد، او با سلطه‌ی بر خوزستان رفته رفته دارای قدرت و تمکین شد و یک نیروی چند هزار نفری را تشکیل داد و چند کشتی خریداری نمود و کشتی‌های او گاه به کمک

کشتهای بازرگانی «کمپانی هند و انگلیس» که با دزدان دریایی رو به رو می‌شدند، می‌شناختند! ^(۱)

در آن هنگام که امارت مشعشعیان حوزه رو به انحطاط می‌رفت، ولی هنوز قدرت داشت، و پیوندها و روابط بنی کعب با بصره محدود نشده و اوضاع و احوال مرزهای بصره و شوستر تا مدتی طولانی به صورت مشکوک باقی ماند. معاهده‌ی "ارض رفم"^۲ نیز نتوانست مشکلات سرحدی را حل کند. مشکلات مزبور پس از تأسیس بندر خرمشهر در کنار کارون در سال ۱۸۱۲ م، (۱۲۲۷ هـ) به وجود آمد و همواره رو به افزایش بود. بنیادگزار این بندر شخصی از طایفه‌ی "محیسن" وابسته به "کعب" بوده است. پس از او پسرش حاج جابر^(۳) نه تنها توانست خود را از تابعیت بنی کعب رها سازد بود، بلکه در سال ۱۸۳۰ م (۱۲۴۶ هـ)، مردم خرمشهر را به صورتی آماده کرد که به جای یاری و مددکاری بنی کعب دشمن آن‌ها شوند. در اواخر قرن هفدهم میلادی، قبیله‌ی بنی کعب به صورت یک قدرت جدیدی جدای از والیان حوزه در خوزستان درآمد. کعبی‌ها از قبایلی بود که در قسمت سفلای خوزستان می‌زیستند و به کارهای کشاورزی و دامداری می‌پرداختند. احتمال دارد که این قبیله از لحاظ مسکن، تغییراتی در زندگی آن به دست آمده باشد، اما به دقت معلوم نیست که ابتدا در شرق یا غرب اروند رود بوده و تابعیت آن ایرانی یا ترکی است.

۱ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی. (تهران، علمی، ۱۳۷۳). ص ۲۹.

۲ - بر طبق تحقیق محلی، همان طور که قبل اگفته شد حاج یوسف برادر حاج جابر بن مرداو است.

۳ - هیمسلی، استیون. اربعه قرون من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه‌ی جعفر خباط. ص ۲۹۹.

چیزی که میتوان گفت این است که کهن‌ترین محل سکونت این قبیله، پس از کسب قدرت در بندر گبان قرار داشت. ناتوانی حاکم خوزستان و اقتدار بنی کعب، موجبات گسترش نفوذ این قبیله شد و این در حالی است که این دو تامدی در کنار هم به سر برده‌اند.^(۱) به نقل از قلقشنده آورده‌اند که: «بنوکعب پشتی از عامرین صعصعه‌اند که تیره‌ها و جمعیت زیادی داشته است. این امر می‌رساند که محل سکونت آن در مغرب شط‌العرب واقع بوده است.»

سلیمان پاشا که بعد از سال ۱۷۳۸م، به حکومت بصره منصوب شد متعهد گردید تا عشاير منتفق و بنوکعب را که علیه دولت تمد کرده‌اند آرام کند... پس از آن دو قبیله‌ی فوق الذکر و عشاير حويذه و خوزستان از او اطاعت کردند. لذا وی برگره‌هایی از کعبیان که در ساحل شط‌العرب از اطاعت او سرپیچیده‌اند غلبه پیدا کرد.^(۲)

عواشر محسن نخوه‌ی عشايری (خودستایی) مختلفی دارند. بعضی به حسنی خودستایی می‌کنند. گروهی هم خودستایی بنوکعب و برخی هم از خودستایی بنوتیم استفاده می‌کنند. بنابراین اگر به خودستایی عشاير مذکور استناد کنیم، متوجه خواهیم شد که عشاير مزبور به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- بنو تمیم، مانند بیت کنعان، بیت غانم، هلالات، اهل العریض و...
- ۲- بنو کعب، مانند: آبوعبیش، الدریس، البکاکره، مجدم، خنافره، نصار و...

۱- هیمسلى، استیون. اربعه قرون من تاریخ العراق‌الحادیث، ترجمه‌ی جعفر خیاط. صص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- قبیلی. صص ۲۰۱-۲۰۲.

۳- آل کاسب: رؤسای عشایر محیسن
البته گروه چهارمی وجود دارد که احتمالاً از عشایر طائی الاصلن،
مانند البومنعرف و العیدان.

اصل و نسب بنو تمیم:

نام تمیم در میان همه‌ی قبایل و عشایر عرب، نامی معروف و شناخته شده است، زیرا بنو تمیم از قبایل بسیار کهن و قدیمی جهان عرب است و کمتر کشور عربی پیدامی شود که خالی از عشایر تمیمی الاصل است. نام این قبیله‌ی شهیر و دارای تیره‌های پرشمار در تمام حوادث دوران خلافت مولای متقدیان حضرت علی بن ابیطالب (ع) دیده می‌شود. مثلاً در جنگ معروف "صفین" آن حضرت شخصی به نام عمر بن عطاء را به فرماندهی "بنو تمیم" منصوب کرد.^(۱)

پس از اختلافی که در اثر قبول حکمیت در لشکر حضرت علی (ع) به وجود آمد، هنگامی که "اشعث" به هر یک از قبایل مراجعه می‌کرد و به خواندن نامه‌ای که همراه داشت اقدام می‌کرد آن‌ها «لا یحکم الرجال فی دین الله» پاسخ می‌دادند، در حقیقت او از سوی آن حضرت تعیین شده بود.

مسلم بن عقیل (رض) که سفیر حضرت امام حسین (ع) برای مردم کوفه بود، پس از شهادت "هانی بن عروه" رئیس قبیله‌ی مذحج توسط عبیدالله بن زیاد (لعن)، ابی ثمامه‌ی صیداوی را به سرپرستی بنو تمیم و همدان تعیین کرد.

۱ - دینوری، ابی حنیفه. الاخبار الطوال. (قم، شریف رضی، ص ۱۷۲).

علاوه بر این بنو تمیم در جنگ با مختارین عبیده‌ی ثقفی و در جنگ مروان بن محمد بن مروان بر ضد ابراهیم ولید، در جنگ کربلا و نیز در جنگ نصرین سیّار علیه کرمانی شرکت داشته‌اند.^(۱) بنا به منقول از "العبر" چنین آمده است:

منازل قبیله‌ی "بنو تمیم" به شکل دایره‌ای در اطراف بصره، یمامه و عذیب در کوفه امتداد یافته بود. آن گاه ^{لار}^{فراز} شهرهای ^{کنگره} پراکنده شدند و سرزمین آن‌ها به وسیله‌ی طایفه‌ی "غزیه" از قبیله‌^{حاج} "بنو طپی" و "خفاجه" از "بنو عقیل بن کعب" اشغال شد. قبیله‌ی بنو تمیم از قبایل عدنانی (مستعربه) و تمیم پسر مربن ادبین طابخه بن قمعة بن الیاس بن مضر بن معبد بن عدنان است. برادران تمیم بن مرکه به تمیم اول شهرت دارد، عبارت‌اند از:

۱- الغوث، ۲- مازن، ۳- مالک، ۴- سلمة، ۵- محارب، ۶- ثعلبة، نسل‌های بعدی برادران تمیم به نام "بنو طابخه" نامیده می‌شوند. پسران تمیم و پشت‌های آن‌ها به قرار ذیل است:

۱- عفیرین تمیم، پسر او عمرو نام دارد و با زماندگان او را "بنو خضم" (به تشدید ضاد) نامیده شده‌اند. علت نامگذاری آن‌ها به این نام این که بخششده بوده و مهمانان آن‌ها غذای زیادی اکرام می‌شوند.

۲- الحارث بن تمیم، که به نسل او بنو الحارث بنو تمیم می‌گویند.

۳- عمرو بن تمیم، دارای پنج پسر به نام‌های زیر:

۱- أَسِيد، ۲- مالک، ۳- عنبر، ۴- هجیم، ۵- الحارث.

از مالک بن عمرو پسرانی به نام عیلان، أَسْلَم، حُرَرْمَا و مازن به وجود

آمدند. تیره‌های بنو خُرَّم، بنو حرام، بنو زبیبه و بنو مازن پشت‌هایی از مالک بن عمرو می‌باشند.

۴- زید منات، پسر چهارم تمیم نیز سه پسر به نام‌های سعد، مالک و کعب داشت که به دلیل ذریه‌ی زیاد و اهمیت آن‌ها در بین "بنو تمیم" یکایک آن‌ها و پشت‌های هر کدام را یادآوری می‌کنیم:

۱- عمیر. بازماندگان او نسلی از بنو قبیم بوده و ^{پسر}السلک بن بشری معروف به ابن سلکه به الذبیانی اشتهر یافته است. ابو عبید می‌گوید که چون او به تنها‌یی به غزوه می‌رفت به الذبیانی مشهور شد.^{www.taharestan.info}

۲- صریم بازماندگان او پشتی از بنو تمیم‌اند و عبدالله بن اباض، رئیس فرقه‌ی اباضیه، از خوارج و عبدالله بن صفار بزرگ خاندان صفاریه از نسل او است.

۳- عبید. از او پسرانی به نام‌های عبد، عمرو و منقر بازمانده‌اند که پشتی از تمیم‌اند.

عمرو بن اهتم که در بлагت او ضرب المثل گفته‌اند، و نیز قیس بن عاصم که سراینده‌ی بیت ذیل در مدح او گفته، از همین شجره است: ما کان قیس هلکه هلک واحد و لاکنه بنیان قوم تهدما

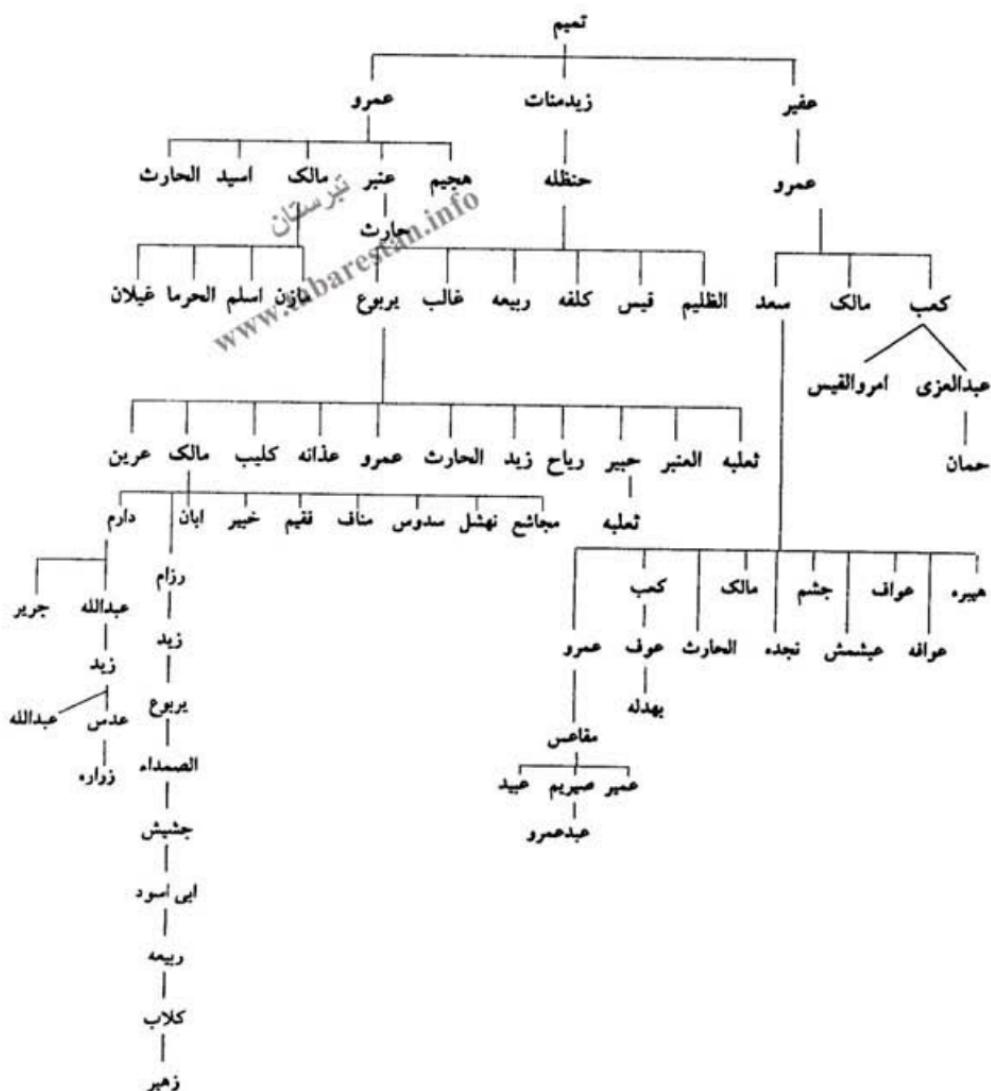
۲- کعب بن سعد. پسران او عبارت‌اند از:

۱- عوف: به بازماندگان او "الاجداع" می‌گویند و آن‌ها بنو عطارد، جسم و برنيق بوده‌اند که تفصیل آن‌ها چنین می‌شود:
الف، بهدلله، پشتی از تمیم‌اند و به نقل از "العبر" گفته‌اند که آن تیره‌ی بزرگی بوده است. حصین بن بدر بن امرؤ القیس بن خلف بن بهدلله (زیرقان) که به ریاست قوم خویش به حضور حضرت رسول اکرم (ص) مشرف شد، از آن‌ها بود.

ب، قریع. پسران او عبارت‌اند از:

- ۱- جعفر، ملقب به "أنف الناقة" و به نسل او بنوائف الناقة می‌گویند. به گفته‌ی ابو عبید، آنان از اشراف بنو تمیم بوده‌اند. البته آن‌ها نیز از داشتن این نام کراحت داشتند. اما وقتی که "الخطبۃ" شاعر شهیر عرب آنان را به این نام ستود دیگر اظهار کراحتی نمی‌کردند، زیرا چنین گفته بود:
- ۲- الاضبط. نسل او نیز به نام پشتی از تمیم طلاق می‌شود.
- ۳- عطارد. یکی از بازماندگان او کرب بن صفوان بن شبحنه بن عطارد نام دارد.
- ۴- حارث أعرج. وی پسر دیگر کعب بن سعد است. بازماندگان او نیز پشتی از بنو تمیم نامیده می‌شوند.
- ۵- مالک. ازوی ریبعة بن مالک به وجود آمد. بازماندگان او پشتی از بنو تمیم نامیده می‌شوند و به "ریبعة الكبرى" و به گفته جوهری به "ریبعة الجموع" شناخته می‌شوند.

شجره‌ی نسبت تمیم بن مر



قدمت بنو تمیم: همان طوری که در شجره‌ی نسب "تمیم بن مُر" نیای اول "بنو تمیم" دیده‌اید، وی با چهار واسطه (جد) به مضرین نزار بن معدن بن عدنان می‌رسد. عدنان پدر معن است، که بنابر "العبر" پشتی از عدنانیان بوده‌اند که به دلیل کثرت و گستردگی، همه‌ی عدنانی‌ها از او تناسل و تکاثر یافته‌اند. فرزدق در اشاره به قدمت تاریخی و کهنگی قبیله‌ی "بنو تمیم" چنین سروده است.

بنو تمیم اقبل آن یلدالحصی اقام زماناً و هو فى الناس واحد
بنا به منقول از بسّام درباره‌ی قدرت و ثروت، شمار ایمان و مردان و محل سکونتشان (دیالی)، داشتن نعمت‌ها و ارزاق، بخشش و اخلاق اسوه‌ی بخشنده‌گان، سر مشق متعلم‌مان و یار مظلومان بوده‌اند. درباره‌ی سایر صفات نیکشان چنین آمده است: «يحمدهم الطارق، يستغيث بهم المفارق، قسمهم او فى قسم، مروتهم فى الحرب أدهى من ثمود، و اكرم من حاتم الطابي، وأحلم قبائل الحمى، سقمانهم الفان و فرسانهم سبع مائة». ^(۱)

بنو تمیم را اگر با توجه به تاریخ طولانی، تعداد تیره‌ها، عشاير و قبایل آن مورد تحقیق و توجه قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که قبیله‌های زیادی در طی ادوار تاریخی، از آن به وجود آمده‌اند، اما رویهم رفته غالباً در کشورهای نجد و حجاز، عراق، سوریه، ایران، قطر و امارات متحده‌ی عربی اقامت دارند، و هنوز هم بر همان خودستایی (نخوه عشايري) خود که "دارم" و "دروم" نامیده می‌شود برقرار و ثابت باقی مانده و از آن محافظت می‌کنند. البته باید دانست که بعضی از تیره‌ها و عشاير جدید،

۱ - العزاوى، عباس. عشائر العراق. (قم. شریف رضی، ۱۳۷۰). صص ۲۱۶-۲۱۷.

دارای خودستایی خاص خود هستند، مانند: "اولاد حسن" یا "اخوت حسن" و نظایر آن.

با توجه به پراکندگی و پرشماری قبایل و عشایر بنو تمیم در دنیا اسلام و نیز عدم دسترسی به منابع و مأخذ لازم، در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف، در جمهوری عراق: عشایر بنو تمیم سکن در عراق عبارت اند از :

۱ - مصالحه، که تیره‌های آلبوصیره، آلبوطعمة، آلبومحمد، الشهابات،

البوجسّان و...

۲ - الطّاح، دارای زیر تیره‌های نام برده‌ی ذیل است:

البونهار، البومحمد، گصاعمه، خضیرات، عیاشه، النّصیف،

العکابات، الرباگات، السّمیلات، الشریفات، المراعیص، الطرشان،

البوجیاچ، العطاطفه، آلبوحشمہ، الشدیده، العوینات، العتابه،

آلبوناصر، المراعبه، آلبوفرج، العبیدات، الجورانیه^(۱)

ب، در عربستان سعودی: عشایر بنو تمیم عربستان (نجد) را می‌توان به ۳

دسته تقسیم کرد:

۱ - بنو حنظله بن مالک بن زید بن تمیم.

۲ - بنو سعد بن زید منات بن تمیم

۳ - بنو عمرو بن تمیم.

از جمله‌ی مشاهیر بنو حنظله، یکی شیخ محمد بن عبدالواهاب، از طایفه‌ی "الوهبیه" که در ریاض پایتخت عربستان سکونت دارند. هم چنین "آل بسام" در عنیزه و قضات عنیزه، آل شبانه در مجتمعه، وشم، ظَلم،

۱ - العزاوی، عباس. همان. صص ۲۱۶-۲۲۱.

جَوَى وَ آل مَعْيُوف در جلاجل، آل منيف در حوطه، آل مغامس در خطامه، آل عبدالکریم در حَرْمَة و خرشا، آل جاسر، آل اباحسین در وشم و شَيْفِر، آل فایز، آل مسعد و آل عثیق در القصب.

و اما از بنوسعدهن زیدمنات: عناقر در ثرمدا، آل معمر در سدوس، آل ابوعلیان، و آل حسن در بُریده. و اماً بنو عمروبن تمیم که "مزاربع" و "نواصر" از آن جمله‌اند.

زیر تیره‌های مزاربع، آل حماد در حوطه، آل مرشد در الحلوة، آل عون در القديع، آل حمّاد که اکثریت ساکن نجد می‌باشند و به دو زیر تیره تقسیم می‌شوند:

۱- آل مرشد، ۲- آل حسین^(۱)

تیره‌های مزاربع نجد عبارت‌اند از: آل ماضی، آل فوزن، آل فارس، و آل قاسم در الروضه. از جمله اهالی روضه‌اند: آل هویش در نجد، آل عطیه، آل عساف در مجتمعه، آل بکر در ریاض، هلالات در عرقه و غیر آن هاعدّه‌ی زیادی در روستای نجد اقامت دارند. علاوه بر طوایف فوق الذکر می‌توان عشاير نام برده ذیل را نام برد:

الصقیه در الخبراء، صبیح و النبهانیه، العظیم، حلیفاء، ملهم و فوار، و از نواصر آل مقبل در اضرما و اهل داخله، آل حفّان در شقراء و حمامضه در القصب.

ج، در امارت قطر: آل ثانی امرای قطر از وهبهی معارضید.

د، بنوتیم خوزستان، طوایف بزرگ بنوتیم اکثراً در غرب کارون، در کناره‌ی کرخه‌ی کورسکونت و مزارع آنها تقریباً از نزدیکی اهواز تا

۱ - کحاله، عمر رضا. معجم قبائل العرب. (بیروت، الرساله، ۱۴۱۲ هـ ق). صص ۱۲۵-۱۲۶.

کیلومتر شماره‌ی ۳۰ خرمشهر قرار دارند. علاوه بر این در مناطق مختلف خوزستان تیره‌های متعددی از بنو تمیم سکونت دارند: خرمشهر، سوسنگرد، آبادان، شادگان، شوش، ماهشهر، امیدیه، اهواز و غیره.

خاندان شیخ محمد بن چنعان (کنعان) رؤسای بنو تمیم ایران در شهر آبادان قرار دارد. بعضی از مشهورترین عشایر بنو تمیم خوزستان عبارت اند از:

الف، الغزلی: شامل تیره‌های بیت بچای، بیت حنظل، بیت شایع، بیت ضاحی و بیت محمد. و دیگر تیره‌های این طایفه به قرار ذیل است.
بیت هویشم، شامل: بیت عگرب، بیت حمید، بیت اشلاش، بیت ادویریج و بیت محیمد، بیت سله، بیت محیل، بیات و مخیلیف.

ب، السليمان، که شامل: بیت حامد السلطان، آلبونصار (بیت عجیمی در رامزیه ۱، البونایف (غلیم گاطع) در رامزیه ۲، آل عسّاف (بیت سید)، آل طعین، آلبورضی در رامزیه، البوبادی، هواشم در مویلحةی شمال زرگان اهواز، البوبادی، مراغه‌ی ویس، بیت ناصرین فالح، بیت حاج شراتی در شوش.

ج، عیاشه، شامل تیره‌های نام برده ذیل:
بیت عصیب (یونس، هندی) بیت مهودر (بیت نعمه). بیت هلال،
بیت رمیله، و عیاشهی ساکن در مویلحة و شبیان.

د، الغزیوی، مهمترین تیره‌های این طایفه عبارت اند از: بیت شلیه،
بیت عیلان و بیت صحین.

و، البراجعه: شامل تیره‌های ذیل است:
بیت عجیمی بن رشم، بیت صدام بن لفته (روستای عباس یالس).

گویا برای براجعه با مصالحه‌ی عراق دارای جدّ واحدی هستند.^(۱)

ه بیت چنغان: خاندان رؤسای بنو تمیم خوزستان هستند و در کناره‌های کارون، بهمن‌شهر، ارونده رود، روستای حمید، خسروآباد، منیوحی و قفاص سکونت دارند. بیت چنغان در دوره‌ی امارت شیخ خزعل به مثابه ستون فقرات حکومت او به شمار می‌آمدند.^(۲)

قبیله‌ی "المحیسن"

قبیله‌ی "المحیسن" در قرن ۱۹ میلادی، در دشت‌های سمت راست "کارون" و قسمت‌های شمالی "محمره" (خرمشهر)، به ریاست "آل کاسب" نشیمن داشت. تیره‌های این قبیله در آن زمان عبارت‌اند از: مجدّم، خنافره، مطور، هلالات، دوارجه، المحمد، براجعه، معاویه و... بوده‌اند.^(۳)

از محفوظات سینه به سینه ریش سفیدان و معمرین عرب چنین مستفاد می‌شود که در آن زمان حاج جابرخان رئیس طایفه‌ی "المحیسن" بود، که گویا از لحاظ اصل و نسب از تبار "بنو تمیم" است. وی نماینده و وکیل شیخ المشایخ "بنوکعب" که از خاندان "آل ناصر" می‌باشد، بوده است. مأموریت او اداره‌ی امور مربوط به زمین‌های زراعی و جمع آوری حق مالکیت و سهم شیخ المشایخ از کشاورزان و باغداران طایفه‌های مذکور در فوق بود. لهذا در اثنای این کار فرصت را غنیمت شمرده،

۱ - پرکاظم، کاظم. مدخل، (تهران، آمده، ۱۳۷۴). ۱۷۸/۱.

۲ - همان، ۱۵۰/۳.

۳ - لایارد، سراوستن هنری، سیری در قلمرو بختیاری و عشاير بومی خوزستان، ترجمه‌ی مهراب امیری (تهران، فرهنگسرای، ۱۳۷۱)، ص ۸۳.

کوشید تا روابط خود را با رؤسای عشایر تحت فرمان بسیار نیک، حسن و تنگاتنگ نماید. این رفتار دوستانه موجب گردید تا آنان او را بسیار دوست داشته باشند و به چشم ریس خود ببینند. این امر به ویژه که بدانیم، ریس، بنوکعب هیچ گونه تماس مستقیم و نزدیکی با عشایر نداشت و رابطه‌ی آن‌ها، با حاج جابر که مردی با هوش و سیاستمدار بوده به صورت مستقیم و چهره به چهره انجام می‌گرفت. او بود که به مشکلات آن‌ها

می‌رسید و مسایل عشایری‌شان را حل و فصل و تسویه می‌نمود.

رؤسای محیسن از ابتدا تا سقوط و دستگیری شیخ خزعل به ترتیب

ذیل نام برده‌اند:

۱- چاسب (کاسب)، ۲- علی، ۳- چاسب، ۴- مرداو، ۵- حاج یوسف، ۶- حاج جابر، ۷- شیخ مزعل، ۸- شیخ خزعل.

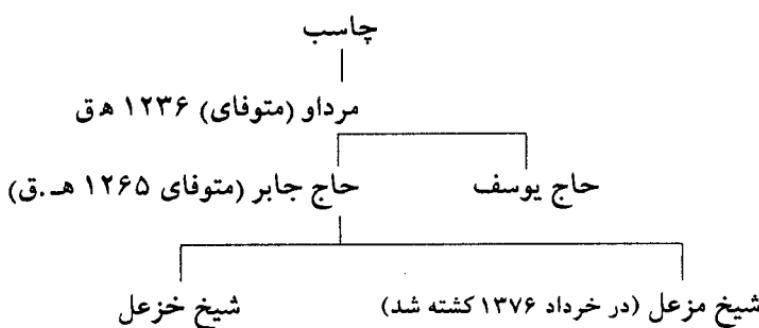
درباره‌ی تبار محیسن گفته‌ها بسیار است، ولی اگر خود ستایی آن‌ها و بنوکعب را به عنوان ملاکی برای تمیز اصل و نسب قرار دهیم، متوجه می‌شویم که محیسن به "حسن" و بنوکعب به "عامر" خودستایی می‌کنند و بنابراین در این صورت نمی‌توان آنان را دارای یک اصل و نسب دانست، اما حقیقت این است که خود ستایی نمی‌تواند همواره ملاک درستی در این مورد باشد. زیرا بسیار دیده شده است که تیره‌های یک قبیله و عشیره به جز خودستایی اجدادی خود ستایی دیگری دارند. تنوع نظریات درباره‌ی اصل و نسب المحیسن و خاندان آل کاسب، محقق را دچار بی تکلیفی می‌کند، زیرا همان طور که از نام اجداد خاندان "جابر" بر می‌آید، نام محیسن در میان آن‌ها نیست و کسی بالاتر از کاسب نمی‌رود. بعضی هم عقیده دارند که محیسن نام پیمانی است که بین

تعدادی از طوایف تحت امر حاج جابر به وجود آمده بود. بگفته‌ی چنین افرادی محسن نام یکی از رؤسای طوایف هم پیمان است.

۲- چه تفاوتی بین اصل و نسب شیخ خزعل و مشایخ آل ناصر وجود دارد؟

همان طور که قبل‌اگذیر گفته شد، شیخ خزعل پسر حاج جابر پسر مرداو پسر چاسب از عشیره‌ی محسن، از قبیله‌ی کهن و دارای تیره‌های بی شمار "بنو تمیم" حجاز است.

حاج عصمان طرفی در تذکره‌ی خود در این مورد می‌نویسد: «عشیرت المحسن و هم من بنو تمیم و اصلاً من الحجاز».



اما اصل و نسب مشایخ آل ناصر، به بنوکعب آل قیان ساکن شادگان (دورق) متصل می‌شود. منشاء اولیه‌ی بنوکعب سرزمین "حجاز" بوده و آنان پشتی از عامرین صعصعة بن معاویه‌اند. ترتیب ریاست آنان چنین است:

۱- گبان (قیان) که مؤسس بند قیان بوده است.

۲- عوف، ۳- مزاحم، ۴- عبدالله، ۵- نصار، ۶- غیث، ۷- ناصر.^(۱)
 "المحسن" در ابتدا از پیروان و تابعان شیوخ المشایخ "آل قپان" یا "آل
 ناصر" بوده‌اند، ولی در زمان حاج جابرخان - پدر مزعل و خزعل - که
 نزد ناصرالدین شاه رفته و او را به حمله علیه "بنوکعب" تشویق کرده بود،
 بر بنوکعب قپان تسلط یافت. این سلطه‌ی حاج جابرخان، پس از آن تحقق
 یافت که به یاری ناصرالدین شاه و عشایر تابع خود، بن شیخ ناصر حمله
 برد و او را ناگزیر به ترک امارت خویش نمود.

پس از آن اثری از ریاست آل ناصر باقی نماند، جز آن که پس از
 انقراض "آل ناصر" بعضی از عشایر آن‌ها به حاج جابر پیوسته‌اند و در
 سال ۱۳۰۳ ه. ق به تأسیس امارت نصار اقدام کرده‌اند. از این تاریخ بود
 که حاج جابر بر قبایل کعب، با ویه و محسن استیلا یافت و با توجه به
 حمایت دولت مرکزی از وی به قدرت و توانایی نایل آمد. شیخ جابر در
 سال ۱۲۹۸ ه. ق درگذشت. پس از وفات او که به "فامت قیامت جابر"
 ثبت شده بود، پسر او مزعل به ریاست قبایل دورق (شادگان) و محمره
 (خرمشهر) و قصبه (اروند کنار) و ناصریه (اهواز) و غیره رسید و مدّت
 پانزده سال در این مقام باقی ماند، تا آن که گویا با دسیسه برادر خود شیخ
 خزعل کشته شد.

شیخ خزعل بود که توانست برای اولین بار رؤسای حوزه
 (مشعشعیان و بنو طرف ساکن سوسنگرد و بستان) را به قلمرو امارت
 خود ملحق سازد و آنان را به پذیرش ریاست خود ناگزیر گرداند. خزعل با
 خوش خدمتی به حکومت قاجار و به یاری آن توانست رؤسای مذکور را

۱- طرفی طابی، حاج عثمان، تذکره خطی چاپ نشده.

به تبعیت و انقیاد وارد دارد. در زمان او که به یاری حکومت قاجار قوی شده بود، انواع و اقسام بی دادگری و ستم بر مردم بی چیز، فقیر و مستضعف عرب خوزستان اعمال گردید. سالمندان هنوز به یاد دارند که چگونه مأموران خزعل وارد منازل مردم می‌شدند و با نیزه‌های خود طیوری را که شکار کرده و در دیگ‌ها می‌پزند، در می‌آورند و آب گوش را بر زمین می‌ریزند.

برستان

خاندان حاج جابر با بهره‌گیری از اوضاع حکومت مرکزی و شاهان قاجار که چیزی جز همراهی و خدمت به اجانب و گرفتن مالیات مضاعف از رعیت مورد نظر آن‌ها نبود، توانستند با اجاره‌ی زمین‌های زراعی خوزستان از سوی دولت به ایده آل خود که همانا سلطه‌ی بر قبایل و اخذ مالیات و چپاول مردم بود بپردازنند. این امر تا این حد به تضعیف و فقر ماذّی و معنوی مردم عرب خوزستان افزوده بود که بسیاری از آن‌ها ناگریز به مهاجرت به عراق شده و تاکنون در آن کشور باقی مانده‌اند. بسیاری از مردم عشاير بنوکعب، بنوتیمیم، بنو طرف، باویه، خزرج و حتّا محسین، اکنون در عراق می‌زیند. خاطر جمع شدن روسای "محیسن" از اوضاع نابسامان حکومت قاجار و ناتوانی آن موجب گستاخی آنها شده و آنان را در اندیشه‌ی دوستی و نزدیکی با بیگانگان به ویژه انگلستان تشویق کرد. خزعل و مزعل هر دو فرزندان خلف حاج جابرخان بوده‌اند. لرد کرزن درباره‌ی مزعل می‌نویسد:

"وی از دوستان انگلیس محسوب می‌شود و با این دولت به ویژه "رابرتсон" (کنسول بصره)، روابط صمیمانه‌ی قدیمی داشته است، باز

احساس می‌کند که باید خیلی با احتیاط رفتار کند».^(۱)

اگر پدر و برادر خزعل، پنهانی با انگلیس ارتباط داشته و کوشیدند که این ارتباط پوشیده بماند، شیخ خزعل آشکارا پرچم انگلیس را در دست گرفت. او در سال ۱۳۳۴ ه. ق با وجود بی طرفی ایران در جنگ جهانی اول، خود سرانه به دولت انگلیس پیوست و بر علیه نیروهای عثمانی اقداماتی انجام داد.^(۲)

خزعل در جنگ اول جهانی، در منطقه‌ی حکومانی خود حافظ منافع بریتانیا بود و از این رو پس از پایان جنگ، دولت انگلستان برای جبران زیان‌هایی که خزعل در این راه متحمل شده بود، از دولت ایران خواست کلیه‌ی املاک خزعل را تا پنج سال از مالیات معاف دارد و پس از پنج سال تا پنج سال دیگر نصف مالیات را به او تخفیف دهد. دولت انگلیس همین معافیت مالیاتی را برای املاک خزعل در بصره و کویت خواستار شد.^(۳)

۳- چگونه شیوخ محیسن مورد توجه سران قاجار قرار گرفتند؟

طایفه‌ی محیسن یکی از عشایر پیرو رؤسای قبیله‌ی شهیر بنوکعب عرب خوزستان بود که از قرن‌ها پیش، بندر "قپان" را بنها نهاده و سپس در منطقه‌ی بسیار حاصل خیز فلاحیه (شادگان) متمرکز شدند. شیخ ثامر رئیس قبیله‌ی بنوکعب، در حدود سال ۱۲۱۰ خورشیدی بندر محموه (خرمشهر) را در برابر بندر بصره بنیاد نهاد. پس از تجاوز سپاهیان عثمانی

۱ - لرد کزن، ایران و قضیه‌ی ایران. (تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۰ ه. ش)، ۲۹۷-۲۹۸/۲

۲ - آرمند، عبدالصاحب، جغرافیای تاریخی دشت میشان. (سوستگرد، ۱۳۴۷)، ص ۴۹.

۳ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی، (تهران، علمی، ۱۳۷۳). ص ۲۲.

-که در آن زمان عراق عرب را در تصرف داشت - به بندر نوبنیاد خرمشهر و غارت و کشتار مردم آن جا، شیخ جابر رئیس طایفه‌ی محیسن که نماینده شیخ ثامر در آن شهر بود، به مقابله پرداخت و با یاری سپاهیان ایران، سپاه عثمانی از خرمشهر بیرون راند شد (سال ۱۲۱۶ خ)، از آن تاریخ سران طایفه‌ی محیسن مورد توجه دولت ایران قرار گرفتند و نفوذ آن‌ها در منطقه گسترش یافت و در خرمشهر مستقر شدند و چون دولت ایران برای وصول مالیات از قبایل عرب ساکن نواحی مرزی خوزستان هر سال ناچار به اعزام نیرو و تحمل خسارات‌ها و تلفات و درگیری با آنان بود، پس از آن که از سوی ناصرالدین شاه رسماً حکومت خرمشهر و فلاحیه به شیخ جابر، رئیس محیسن و اگذار شد، دولت ایران کار وصول مالیات دیگر مناطق عرب نشین خوزستان را هم بر عهده‌ی او گذاشت و به گونه‌ای سلطه یا حکومت او را برابر آن نواحی پذیرفت. ناصرالدین شاه به شیخ جابر، لقب نصرت الملک و عنوان خان و نشان و شمشیر و حمایل مخصوص داد. او نیز شیوخ صاحب قدرت آن نواحی (فلاحیه، خفاجیه، بندر معشور، عبادان، حوزه، هندیجان و خور موسی) را مطیع خود ساخت یا از میان برداشت. مالیات مناطق را نیز خود وصول می‌کرد و هر سال مبلغ سی هزار تومان خراج خوزستان را به شاه می‌پرداخت رفته رفته دارای قدرت و تمکن شد و یک نیروی چند هزار نفری تشکیل داد و چند کشتی خریداری نمود. کشتی‌های او گاه به کمک کشتی‌های بازرگانی کمپانی هند و انگلیس، که با دزدان دریایی رو به رو می‌شدند، می‌شتابتفتند. او با انگلیسی‌ها مناسبات دوستانه به هم رسانید و مورد حمایت آنان قرار گرفت و بسیاری از عرب‌های بنوکعب با گسترش نفوذ او از فلاحیه به نخلستان‌های شمال خرمشهر کوچیدند. به دستور

ناصرالدین شاه نیز یک سربازخانه به نام صاحب قرانیه در کنار خرمشهر ساخته شد.^(۱)

شیخ جابر در کنار شط العرب، در چند کیلومتری خرمشهر کاخ مجللی به نام قصر فیلیه ساخت و یک سالن آن را برای پذیرایی از مأموران و مسافران اروپایی که بیشتر انگلیسی بودند و به دیدار او می‌رفتند، با میز و مبل و صندلی‌های گران قیمت آماده بود. نفوذ او از اهواز تا خرمشهر و آبادان و بندر ماهشهر، و شادگان و سوسنگرد تا نقاط عرب نشین مرزی ایران و عراق گستردۀ بود و مأموران ایوانی منصوب از سوی دولت مرکزی در اهواز و خرمشهر، تنها رسیدگی به مسایل ایرانیان فارسی زبان محدود می‌شد.^(۲)

۴- اوضاع عشایر عرب خوزستان در زمان ناصرالدین شاه

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ ه. ق)، بیشتر ولایتها از جمله خوزستان را آشوب و هرج و مرج فراگرفت. وی در ۲۲ ذیقده‌ی ۱۲۶۴ ه. ق، میرزاققی خان امیرکبیر را به صدراعظمی ایران منصوب کرد. امیرکبیر زمام امور کشور را به دست گرفت و فرمان دولت مرکزی را تا دورترین نقطه‌ی ایران جاری ساخت.^(۳)

ناصرالدین شاه پس از تاج گذاری، عمومی خود اردشیر میرزا را به حکومت لرستان و خوزستان فرستاد. در این زمان شورش‌هایی در خوزستان بر پا شد. یکی از شیوخ آل کثیر به نام شیخ حدّاد با دسته‌ای از

۱ - صفائی، ابراهیم. همان. صص ۳۰-۲۹.

۲ - صفائی، ابراهیم، قبلی، ص ۳۰.

۳ - آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران. ص ۱۹۷.

مردم عرب به شوشتارفت و در آن جا قلعه‌ی سلاسل را تصرف کرد و خود را شاه حداد خواند.

در سال ۱۲۶۵ ه. ق، میرزا قوما از سادات بهبهان در آن شهر به سرکشی برخاست و به غارت و کشتار پرداخت و شیخ حاکم - برادر شیخ فارس - شاه حداد، شیخ جابر (همان حاج جابر حاکم خرمشهر)، شیخ عبدالله و شیخ قادر نیز با او همدست شدند.

در سال ۱۲۶۶ ه. ق، اردشیر میرزا از لرستان با توپخانه و تجهیزات کافی به خوزستان رفت. ابتدا دزفول و سپس شوشتر را از چنگ شورشیان در آورد و سلیمان خان نامی را که سردار سپه بود، به رامهرمز و فلاحیه فرستاد تا مشایخ عرب و خوانین بختیاری را که با میرزا قوما همدست بودند تنبیه کند.

سلیمان خان، شاه حداد، شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر و نزد اردشیر میرزا فرستاد آنان را حدود یک ماه در قلعه‌ی شوشتار نگاه داشت و سپس به تهران فرستاد.^(۱)

در سال ۱۲۶۷ ه. ق، خانلر میرزای حشمت الدّوله عمومی ناصرالدّین شاه به حکومت خوزستان و لرستان منصوب شد. وی سالیان متمامی حکمران بود و خوزستان را به پسرش ابراهیم میرزا سپرده بود. خانلر میرزا کارهای عمرانی چندی چون ساختن هفت چشمه از پل فتحعلی خانی شوشتار و بستان بند هاشم حویزه را انجام داد.

در سال ۱۲۶۷ ه. ق، نیروهای انگلیس از راه خرمشهر وارد خوزستان شد و تا اهواز پیش آمده و به این شهر دست یافتند. پس از این چنگ تا

آخرین زمان ناصرالدین شاه، در خوزستان جنگی رخ نداد. در این زمان قبایل عرب خوزستان، به چند بخش تقسیم شده و هر بخش شیخی جداگانه داشت. کعبیانی که از خرمشهر تا اهواز اقامت داشتند با عشیره‌ی باوی به حاج جابرخان سپرده شد. ریاست قبایل بزرگ دیگر خوزستان نیز چنین بود:

۱- عشایر حويزه و اطراف آن در دست خاندان ^{شادگان} سادات آل مشعشع فرار داشت.

۲- فلاحیه (شادگان) به ریاست شیخ المشایخ (آل ناصر) است.

۳- قبایل آل کثیر میان شوشتار و دزفول، و آل خمیس رامهرمز هر کدام رئیس جداگانه‌ای داشتند.^(۱)

در سال ۱۲۷۴ ه. ق. خانلر میرزا ریاست عشایر باوی را به حاج جابرخان سپرد. در فرمان دیگری که ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۸۴ ه. ق. صادر کرد، از حاج جابرخان تقدیر کرد و وی را از میرپنجی به رتبه‌ی سرتیب اولی رسانید.

حاج جابر پس از سی سال حکومت در سال ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ ه. ق در خرمشهر درگذشت و پرسش شیخ مزعل خان جانشین او شد. ناصرالدین شاه به شیخ مزعل لقب خان و نصرت الملک اعطای کرد.^(۲)

کسری پس از این که از لشکر کشی معتمدالدوله به خوزستان نام می‌برد، می‌نویسد که این امر موجبات از توان افتادن مشایخ کعب و دیگر فرمانروایان بومی گردید، ولی از آغاز حکمرانی خانلر میرزا خاندان نوینی در خوزستان روییدن گرفت و افزود که بنیادگزار این خاندان حاج

۱- افشار سیستانی، ایرج، نگاهی به خوزستان، (تهران، کیهانک، ۱۳۶۶)، ص ۹۶.

۲- افشار سیستانی، ایرج، خوزستان و تمدن دیرینه‌ی آن (سازمان چاپ، ۱۳۷۳)، ص ۲۶۳.

جابرخان پسر یوسف^(۱) است که نام او و پدرش را در پیش برده‌ایم. حاج جابر چنان که قبل از گفته شد، گماشته‌ی شیخ ثامر رئیس قبایل کعب - شادگان - در محمّر بود، ولی در داستان لشکرکشی معتمدالدّوله بر سر شیخ ثامر، هرگز نامی از او برده نمی‌شود. سپس هم که ناسخ التواریخ، داستان گرفتاری او را به دست اردشیر میرزا و فرستاده شدن او به تهران می‌نگارد، از چگونگی رهایی او هیچ گفونه آگاهی نداریم؛ ولی از همان آغاز حکمرانی خانلر میرزا بار دیگر او را در خوزستان می‌یابیم که در این زمان یکی از هواخواهان دولت معرفی می‌شود؛ و گذشته از حکومت خرّمشهر منصب سرحدداری نیز پیدا کرده و روز به روز جایگاه او در نزد دولتیان والاتر می‌گردد.

شهرت حاج جابرخان از آن زمان بالا می‌گیرد که او در سال ۱۲۷۶ که خانلر میرزا به خوزستان رسیده بود، در خرمشهربیماری و با شیوع کرده و فوج سربازی که در آن جا پاسبان بوده در اثر ناخوشی و ترس پراکنده شده و حاکم بصره در صدد ایجاد فتنه در این جا برآمده بود. در چنین موقعیت سختی، شیخ جابر با سورشیان به جنگ پرداخته و آنان را از جزیره‌ی خضر بیرون رانده است بیماری وبا در سال ۱۲۶۹ بار دیگر موجب تلفات سربازان ایرانی شده و آنان بعضی بیمار و ناخوش شده و مرده‌اند. در این هنگام شیخ جابر فرزند خود را که محمد نام داشت و سرهنگ بود، همراه یک صد تن تفنگدار عرب برای نگاهداری قلعه می‌فرستند.^(۲)

۱ - بر طبق تحقیق محلی نگارنده حاج یوسف برادر حاج جابرخان است و نه پدر او، زیرا هر دو پسران مرد اند.

۲ - کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان. صص ۱۸۳-۱۸۴.

۵- جنگ انگلیس با ایران و اشغال خرمشهر و اهواز

در سال ۱۲۷۲ ه. ق. که سلطان مراد میرزا به فرمان ناصرالدین شاه، هرات را با جنگ و خونریزی بگشاد، انگلیسیان که از سال‌ها با ایران در این زمینه دل آزردگی داشتند و به آشفتگی کار این کشور می‌کوشیدند، دشمنی آشکار ساخته، کشتی‌های جنگی خود را به خلیج فارس فرستادند و به شهر و آن پیرامون‌ها دست یافتند. دولت ایران هم به لشکر کشی برخاسته، به جنگ و کشاکش پرداختند، ولی چون به بنادر خوزستان نیز بیم هجوم رفت، خانلرمیرزا حاکم خوزستان، از هر جا سرباز خواسته و خویشتن با پرسش ابراهیم میرزا به خرمشهر آمد، لشکرگاه ساخت و در جزیره خضر و در آن سوی محمدره در کنار شط سنگرها ساخت، توب در آن جا گذاشت.^(۱)

دستیابی انگلیس بر شهر بوشهر در زمستان سال ۱۸۵۷ م صورت گرفت، ولی در نزدیکی‌های جشن نوروز آهنگ خرمشهر نمود. خانلرمیرزا یک رشته سنگرها یک در جزیره‌ی خضر داشته که آن‌ها را به حاج جابرخان و پرسش سرهنگ محمد سپرده و یک دسته سرباز و سواره هم به یاری ایشان فرستاده بود. یک رشته سنگرها دیگری نیز در شمال خرمشهر داشته و پشت سر این سنگرها چادرهای خود و وزیرش و پرسش هر یکی در جایگاه جداگانه بر پا بوده است.

انگلیسیان که از دریا به شط العرب در آمده و به سنگرها ایرانیان نزدیک شده بودند، بدین سر بودند که از جلو سنگرها گذشته، در بالاتر از خرمشهر به خشکی در آمده، لشکرگاه بسازند. این بود که در روز پنج

شنبه ۲۹ رجب که شش روز از نوروز می‌گذشت (۲۶ مارس ۱۸۵۷ م) هنوز صبح نرسیده، کشتی‌های ایشان آتش گشودند. ایرانیان قصد آنان را دانسته، آماده نشسته بودند، اینان هم با توب پاسخ دادند تا چند ساعت جنگ سختی بر پا بود و ایرانیان با نداشتن ابزار کار ایستادگی می‌نمودند، به ویژه در جزیره‌ی خضر که حاج جابرخان و کسانش مردانگی می‌نمودند و در این میان در چند سنگری خمپارمهای انگلیس گزند بسیاری رساند و یکی از سرکردگان که آقاجان خان سرتیپ باشد، زخمی گردید. از آن سوی خانلر میرزا و پسرش که سردار سپاه بودند نه چندان خود را باخته بودند که پشتیبانی سنگرها بنمایند و سربازان از پراکندگی باز دارند. درباره‌ی ابراهیم میرزا چنین نقل کرده‌اند:

در میان گودالی نشسته بود، هر سربازی که از سنگر فرار کرده بود، می‌آمد می‌پرسید باز هم دعوا می‌کنند؟ با این حال پیداست که از سپاه ایران کاری ساخته نمی‌شد و این بود که همین که یکی دوکشتی انگلیسی بی باکانه در بالاسر سنگرهای ایرانیان به خاک در آمدند و این خبر به خانلر میرزا و دیگران رسید، به جای آن که سواره را به جلوگیری از آنان بفرستد، خودشان سراسیمه گردیده، آهنگ گریز کردند و با شتاب سربازان را از سنگرها باز خاسته و قورخانه را آتش زده، پراکنده و پاشیده راه اهواز پیش گرفتند.^(۱)

سرانجام با دخالت دولت فرانسه در مارس ۱۸۵۷ م، بین دولتين انگلیس و ایران پیمانی به امضاء رسید که نکات زیر را در بر داشت:

- ۱ - تخلیه‌ی خاک ایران و افغانستان از طرف قوای ایران و انگلیس.

- ۲- عفو کسانی که تا آن تاریخ با انگلیسی‌ها همکاری داشته‌اند.
- ۳- ترک دعاوی ایران نسبت به افغانستان و شناختن استقلال آن کشور.
- ۴- در اختلافات آتی ایران و افغانستان دولت انگلیس حکم باشد.
- ۵- حل موضوعات کنسولی و حقوق دول کاملت الوداد.
- ۶- کنترل تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس توسط انگلیسی‌ها.
- ۷- استرداد اسیران جنگی و عدم مداخله‌ای ایران در امور افغانستان.
- این قرارداد ننگین با توطئه‌ی "میرزا آفاخان نوری" که عامل مستقیم انگلیس شناخته شده بود امضاء شد و با این ترتیب مسئله هرات و به طور کلی افغانستان پایان گرفت. ^(۱)

آن چه در اینجا مورد توجه می‌باشد، این که شیخ جابر المحسین پس از خروج انگلیس از خرم‌شهر و اهواز مورد توجه دولت ایران قرار گرفته و رفته رفته توانست مواضع خود را در خوزستان جنوبی مستحکم‌تر سازد و پایه‌ی سلطه‌ی خود را بر قبایل عرب خوزستان در محمره قوى تر نماید.

از همان زمان است که طایفه محسین روز به روز قوى تر شده و صاحب قدرتی گردید که موجبات تسلط "آل جابر" بر قبایل بزرگی مانند کعب و باوي شد.

بنابراین متوجه می‌شویم که پس از جنگ انگلیس علیه ایران، به دلیل پایداری حاج جابرخان، وی به عنوان هواخواه دولت، سرشناس شد و شهرت او بالا گرفت. به این جهت بود که خانلر میرزا اختیار قبیله‌ی باوي

۱ - مدنی، سید جلال الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران. (قم، دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۵۹). ص ۴۶.

را نیز به دست او داد.^(۱)

عزاوی نویسنده کتاب "عشائر العراق" در آن جا که از امارت عشاير بنوکعب یاد می‌کند، می‌نویسد: «این امارت عشايري در دست "آل ناصر" از عشيره‌ی دریس از بنوکعب بود.» پس از آن به شیخ جابرین مرداوین علی رسید. "علی رضا پاشای لاز" در سال ۱۲۵۳ ه. ق. (۱۸۳۷ م)، خرّمشهر را از او گرفت. پس از دخالت دولت ایران^{و اجرای} گفت و گو منجر به عقد معاهده‌ی ارزن الروم (ارض روم)، در سیزدهم جمادی الآخر سال ۱۲۶۳ ه. ق. (۱۸۴۷ م) گردید. به موجب این معاهده خرّمشهر از آن ایران شد و در دست شیخ جابر، تا هنگام وفاتش باقی ماند. تاریخ وفات او به "قامت قیامت جابر" ثبت گردید. لقب او نصرت الملک امیر تومان حاج جابرخان بوده است.^(۲)

۱ - افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به خوزستان. ص ۹۷.

۲ - عزاوی، عباس. عشائر العراق. (قم، شریف رضی. ۱۳۷۰، ۴/۱۸۲).

فصل دوم

۱- شیخ مزعل و شیخ خرزل

شیخ مزعل پس از درگذشت پدر خود حاج جابر، در سال ۱۲۹۸ ه.ق. (۱۸۸۱م)، جانشین او شد و لقب او را به ارت برد، و تا دوّم محرّم سال ۱۳۱۵ ه.ق. (۱۸۹۷م) که با توطئه‌ی برادرش شیخ خرزل کشته شد، در امارت باقی ماند.^(۱)

بنابراین متوجه می‌شویم که حاج جابرخان، پس از سی سال حکمرانی درگذشت و پرسش شیخ مزعل جانشین او شد. شاه ایران نیز لقب خان و نصرت الملک که از آن پدرش بود، به او اعطا کرد.

ژنرال سرپرنسی سایکس نویسنده‌ی کتاب ده هزار مایل در ایران می‌نویسد:

«در روز یازدهم زوئن از مهر (خرّمشهر) با کشتی مالامیر که ۱۶۰ پا طول و ۱۵۰ تن ظرفیت داشت حرکت کردیم. کشتی از مقابل کوشک شیخ مزعل، ریس طایفه‌ی کعب رد شد و با شلیک توب سلام داد و ادای احترام کرد. کشتی‌های هندوستان هنوز هم به مناسبت مساعدتی

که پدر مزعل - حاج جابرخان - در هنگام جنگ با دزدان دریایی نسبت به آن‌ها به عمل آورده بود، در موقع عبور از روبه روی کاخ فیلیه با شلیک توپ سلام می‌دهند و از قصر شیخ نیز جواب داده می‌شد».^(۱)
کسری درباره‌ی جانشینی شیخ مزعل چنین می‌نویسد:

پس از مرگ جابر خان میان دو پسر او شیخ محمد و شیخ مزعل بر سر جانشینی پدر کشاکش شد. شیخ محمد با آن که پسر بزرگتر بود، عشیره‌ی محسن مزعل را بر او ترجیح دادند و شیخ محمد به تهران آمده، به شاه شکایت از کار خود کرد. برخی گفته‌اند که او از زمان پدر خود در تهران درنگ داشت. به هر حال ناصرالدین شاه هوای شیخ محمد را داشت و فرمان حکمرانی محمره و سرحدداری به نام او داده، روانه‌ی خوزستان ساخت، ولی چون عشیره خواستار آن نبود، کار مزعل پیش رفته، شیخ محمد ناگزیر گردیده، به بصره رفت و در آن جا نشیمن گزید. شاه نیز به شیخ مزعل لقب خان و نصرت الملک که القاب پدر او بود فرستاد.

مزعل مانند پدرش همیشه از خود هواداری دولت نشان می‌داد، ولی او نیز در نهان با انگلیسیان پیوستگی داشت. کم کم شکوه او بیشتر از پدرش گردیده، شاه لقب "معزالسلطنه" و ربته‌ی امیر تومانی نظام برای او فرستاد و فرماندهی تپخانه و فوج سربازکه در خرمشهر پاسبان بود، هم به او واگذاشت. نیز از قصبه (اروند کنار) تا سرحد بصره و از اهواز تا خرمشهر مالیات همه‌ی عشایر که شماره‌ی آنان را حاج نجم الملک شش هزار خانوار نوشت، به او سپرده بود که گرد آورده خویشتن یک سره به

۱ - افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به خوزستان. ص ۹۷

خزانه‌ی دولت یا به حاکم خوزستان می‌پرداخت، با آن که مالیات دیگر مشایخ، سر جمع بختیاری بود که به ایل خانی می‌پرداختند. مزعل را کشتی‌هایی نیز بود که در شط العرب و کارون آمد و شد می‌نمودند.

در دوره حکمرانی مزعل باز هم شمار بسیاری از خانواده‌های بنی کعب از اطراف شادگان به پیرامون خرّمشهر کوچیدند. اینان بیشتر به کشاورزی و گسترش نخلستان‌ها و دامداری و شکار ماهی می‌پرداختند.

شیخ مزعل در خرداد ۱۲۷۶ هنگامی که سوارکشی می‌شد، به تحریک برادرش شیخ خرّاعل، و از سوی گماشتگان او از چند سو هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. و خرّاعل ۲۴ ساله حکومت خرّمشهر و بیشتر مناطق خوزستان را در اختیار گرفت. مظفر الدین شاه تمام اختیارات و امتیازات مزعل را به او داد و او هم سالیانه خراج خوزستان و پیش کشی‌های خود را به تهران می‌فرستاد، و با حکمرانان خوزستان که مقرشان در شوشتر بود، دوستانه کنار می‌آمد و این سازش دوستانه گاهی به خویشاوندی می‌انجامید، چنان که با خانم بتول دختر حسینقلی خان نظام السلطنه نیز ازدواج کرد و بر شمار بانوان حرم‌سرای خود افزود.

خرّاعل در خوزستان حالت نیمه استقلال داشت و از سوی سیاست انگلیس حمایت می‌شد؛ چنان که کنسول انگلیس در خرّمشهر، بدون اطلاع وزارت امور خارجه و دولت ایران و تنها با موافقت او تعیین و اعزام می‌گردید.^(۱)

لرد کرزن که در زمان شیخ مزعل به خرّمشهر رفته بود می‌نویسد:

۱ - صفائی، ابراهیم. همان، ص ۳۱

برادر کوچکتر او (خزعل) نزد برادر ارشد می‌زیست و هیچ یک از ۱۵ زن او فرزندی به دنیا نیاورد. شیخ مزعل بیش از پنجاه سال عمر و هیکلی جالب و قیافه‌ای احترام‌انگیز داشت و می‌گویند که خیلی ثروتمند است و از راه تجارت اسب با بمبهی ثروت سرشار اندوخته بود.^(۱)

کسری در مورد کشته شدن شیخ مزعل توسط خزعل می‌نویسد: شیخ خزعل پارسال در انجمنی در تاصلی (اهواز) که من نیز بودم، از آن روزهای گذشته‌ی خود سخن رانده، از جمله چنین گفت: «چندان ترس از برادر خود داشتم که هر بامدادی به این اندیشه از رختخواب بیرون می‌آمدم که امروز پایان زندگی من خواهد بود. شب نیز که در درون رختخواب می‌رفتم امید زنده ماندن تا با مداد را نداشت، این بود که از بیست و چند سالگی از هجوم اندوه، مانند پیران سالخورده موی سرم سفید شد.»

باری مزعل و خزعل ده سال کمابیش با این حال که هر کدام دل از ترس و کینه‌ی دیگری پر داشت به سر دادند، تا سرانجام پیش از آن که مزعل بر خزعل چاشت خورد خزعل براو شام خورد؛ بدین سان که چند تن از غلامان را با خود هم دست ساخته، او را به هنگامی که از کوشک فیلیه پایین آمده سوار بلم می‌شد، با تیر تفنگ از پای در آوردند. این حادثه در روز اوّل محرّم سال ۱۳۱۵ اتفاق افتاد.^(۲)

۱ - افسار سیستانی، ایرج. هما، ص ۹۷.

۲ - کسری، احمد. همان. ص ۲۰۵.



شيخ مزعل خان

۲- خوزستان در دوره‌ی مظفرالدین شاه

پس از درگذشت ناصرالدین شاه پسراو مظفرالدین میرزا در ۲۵ ذی‌حجّه‌ی ۱۳۱۳ ه.ق. (ژوئن ۱۸۹۶ م.) به سلطنت رسید. در روز اول سال ۱۳۱۵ ه.ق، شیخ خزعل برادر کوچکتر شیخ مزعل، پس از طرح نقشه‌ای او را کشت. در دوره‌ی مظفرالدین شاه حکمرانی شمال خوزستان عملاً در دست بختیاری، و حکومت جنوب آن در دست رؤسای آل جابر بود. حکمرانانی که از تهران به شوستر اعزام می‌شدند، بیشتر با تحریکات شیخ خزعل و رؤسای بختیاری رو به رو بودند و کار چندانی از پیش نمی‌بردند. در این دوره که دولت مرکزی ضعیف و ناتوان شده بود، خوزستان نیز وضع بدی داشت. رؤسای قبایل عرب از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند و نافرمانی نمودند. شیخ خزعل نیز از این موقعیت استفاده کرد و با درباریان رابطه‌ی دوستی برقرار کرد. حکومتش را در خرمشهر و شادگان از حکومت خوزستان جدا کرده بود، و مستقیماً با تهران ارتباط داشت. چندی بعد حکمرانی اهواز نیز به او محول شد و در سال ۱۳۱۹ ه.ق. به فرمان مظفرالدین شاه چند قطعه از زمین‌های اهواز، که خالصه‌ی دولت بود، با چند رosta به او واگذار شد.^(۱)

عزاوی، پس از اشاره به کشته شدن شیخ مزعل خان توسط خزعل یادآوری کرده است که خزعل تا مدتی از اهمیت و منزلت زیادی برخوردار گردید.^(۲)

خزعل با حمایت دولت انگلستان در حالت نیمه مستقل می‌زیست، و کار او به آن جا رسید که شخصاً کنسول انگلیس در خرمشهر را تعیین

۱ - افشار سیستانی، ایرج. خوزستان و تمدن دیرینه‌ی آن، ص ۴۶۲.

۲ - عزاوی، عباس. عشائر العراق، ۴/۱۸۲.

کند. گمرک خرّمشهر نیز زیر نظر مأمورین خرّاعل بود، و هنگامی که در سال ۱۲۷۹ خورشیدی در آمد گمرک ایران (به جز خلیج فارس) در رهن وام مظفرالدّین شاه از بانک استقراضی روسیه در آمد، بر اثر اعتراض "سراسپرینگ رایس" وزیر مختار انگلیس درآمد گمرک خرّمشهر، که در اختیار خرّاعل بود، از رهن بانک استقراضی روس مستثنی گردید. در سال ۱۲۸۶ شعبه‌ی بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس، بل موافقت خرّاعل و "براکلی هورات" کنسول انگلیس در خرّمشهر گشوده شد.^(۱)

در سال ۱۳۲۴ ه. ق. که شورش مشروطه در ایران برخاست، میدان را برای شیخ خرّاعل پنهان‌تر گردانید، و او توانست به شیوه‌های گوناگون مشایخ دیگر عرب رایک به یک از میان برد و همه‌ی عشایر خوزستان را زیر دست خود ساخت.^(۲)

۳- قرارداد نفت دارسی و بهره برداری شیخ خرّاعل از آن

در سال ۱۳۱۹ ه. ق، مطابق (۱۹۰۱ م) و.ک.دارسی، مردی که با ثروت هنگفتی از استرالیا به انگلستان بازگشته بود و این ثروت را از معادن طلای "مون مورگان" در کوئینزلند به دست آورده بود، و از آن جایی که به دنبال ماجرايی می‌گشت که قسمتی از پول خود را به کار اندازد، منشی خود به نام "ماریوت" همراه زنرال کتابچی و کوته به تهران فرستاد تا در زمینه‌ی امتیازی مذاکره نمایند. سرانجام در روز ۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ م. مظفرالدّین شاه قاجار راضی به امضای امتیاز نامه‌ی دارسی شد. پس از آغاز بهره برداری از چاه‌های نفت جنوب ایران (خوزستان)، در تیرماه ۱۲۸۸ ه. ش. شرکت نفت برای خریداری و اجاره‌ی زمین‌های

۱ - صفائی، ابراهیم. قبلی. ص ۲۹.

۲ - افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به خوزستان. ص ۹۸.

مورد نیاز خود با خزعل وارد گفت و گو شد و ششصد و پنجاه جریب (در حدود ۷۰ هکتار) از زمین‌های آبادان، میان بریم و بوارده را که به طول دو هزار یارد در کنار شط العرب گسترشده بود، و نیز زمینی را برای ساختن راه از خزعل اجاره کرد و به ایجاد تأسیسات مورد نیاز خود پرداخت و حفاظت تمام تأسیسات بر عهده‌ی مأموران مسلح خزعل واگذار شد و حقوق آن مأموران مسلح توسط شرکت نفت و بیرون‌سیله‌ی کنسولگری انگلیس در خرمشهر، از طریق دفتر خزعل پرداخت می‌شد. زمین پالایشگاه آبادان را هم شرکت نفت از خزعل خریداری کرد.^(۱) زیرا او خود را صاحب کلیه‌ی اراضی واقع در محدوده‌ی حوزه حکمرانی خویش می‌دانست و حتاً کسانی که در اهواز قصد ساختن خانه، مغازه یا مسافرخانه داشتند، ناگریز زمین خود را باید از خزعل می‌خریدند. با آغاز شرکت نفت، روابط خزعل با انگلستان گسترشده‌تر شد تا جایی که امتیازها و نشان‌های عالی از جمله نشان "سن‌میشل" و "سن‌ژرژ" گرفت و دولت انگلستان با او قراردادی امضاء کرد و حمایت از او را متعهد شد.^(۲)



- ۱ - صفایی، ابراهیم. اشتباہ بزرگ (ملی شدن نفت)، (تهران، کتابسرای، ۱۳۷۱)، ص ۱۸-۱۶.
- ۲ - سرپرسی لورن، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، ۹۴، ۱۳۶۳، ص ۹۴.

۴- حمایت دولت انگلیس از شیخ خزعل

سرپرسی لورن وزیر مختار انگلستان در ایران، در زمان رضاخان در کتاب خود به نام خاطرات سیاسی پیرامون تعهدات دولت انگلیس در ایران می‌نویسد:

در ایران مانند هر جای دیگر، انگلستان تعهدات متضادی را پذیرفته بود و نمی‌توانست از عهده‌ی انجام آن‌ها برابر آید؛ زیرا نیز اساس قرارداد ۱۹۰۷ م. دولت‌های روس و انگلیس خود را متعهد حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران کرده بود که عملاً به معنای حمایت از دولت مرکزی ایران بود. در مقابل به شیخ خزعل نیز قول داده است که از او در برابر دخالت دولت مرکزی ایران جانبداری کند. تا زمانی که حکومت مرکزی ناتوان بود، انگلستان می‌توانست از این تناقض شانه خالی کند؛ ولی با ظهور رضا خان به عنوان یک دیکتاتور، این مشکل آشکارتر شد، برای این که رضاخان تصمیم داشت که خوانین نیمه مستقل جنوب غربی ایران را زیر سلطه‌ی خود در آورد و شیخ خزعل نیرومندترین آن‌ها بود. عوامل اقتدار و استقلال عمل شیخ خزعل در اوایل قرن بیستم، از نظر "لورن" از سه عامل ناشی شده بود:

۱- ضعف حکومت مرکزی که فاقد یک ارتش نیرومند بود. حکومت قاجار در آن موقع گرفتار قیام مشروطه شده و در وضعیتی نبود که بتواند به جنوب غرب کشور توجه لازم داشته باشد.

۲- نیاز دولت انگلستان به شیخ خزعل برای حفظ امنیت و تجارت هندوستان در خلیج فارس و عربستان (خوزستان) که موجب لزوم همکاری با شیخ خزعل شده بود.

۳- حکومت انگلیس و شرکت نفت (انگلیس و ایران) می‌دانستند که

بهره برداری از میدان‌های نفتی کشف شده، در صورتی ممکن است که امنیت لوله‌های نفت و پالایشگاه حفظ گردد. این امر با توجه به این که طبق فرمان شاه شیخ خزعل مالک این زمین‌ها بود آشکارتر می‌گردد.^(۱) سرآرنولد ویلسون رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس که مشاور خزعل نیز بود، برای توجیه تضاد بین تعهدات انگلستان به دولت مرکزی

و شیخ خزعل می‌گوید:

«بدون تعهد به شیخ خزعل مبنی بر کمک انگلستان به او، برآوردن خواسته‌های ما حکم انتخار را دارد...».

دولت انگلستان که نیازمند کمک‌های شیخ خزعل بود، قراردادهایی در سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ میلادی با او منعقد کرد و متعهد حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی محدوده‌ی عربستان (خوزستان) شد، ولی مفاد این قراردادها را به دولت مرکزی ایران اطلاع ندادند. قرارداد اول را انگلستان به خاطر اشتیاق به کمک شیخ خزعل در پانزدهم اکتبر ۱۹۱۰ با سروان پری زاچاریا کاکس در خرّمشهر به امضاء رسید. در این قرارداد دولت انگلیس آمادگی خود را جهت حمایت از شیخ متعهد شد. در قرارداد دوم که در سال ۱۹۱۴ م (نوامبر) به امضاء رسید بریتانیا کتاب متعهد شد تا از استقلال سیاسی و اقتصادی شیخ خزعل در محدوده‌ی عربستان (خوزستان) حمایت کند.

قرارداد فوق از لحاظ قانونی هیچ گونه ارزشی نداشت به این دلیل امضاء شده بود که در سال ۱۳۳۲ ه. ق. جنگ اروپا درگرفت و دولت عثمانی که در آن زمان عراق را در تصرف داشت، دو سه ماه بعد به آلمان

پیوست. از این جهت خلیج فارس به یکی از میدان‌های جنگ سپاهیان انگلستان تبدیل شد. انگلیسی‌ها که ابتدا بحرین را به اشغال در آورده بودند، کشتی‌های جنگی خود را وارد ارونده رود نموده و سپاهیان عثمانی را از همه جا راندند و در روز اول محرم سال ۱۳۳۳ ه. ق. بندر بصره را متصرف شدند و پس از جند روز قرنه را نیز به اشغال در آورdenد. در این لشکرکشی‌ها شیخ خزعل هم‌بود از این گشتی‌ها بود و با این که دولت ایران از جنگ بر کنار بوده و بی طرفی خود را به همهی دولت‌ها اعلام کرده بود، شیخ خزعل خود سرانه به انگلستان پیوسته با ترکان دشمنی می‌نمود. انگلیسی‌ها چون ترک‌ها را از خوزستان بیرون کردند و در عراق نیز پیش رفت نمودند، رشته‌ی سراسر خوزستان را به دست گرفته، در خرمشهر، اهواز و شوش سپاه مستقر ساخته، در هر یک از شهرهای شوشتر و دزفول اداره‌ی سیاسی یا کنسول‌گری دایر و در این دو شهر عدلیه باز نمودند و در همه جا اداره‌های پست و تلگراف را به دست گرفته و سرپرستی آن‌ها را به مأمورین خود واگذار نمودند.^(۱)

۵ - هوش و تدبیر شیخ خزعل

سید احمد کسری در کتاب "پانصد ساله‌ی خوزستان" تحت عنوان شیخ خزعل خان سردار اقدس می‌نویسد: «شیخ خزعل را باید یکی از کسان بسیار باهوش شمرد، چه او نیک می‌دانست که از آشتفتگی کار ایران در زمان مظفر الدین شاه و از طمع کاری درباریان آن زمان چه سودهایی بر دارد و چه بهره‌هایی دریابد. یکی از تدبیرهای او این که کسی را از

نژدیکان خویش با پول‌های گزارف به تهران فرستاده، او را نگهبان دربار ساخته بود که از هر پیش آمد استفاده کند و او با علی اصغرخان اتابک و دیگر درباریان آمیزش کرده، دوستی می‌نمود و همیشه دل‌های آنان را با پیشکش و پول می‌جست. نتیجه‌ی این تدبیرها بود که حکومت او در خرمشهر و شادگان از حکومت خوزستان جدا شده و یک سر با تهران سروکار داشت. سپس هم حکمرانی اهواز را به او بخشیدند، نیز در سال ۱۳۱۹ زمین‌های این سوی کارون را که خالصه‌ی دولت بود، با چند روستا به فرمان شاه به او واگذارندند.^(۱)

شیخ خزعل با تدبیر و هوشمندی، از نقش زن در تقویت حکومت خود غافل نبود. وی در راستای غلبه بر دشمنان و مطیع کردن طوایف، ازدواج‌های متعددی ترتیب داد. به عنوان مثال، برای کسب حمایت درباریان حکومت مرکزی، با دختر نظام السلطنه از نژدیکان شاه ازدواج کرد. هم چنین دختر برادر شاهزاده عبدالحمید عین الدّوله را که از درباریان بسیار با نفوذ بود به زنی داشت.

شیخ خزعل، میریان هندیجان را بدون درگیری و نزاع، صرفاً با ازدواج با یکی از دختران آن‌ها مطیع خویش نمود و برناحی هندیجان و جراحی مسلط شد. از آن سوی در خوزستان، او دست ستم بر اعراب درازکرده و جاسوسان او همه جا پراکنده بود که همین که به کسی بدگمان می‌شد، او را از میان بر می‌داشت. بدین سان دل‌ها همه از ترس او پر بود. یکی از کارهای شیخ در این دوره آن که در سال ۱۳۲۰ ه. ق، رؤسای عشاير نصار، ادریس و مقدم که سه تیره از قبیله‌ی بنی کعب می‌باشند و

۱ - کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان. ص ۲۱۳.

در جزیره‌ی خضر نشیمن دارند، با هم پیمان بسته، سوگند خوردنده که خزعل را از میان بردارند. یکی از ایشان پیمان شکنی کرده، چگونگی را به شیخ خبر داده و شیخ چهار تن از آنان را دستگیر ساخته، به زندان فلیه سپرد و آنان در آن زندان بودند تا هر یکی به نوبت از زندان زندگانی رهایی یافت. کار خزعل بدین سان در پیش رفت بود و شکوه و نیروی او روز به روز فزون‌تر می‌گردید تا این که ^{۱۲۲۴} در سال شورش مشروطه در ایران برخاست و این پیش آمد میدان را برشیخ هر چه پهناورتر گردانید.^(۱)

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

۱- شورش شیخ خزعل

در سال ۱۹۰۷ م. نخستین چاه نفت شرکت نفت دارسی در مسجدسلیمان به منبع عظیم نفت رسید و سیاست انگلستان را در خوزستان به طور کلی دگرگون ساخت. در همین دوره ای اشتباہی بود که انقلاب مشروطیت ایران با تمام وقایع بعدی آن اتفاق افتاد و سرنوشت سیاسی کشور را تغییری اساسی داد.

از زمانی که ذخایر عظیم نفت در منطقه‌ی خوزستان کشف شد، انگلیسیان طبق روش دیرینه‌ی خود که همان سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" می‌باشد، وارد عمل شدند تا مصالح آنی کشورشان را در این منطقه‌ی حساس حراست کنند. روابط ویژه‌ی آنان با شیخ خزعل از این دوره آغاز شد.

شیخ خزعل پسر شیخ جابرخان که پس از کشتن بردار خود شیخ مزعل خان حکمران بی رقیب خوزستان شده بود، منطقه‌ی حکومت خود را به عنوان امیری نیمه مستقل اداره می‌کرد و تمام قبایل عرب خوزستان چون محسین، بنوکعب، باویه و... از دستورات او پیروی

می‌کردند. وی حکام شهرهای خوزستان را رأساً تعیین می‌کرد.^(۱) بعد از جنگ جهانی اول، هنگامی که انگلیسیان در ایران بودند و چون به سرزمین خوزستان دلبستگی داشتند و می‌کوشیدند که مانع سرراه نباشد، یکی از شیوخ خوزستان به نام شیخ خزعل را، در چیرگی بر عشایر و مردم خوزستان یاری کردند که ضمن اطاعت ظاهری از دولت مرکزی قدرت نسبتاً مستقلی را در این اشتان به وجود آورده بود، به ویژه در حوزه، شوستر و دزفول دارای همه گونه اختیارات گردید و به علت وابستگی او به استعمار انگلستان و به تحریک کنسول انگلیس در خوزستان بنای نافرمانی را از دولت پیش گرفت و با توسّل به چند بهانه‌ی جزئی از حکومت مرکزی سر بر تافت و با تشکیل کمیته‌ای به نام "سعادت" دست به شورش عليه دولت زد.

در آن موقع کنسول انگلیسی مذکور احضار شد و به جای او کنسول دیگری تعیین گردید. این کنسول شیخ را مورد نکوهش قرار داد که چرا علیه دولت مرکزی دست به شورش زده است. شیخ حیرت زده پاسخ داد که تمام اقدامات او به دستور کنسول قبلی بوده است. اما از جایی که سیاست انگلیسی‌ها ایجاب می‌کرد که دیگر از شیخ حمایت نشود، از کنسول جدید انگلیس پاسخ شنید که کنسول قبلی دستوراتی خود سرانه صادر کرده است. شیخ بدون حمایت انگلیس باقی ماند، تا زمانی که تیمسار فضل الله زاهدی حکومت خوزستان را داشت. پس از گذشت یک سال از حکومت او، دولت به فکر دستگیری شیخ خزعل افتاد و شیخ و پسرش عبدالحمید را در محمّره دستگیر و آن‌ها را سرهنگ

۱ - افشار سیستانی، ایرج. خوزستان و تمدن دیرینه‌ی آن، ۵۴۰/۲-۵۴۱.

مصطفی خان به "مارد" رساند و در "مارد" با ماشین‌هایی که به انتظار این کار بودند به اهواز حرکت می‌دهند و به لشکر آباد می‌برند و با دو ماشین به دزفول انتقال داده شده‌اند. پس از هفت روز شیخ و پسرش را به تهران برده و تا زمانی که شیخ به قتل رسید در تهران بود.^(۱)

عزّاوی نویسنده کتاب "عشایر عراق" دربارهٔ عزل شیخ خزعل توسط رضاخان می‌نویسد که: وی در تاریخ بیستم ماه نیسان سال ۱۹۲۵ م. دستگیر شده و به تهران انتقال یافت و هم چنان‌تا وفات او در سال ۱۹۳۶ م. در آن جا بود، و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. وی می‌افزاید که شیخ خزعل پسرانی به نام‌های نظام الدّین، شیخ کاسب (فرزنده بزرگتر)، عبدالکریم، عبدالعزیز، عبدالحمید، عبداللّه، منصور، عبدالمجید، عبدالجلیل، محمدسعید، عبدالامیر، صالح و نیز ۱۴ دختر داشت.^(۲)

شیخ خزعل قدرت خود و طایفه‌اش را بر منطقه و همهٔ عشایر و قبایل خوزستان تحمیل و استوار کرد و با پادشاهان و مشایخ عرب مصر، کویت، بحرین و حجاز و نیز با بریتانیا، روابط نزدیک برقرار کرد. با روحانیان در نجف اشرف، کربلا و تهران و از میان آن‌ها با - آیت اللّه مدرس - روابط نیکوبی داشت. عوامل حکومت رضاخان در سال ۱۹۲۵ م. شیخ خزعل را از عرشی کشتی ویژه‌اش در فیلیه دزدیده و به تهران بردنده، وی تا سال ۱۹۳۶ م. (۱۳۱۵ ش) زندانی بود تا این که در شب چهاردهم خرداد همین سال به دستور سرپاس "مختاری" افرادی به

۱ - زمان رشیدیان، نیره. نگاهی به تاریخ خوزستان. (انتشارات بوعلی، ۱۳۷۱). ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲ - عزّاوی، عباس. عشایر العراق، ۴/۱۸۱.

نام‌های عباس بختیاری و مقدادی با همدستی عباس باوری، عقیلی و جمشیدی شیخ را در اتاقش خفه کردند و درفشی را به شقیقه‌اش کوبیدند. چند روز پس از قتل، مختاری چکی به مبلغ ده هزار ریال صادر و مقدادی با اخذ آن چک، رسید داد و پول آن را میان قاتلان تقسیم کرد.^(۱)

۲- شیخ خزعل و پیمان سعادت

پس از مسافرت سوم احمدشاه به اروپا و به وجود آمدن جمهوری مصنوعی و بر هم خوردن آن، به منظور تهیهٔ مقدمات تغییر سلطنت، لازم بود پرده‌ی دیگری باز شود. در این نمایشنامه شیخ خزعل وجه المصالحه قرار گرفت. لهذا نقشه‌ی قیام سعادت ایران طرح گردید، و طبق اسنادی که در سفرنامهٔ خوزستان، که ظاهراً به قلم رضاخان است، موجود می‌باشد، در طی تلگراف‌های متعددی که بین خزعل و کنسول انگلیس در بوشهر و خرمشهر مبادله گردید، همسایه‌ی شمالی ایران به تصویر این که خزعل به تحریک انگلستان، در صدد استقلال خوزستان، و خیال تحت الحمایه قرار دادن آن را دارد، به طور پنهانی بارضاخان توافق کرده و حتّاً محترمانه هم، مقادیری اسلحه و مهمات به او دادند. در صورتی که نقشه‌ی قیام سعادت غیر از این بود و منظور از آن از بین بردن خزعل و ایجاد حسن ظن در همسایه‌ی شمالی و رضاخان بود؛ تا بدین وسیله مقدمات تغییر رژیم و انقراض قاجار فراهم کنند.^(۲)

باید دانست که شیخ خزعل، به یاری عده‌ای از رؤسا و خوانین بختیاری، رؤسای ایل بویر احمد، و عده‌ای از رؤسای قبایل عرب خوزستان، ابتدا

۱ - عزیزی، یوسف. قبایل و عشایر عرب خوزستان. ص ۷۹-۸۰.

۲ - مکی، حسین. زندگانی احمد شاه. ص ۲۰۷ به بعد.

به تحریک انگلیسیان بر علیه حکومت مرکزی و رضاخان قیام کرد، ولی چون احمد شاه از جریان این سیاست تا اندازه‌ای آگاه بود و قسمتی از ایران را در مخاطره می‌دید، نه تنها به خزعل روی خوش نشان نداد. بلکه برای آن که استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کند و قسمتی از کشور تجزیه و مستقل نگردد، حاضر شد حتّاً از سلطنت خود هم صرف نظر نماید و از حدود و ثغور مملکت کاسته نشود. به همین دلیل هم بعدها همان سیاستی که خزعل را به قیام تشویق و تحریک کرده بود به او دستور داد که خود را تسليم رضاخان نماید. این بود که عدم موافقت احمد شاه با قیام سعادت خوزستان به حال اوّلیه‌ی خود باقی ماند.^(۱)

در خوزستان شیخ خزعل برای جلوگیری از اقتدار بیشتر سردار سپه، با تمايل احمد شاه با برخی از سران بختیاری که یوسف خان امیر مجاهد - برادر سردار اسعد - در رأس آنان بود، متحد شد و کمیته‌ی قیام سعادت اتحادیه‌ی عشاير جنوب را به منظور استقلال خوزستان تشکیل داد و خود آن را رهبری می‌کرد. سرهنگ رضاقلی خان ارغون که از یک سال پیش از سوی سردار سپه به اهواز اعزام شده، و فرماندهی یک گردان نظامی را بر عهده داشت نیز به کمیته‌ی قیام سعادت پیوست و با گرفتن حقوق و پاداش کافی از خزعل، آموزش تعليمات نظامی دوهزار و پانصد نفر از سپاهیان قیام سعادت را بر عهده گرفت.

میان خزعل با محمد حسن میرزا و لیعهد و مدرس ارتباط برقرار شد، واسطه‌ی این ارتباط شکر الله خان صدری (قوام الدّوله) نماینده‌ی خرمشهر در مجلس شورای ملّی بود که با موافقت خزعل به وکالت

۱ - مگّ، حسین. زندگانی احمد شاه، ص ۲۰۷ به بعد.

دوره‌ی چهارم انتخاب شده و علاوه بر نمایندگی مجلس، نمایندگی خزعل را در تهران نیز بر عهده داشت، ولیعهد و اقلیت مجلس و برخی از مخالفان جمهوری در تهران برای امکان ادامه‌ی مخالفت به وسیله‌ی قوام الدّوله، از کمکهای مالی خزعل برخوردار می‌شدند.^(۱)

از جمله‌ی سران ایل بختیاری که به پیمان سعادت پیوسته بودند، علاوه بر امیر مجاهد که قبلاً اشارت رفت می‌توان از افراد نام بردۀ‌ی ذیل یاد کرد:

۱- مرتضی قلیخان صمصم السّلطنه

۲- مرتضی قلیخان

۳- ثقة الاسلام، که از بنیان گذاران کمیته‌ی سعادت و از هواخواهان

احمد شاه بوده‌اند.^(۲)



۱- صفائی، ابراهیم. زندگینامه سپهبد زاهدی. صص ۳۹-۴۰.

۲- اطلاعات ماهانه، شماره‌ی ۲۰، اسفند ۱۳۳۶، ص ۲۱.

۳- علل شکست قیام شیخ خزعل

پس از آن که احمد شاه قاجار، رئیس دولت را عزل کرد و مجلس دویاره تحت فشار او رأی اعتماد داد، شیخ خزعل در خوزستان به یاری بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها اعلام مخالفت کرد، و قیام سعادت را بر پا نمود. این قیام با این که بسیار خوب آماده شده بود، ولی به علل زیر به عدم موفقیت منتهی گردید:

- ۱- اصولاً شیخ خزعل بدنام و ستمکار بود. این شخصاً برادر خود را کشته و جانشین او شده بود. او حتاً برای جمع آوری مال و منال از هیچ کاری فروگذاری نمی‌کرد. لذا طبیعتاً هیچ آزادی خواهی هم نمی‌توانست با او موافق باشد. از این رو کسانی که با حکومت زور مخالف بودند، بر خود ننگ می‌دانستند تا در دفاع از آزادی، در پیشرفت خزعل بکوشند.
- ۲- در این قیام سعادت جمعی از خوانین بختیاری شرکت داشتند که به استثنای چند نفر از آن‌ها، بقیه خوش نام نبوده‌اند. آنان از آزادی خواهان واهمه داشتند تا مباداً دنباله‌ی این قیام به تجزیه‌ی قسمتی از ایران پایان یابد و عملاً با این نهضت موافق نبودند.

۳- به همین منظور از تهران نماینده‌ی ویژه‌ای به پاریس فرستاده شد که نظر احمد شاه را در این باب استعلام نماید و منظور قبلي آزادی خواهان را به اطلاع او برساند. مدعی العموم سند صحیح دارد که نماینده‌ی مزبور در مهمان خانه‌ی "مازستیک"، آپارتمان ۱۶۰، از طرف رفقای خود، به احمد شاه چنین گفت: «اعلیحضرتا، در همان حال که عموم دوستان، آزادی بازگشت شمارا به ایران لازم و حتمی می‌شمارند، هیچ گونه موافقتی با قیام خوزستان نداشته و این قبیل دست‌ها را برای

پیش رفت افکار آزاد موجب بدنامی می‌دانند^(۱)...».

اصولاً موضوع قتل برادر خزعل توسط او را انگلیسی‌ها برای رفع شبهه از خود مطرح کرده بودند و همه‌ی مردم محیسن می‌دانند که انگلیسی‌ها خود به خاطر مخالفت شیخ مزعل باشرکت لنج ترور کرده‌اند هم چنین باید دانست که نماینده‌ی آزادی خواهان به دلیل تبلیغاتی که دار و دسته رضاخان در تهران می‌کردند، فریب خورده و با نهضت سعادت مخالفت کرد. این مخالفت سبب روی کار آمدن خاندان رضاخان در کشور ما شد. و این کاری است که مدت ۵ ساله موجب اسارت ایران گردید.

۴- اقدامات شیخ خزعل برای بازگرداندن احمد شاه

رضا خان برای رسیدن به اهداف خود که انقراض سلسله‌ی قاجار و به سلطنت رسیدن او می‌باشد، کوشید تا هر کس بر سر راه او قرار گیرد از میان بردارد. لهذا با به قدرت رسیدن او، اقلیت مجلس، ولیعهد و برخی از رجال از کار برکنار مانده و بزرگ مالکان و قدرتمندان محلی و بیش از همه شیخ خزعل فرمانروای مستقل خوزستان، نگران موقعیت خود بودند و برای محدود کردن قدرت او می‌کوشیدند که احمد شاه را به ایران بازگردانند.

خزعل که امکانات مالی و تسليحاتی زیادی داشت و میلیون‌ها لیره در خزانه خود و در بانک‌های انگلستان اندوخته بود و سیاست انگلیس هم از او حمایت می‌کرد، چنان‌که از این پیش یاد آور شدیم، با چند نفر

۱- پورکاظم، کاظم. مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان. (تهران، آمه، ۱۳۷۴)، ۲۲۲-۲۲۱/۱

از سران متنفذ بختیاری در این مبارزه هم پیمان شد و با محمد حسن میرزا ولیعهد و نیز با اقلیت مجلس ارتباط برقرار کرد و برای تأمین هزینه‌های لازم توسط "شکرالله خان صدری" (قوم الدّوله) نمایندهٔ خرمشهر در مجلس، لیره‌های فراوان در اختیار آنان گذاشت و نیز اتحادیه‌ای به نام "کمیتهٔ قیام سعادت" با شرکت چند نفر از سران بختیاری تشکیل داد، اینان سوگند نامه‌ای امضاء کردند و متعهد شدند برای موققیت در این هدف تا آخرین لحظه برای بازگرداندن "احمد شاه" همکاری کنند و یک نیروی چند هزار نفری نیز آماده کردند، سپس "خزععل" سوگند نامه‌ی اعضای "کمیتهٔ قیام سعادت" را به وسیله‌ی دستیار خود "ربیس التجار بهبهانی"، با پیغام‌های جدی و اطمینان بخش برای "احمد شاه" به پاریس فرستاد و از شاه خواست از راه خرمشهر به ایران بازگردد و همراه نیروی شصت هزار نفری عرب، بختیاری و لر رهسپار تهران شود، خزععل تمام هزینه‌ی این کار را تقبل کرد.^(۱)

در همین حال مأموران خزععل، شماری از افسران و مأموران نظامی دولت مرکزی مقیم اهواز را که در پیوستن به "کمیتهٔ قیام سعادت" با سرهنگ "رضا قلی خان ارغون" فرماندهی خود مخالفت ورزیده بودند، بازداشت کردند. پست و تلگراف اهواز نیز زیر سانسور شدید مأموران خزععل قرار گرفت تا نتوانند اخبار را به تهران برسانند.^(۲)

رحیم زاده صفوی نیز از سوی "محمد حسین میرزا" ولیعهد و سید حسن مدرس لیدر اقلیت مجلس، برای گفتگوی با احمد شاه به منظور باز گرداندن او، به "پاریس" و "نیس" رفت و پیام و نامه‌های ولیعهد و مدرس

۱ - صفائی، ابراهیم، همان، صص ۵۵-۵۶.

۲ - سرپرسی لورن، شیخ خزععل و پادشاهی رضاخان.

را به احمد شاه رسانید، در پی دیدار رئیس التجار خرّمشهر نمایندهٔ خزعل و دیدار رحیم زادهٔ صفوی نمایندهٔ ولیعهد و مدرّس و گفت و گوی مکرر، شاه تصمیم گرفت به ایران بازگردد و این تصمیم را در یک تلگراف به اطلاع سردار سپه نخست وزیر نیز رسانید، ولی چون ترسو و راحت طلب بود به زودی پشمیان شد و طفره رفت و حتّاً به پیام مخصوص ولیعهد که گفته بود: «اگر شاه نمی‌خواهد ^{آن} به ایران بازگردد، نیابت سلطنت را به من واگذار کند تا جلو جاه طلبی‌های سردار سپه را بگیرم» پاسخی نداد.^(۱)

در هشتم آبان ۱۳۰۳، خزعل تلگراف سخت و زننده‌ای از سوی خود و شیوخ عربستان (خوزستان) تو سط سفارت ترکیه به مجلس ملّی ایران مخابره نمود و سردار سپه را دیکتاتور، دشمن اسلام، غاصب حکومت ایران و متتجاوز به حقوق ملت اعلام کرد و تأکید نمود که تا آخرین حدّ توانایی برای برانداختن سردار سپه و حفظ قانون اساسی اقدام خواهد کرد. "مؤتمن الملک" (حسین پیرنیا)، رئیس مجلس شورای ملّی برای تظاهر این تلگراف خزعل را قاب کرده و در تالار جلسه‌ی علنی مجلس در بالای سر هیأت رییسه به دیوار آویخته بود. و در همین حال به آن تلگراف پاسخ داد که دولت سردار سپه مورد اعتماد کامل مجلس می‌باشد و هر کس به هر عنوانی بر خلاف دولت مرکزی قیام نماید، مجلس شورای ملّی او را متمرد خواهد شناخت. تلگراف‌های دیگری هم بر ضد سردار سپه از سوی چند بازرگان و روحانی از خرّمشهر و اهواز به مجلس رسیده بود که ظاهراً محرك آنان نیز خزعل بود، در همین

احوال خزعل یک روحانی به نام ملا عبداللطیف را از خرمشهر به عتبات گسیل داشت تا از مراجع، فتوای قیام بر ضد رضاخان بگیرد، ولی موفق نشد. و نیز تلگرافی به جامعه‌ی ملل مخابره نمود و خواستار آن شد که جامعه‌ی ملل از تجاوز رضاخان به قلمرو حکومت او جلوگیری کند تلگراف‌های خزعل رضاخان را مصمم کرد که از چند سو نیرو به خوزستان اعزام کند و خود نیز برای یک سرمه کردن گزار او به اهواز بیرود.^(۱)

۵- شرح حال احمد شاه

احمد شاه آخرین پادشاه قاجار، در ۲۷ شعبان المعتشم سال ۱۳۱۴ ه.ق، (۱۸۹۸ م). متولد شد. او در سال ۱۳۲۷ ه.ق. (۱۹۰۹ م)، یعنی در سن دوازده سالگی، پس از خلع محمدعلی شاه به سلطنت رسید و در هفدهم ربیع الاول ۱۳۳۴ ه.ق. (۱۹۰۴ ه.ش) به علی چند... برخلاف میل و اراده‌ی حقیقی ملت ایران برکنار شد. و بالآخره در سال ۱۳۰۷ ه.ش، پس از بیماری برای همیشه، چشم از جهان فرو بست و به سرای باقی شتافت.^(۲) بعضی از نویسنده‌گان عصر پهلوی درباره‌ی احمد شاه چنین نوشته‌اند:

«... تقریباً همه‌ی اوقات در اروپا به سر برده، و در زمان او قحطی و بیماری‌های مسری سراسر استان خراسان را فراگرفت و ارتش سرخ در بندر انزلی پیاده شد. بسیاری از ایالت‌ها برای خود حکومت خود مختار تعیین نمودند، و بالاتر از همه سازمان ملل تقاضاهای ایران را مبنی بر جبران زیان‌هایی که به دلیل هجوم متفقین به ایران در مدت جنگ رد کرد،

۱ - همان. صص ۵۶-۵۷.

۲ - با اقتباس از: زندگانی سیاسی احمدشاه، نوشته‌ی حسین مکنی.

ولهذا دولت غرق در قرض شد. در سال ۱۳۳۳ ه. ق، دولت عثمانی که همپیمان آلمان بود، علیه انگلستان به جنگ پرداخته و کشور ما که بی‌طرفی خود را به همه‌ی دولت‌های متخاصل اعلام داشته بود، به دلیل همدستی شیخ خزعل با انگلیس، میدان جنگ دول متخاصل واقع گردید.^(۱)

عبدالصاحب آرمند به نقل از فرماندهی ارتش انگلیس در جنوب

می‌نویسد:

«ارتش انگلیس پس از تصرف بصره و قرنه، ظاهراً برای حفاظت لوله‌های نفت که مورد نیاز انگلیسیان بود و مجاهدان عرب خوزستان آن‌ها را منفجر کرده بودند، و هم چنین برای راندن عثمانی‌ها، لشکر به خرمشهر، آبادان، اهواز و... روانه نمود.»

هم چنین می‌افزاید: مرحوم آیت الله سید کاظم یزدی که در آن زمان مرجع تقلید بوده، مساعدت نمود... و چند نفر از علمای آن عصر در میدان جنگ شعیبیه حاضر شده، و علاوه بر فتوای جهاد فرماندهی نیروهای مجاهدین را بر عهده گرفتند. از جمله‌ی آن‌ها سید محمد فرزند آیت الله سید کاظم یزدی به اتفاق بعضی از علماء مانند شیخ محمد خالصی، شیخ جعفرکبیر، سید محمد سعید حبوبی، شیخ الشریعه اصفهانی، سید علی داماد، سید مصطفی مجتبه‌کاشانی - پدر آیت الله کاشانی - و عده‌ی دیگری از روحانیون نجف اشرف بودند.^(۲) ایران در سال ۱۳۳۶ ه. ق. (۱۹۱۶ م)، صحنه‌ی کارزار بین روس و عثمانی شد و بنا به طرح معروف به "انورفون لوسوف" تصمیم گرفته شد که قوای روس

۱ - پورکاظم، کاظم. نقش عشاير عرب خوزستان در جنگ علیه استعمار. (تهران، آمه، ۱۳۷۵). ص. ۵۰

۲ - آرمند، عبدالصاحب. جغرافیای تاریخی دشت میشان. ص. ۴۹

به فرماندهی ژنرال "جرنازویوف" که از ناحیه‌ی "رایات" در شمال عراق وارد شده، و نیروی دیگری به فرماندهی ژنرال "باراتوف" که از سوی خانقین عراق را مورد تهدید قرار داده بودند حمله کنند؛ این نقشه متضمن امور زیر بود.^(۱)

- ۱- ارتش ۱۳ عثمانی به فرماندهی "علی احسان بیگ" برای جنگ با ژنرال "باراتوف" به سوی کرمانشاه، همدان و قزوین پیش روی کند.
- ۲- نیروی سلیمانیه، متشکل از یک تیپ پیاده و دو فوج مرزی در ناحیه‌ی "سنہ" در داخل خاک ایران وارد گردد.
- ۳- نیروی موصل، مرکب از دسته‌ی چهارم، برای استرداد "راوندوز" از دست روس‌ها به "ساوجبلاغ" (مهاباد) و سپس ارومیه، تبریز و خوی پیش روی کند.

علاوه بر این کوچک بودن احمد شاه، دسیسه‌های محمد علی شاه برای بازگشت به تاج و تخت، دخالت‌های روس و انگلیس و پناه دادن آن‌ها به شاه مخلوع و... از عوامل ضعف دولت و ملت ایران شد. در این گیرودار جنگ جهانی اوّل آغاز شد و کشورمان چاره‌ای جز اعلام بسی طرفی نداشت و سرانجام به صورت بازیچه‌ای در دست روس و انگلیس از یک طرف، و عثمانی از طرف دیگر شد. در اثنای این شرایط و موقعیت بود که عشاير مؤمن و میهن پرست عرب خوزستان و به ویژه قبیله‌ی "بنو طرف" با پیروی از مراجع تقلید شیعیان در نجف اشرف، با انگلیسیان که سرزمین مقدس آن‌ها را مورد هجوم قرار داده بودند، به جنگ پرداخته و صدها مجاهد را فدای دفاع از وطن اسلامی خود کردند.

۱- الوردي، على. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ۴/۲۹۳.



«دستگیر فرروز»، معاون فوام‌السلطنه نخست وزیر، که با بازداشت سران بختواری از بوسن بختواری‌ها به نهضت حنوب جلوگیری کرد.

۶- اوضاع ایران در زمان احمد شاه قاجار

در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن، اوضاع کشور ایران بسیار آشفته شد، ناامنی در همه‌ی نقاط موجب سلب آسایش از عموم مردم شده بود. سیاست‌های خارجی ایران در اثر دخالت‌های بیگانگان، به ویژه انگلستان و بروز جنگ جهانی اول، بسیار پیچیده شده بود و فشارهای گوناگون بر دولت وارد بود. با وجود تلاش وحدت پادشاه جوان، برای پایان دادن به گرفتاری‌های گوناگون، مرتباً براشوب‌ها افزوده می‌شد. بنا به نوشتۀ بعضی از مورخان، احمد شاه برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و نیز رفع خرابی‌ها، از سیاست و دیپلماسی ماهرانه‌ای بهره جست. از آن جمله آن که در موقع سخت و دشوار با نخست وزیران وقت تبانی می‌کرد و با استفاده انان قضایای سیاسی صورت دیگری پیدا می‌کرد و حیات سیاسی کشور دچار لطمہ و ایست نمی‌شد. اتخاذ این سیاست سبب شده بود که پس از خلع او یکی از جراید خارجی در مقاله‌ای چنین عنوان کرد: «ملّت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی و وطن پرستی را نداشت»^(۱)

در زمان سلطنت احمدشاه تجاوز بیگانه به طور روز افزونی شدت می‌یافتد. ولی مجلس همچون سدی در مقابل تمایلات و خواستهای آن‌ها ایستاده بود. احمد شاه با آن که جوان بود، "عبدالملک" نایب السلطنه نیز در سال ۱۳۲۸ ه. ق، درگذشت و مجلس شورای ملی "ناصرالملک فراگوزلو" را به جای او برگزید، به خوبی توانست از عهده‌ی امتحان برآید. یعنی به هیچ وجه حاضر نشد با خارجیان پیمانی بیندد و یا از آن‌ها وام بگیرد و امتیاز بدهد، و یا با خواستهای آن‌ها موافقت نشان دهد.

۱ - مکّی، حسین. زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۲۲۶-۲۲۷.

عماد الدین حسین اصفهانی، در جلد اول تاریخ مفصل اسلام خود درباره‌ی او چنین نگاشته است: «آن چه حق و انصاف است، این که احمدشاه، پادشاهی منظم و میهن دوست بود. البته اوضاع و احوال از سابقه‌ی ممتدی خراب گردیده و اصلاح لازم می‌طلبد و باید با قوانین مجلس شورای ملی اصلاحات مورد نیاز به عمل آید. دیگر این که مشروطه اختیارات را از شاه مستبد سابق گرفته بود، و او هم در کار خود خیانتی یا سوء نیتی نشان نداد. با آن که خزانه‌ی دولت تهی شده بود و روس‌ها می‌کوشیدند تا امتیازاتی به دست آورند و برای حصول مقصود از هیچ گونه کوششی دریغ نمی‌داشتند، احمد شاه زیر بار نرفت». همین نویسنده می‌افزاید:

«دولت انگلیس هم به بهانه‌ی نامنی راه‌های جنوب خواستند که قشونی در جنوب تشکیل دهند؛ به شرط آن که افراد آن هندی باشند و مخارج آن را دولت ایران بپردازد، و این امر از آن تحمیلاتی است که مخصوص دولت انگلیس است. این تقاضای بی‌جا‌کار را بر اصلاح طلبان تنگ نمود و محتاج مستشاران خارجی شدند که به وسیله‌ی آن‌ها به رقابت با روس و انگلیس که اعمال نفوذ می‌کردند بپردازنند^(۱)» از محتوای این مطلب در می‌یابیم که در این دوره کشور ما دچار تنگناهای زیادی شده بود. در اثنای جنگ جهانی اول همه‌ی انقلاب‌ها، ایران و جهان را در موقعیت خطرناک، سخت و پیچیده‌ای قرار داده بود. نیروهای عثمانی از شمال و غرب، قشون روسیه‌ی تزاری از شمال و قوای انگلیس از جنوب همه‌ی خاک ایران را اشغال کرده بودند و آن را میدان تاخت و تازهای خونین خویش قرار داده بودند. مسلماً در چنین موقعیت بحرانی، کشتنی

۱ - اصفهانی، عماد الدین حسین، تاریخ مفصل اسلام. ص ۱۱۱۹.

کشور باستانی ما (ایران) در دریای ملاطیم و پر خطر، در مسیر خود حرکت می‌کرد. بدیهی است که کمترین انحراف زمامداران یا شاه، ممکن بود استقلال کشور را برباد دهد. اما احمدشاه همان طوری که اشاره شد، توانست با سیاست مدبرانه‌ی تبانی بانخست وزیر (مستوفی‌الممالک)، مجلس را به دلیل مهاجرت نمایندگان، از اکثریت انداخت، و طبعاً دوره‌ی فطرت و تعطیل را بر آن مستولی کرد. در چنین حالتی دیگر هیچ یک از اشغالگران نمی‌توانستند تقاضایی بر خلاف تمامیت ارضی و استقلال ایران درخواست کنند. تعطیل مجلس به عملیات دولت‌های متحارب و درخواست‌های آن‌ها صورت رسمی نداد.^(۱)

۷- جنگ جهاد قبایل عرب و کمک شیخ خزعل به انگلیس

قدرت روز افرون آلمان و اتحاد آن با کشورهای اتریش، مجارستان و ایتالیا موجب شد تا دولت‌های انگلیس، فرانسه و روسیه در سال ۱۹۰۷م، دست اتحاد به سوی هم‌دیگر دراز کنند، و قراردادی با هم منعقد نمایند. بخشی از قرارداد به حل اختلافات بین روس و انگلیس در افغانستان، بت، امپراتوری عثمانی و ایران بود. دولت‌های اخیر با هم توافق کردند تا ایران را به سه منطقه‌ی قابل نفوذ تقسیم کنند. به موجب این توافق جنوب ایران سهم انگلستان، شمال آن سهم روس، و منطقه‌ی مرکزی بی طرف اعلام شده بود. انتشار خبر این قرارداد، موجب ناراحتی و عکس العمل شدید مردم ایران در آن زمان شد؛ اما به دلایلی چون اختلافات داخلی، اقدامات مستبدانه‌ی محمدعلی شاه و... نتوانستند در مقابل قرارداد مذبور مقاومتی جدی انجام دهند. لذا دو کشور روس و انگلیس

۱ - مکی، حسین. زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۲۲۶-۲۲۷.

با توافق یکدیگر بر شمال و جنوب کشور ما مسلط شدند، و آن را دستخوش تاراج و غارت خود قرار دادند. خوشبختانه مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م، بعدها بر اثر تغییر سیاست ایران و بروز اختلاف بین روس و انگلیس، به همراه عهد نامه‌ی سال ۱۹۱۵ م، رسمیاً از سوی این دولت‌ها باطل اعلام گردید.

مسئله‌ی دیگر، یعنی پلیس جنوب، همواره احساسات شدید مردم ایران نسبت به مخالفت با آن بسیار هژئ واقع شد و شولت انگلیس به دلیل ورود قوای عثمانی و عشاير عرب عراق به خوزستان در جنگ جهانی اول، علیه آن‌ها واکنش شدیدی نشان داد و قبایل عرب خوزستان در این جهاد مقدس شرکت کردند، و شهدا و زخمی‌های زیادی در راه دفاع از اسلام و سرزمین مقدس آن تقدیم نمودند. اگر چه قبیله‌ی بنو طرف و بنو لام و دیگر عشاير مستقیماً با نیروی انگلیس جنگیدند، اما نمی‌توان منکر قیام و نهضت قبایل بنوکعب شادگان، باویه و زرگان اهواز شد؛ زیرا این طوایف رو در روی قوای شیخ خزعل که مانع پیوستن آنان به صف مجاهدین شده بودند، پیکار کردند. در اینجا نادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که بعضی از ناآگاهان می‌گویند که قبایل عرب خوزستان به دلیل بی طرفی حکومت مرکزی نباید با قوای انگلیس و متعدد آن‌ها شیخ خزعل جنگ می‌کردند. در پاسخ به این تفکر باید گفت: کدام بی طرفی آیا این بی طرفی از سوی دولت‌های متحارب، به رسمیت شناخته شده بود؟ البته که چنین نبود. این تجاوز علیه بی طرفی و نیز اعلام جهاد مقدس از سوی مراجع و علمای اعلام، موجب قیام و نهضت قبایل متدين عرب خوزستان شد.

فصل چهارم

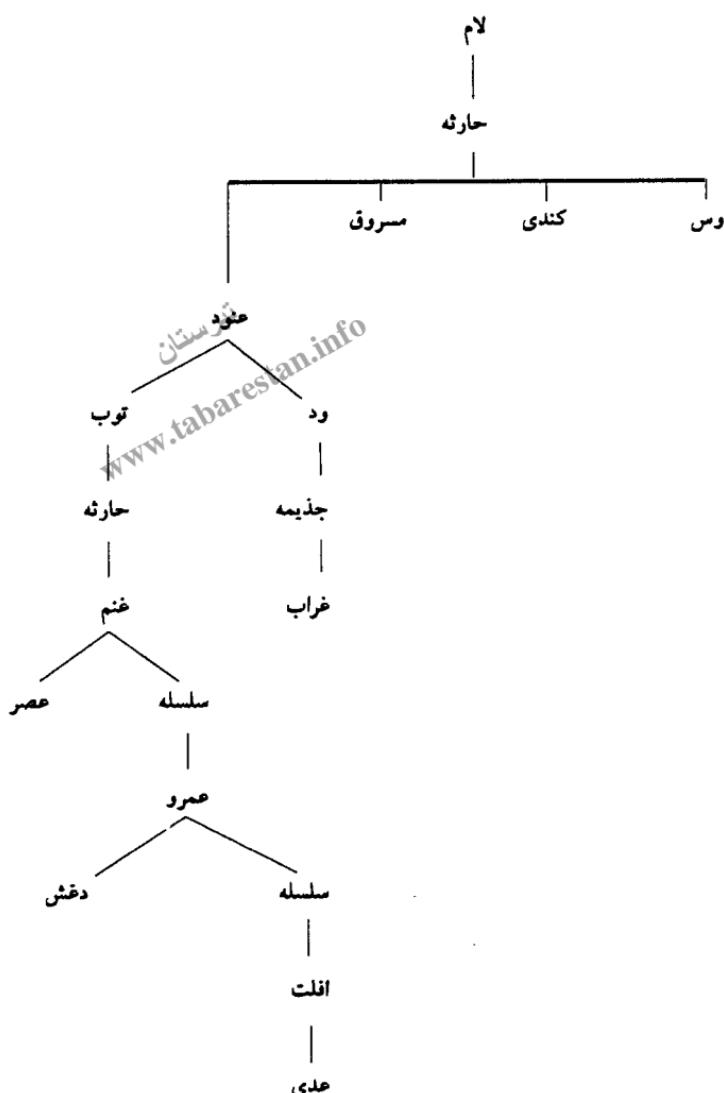
جبرستان
www.tabarestan.info

امارت‌های قبیله‌ای عرب خوزستان

۱- امارت بنولام

بنولام از قبایل بسیار کهن و بزرگ عرب است. آنان پشتی از قوم شهیر و معروف بنو طیء و از نسل حارثة بن لام تکاثر یافته‌اند. ابن سعید در این مورد می‌گوید:

«بنو لام از مدینه تا منطقه‌ی جبلین طیء ساکن بودند. به گفته‌ی حمدانی، آنان تابع امارت بنوریبعه، از عرب شام بوده‌اند. سلسله‌ی نسب "لام" جد اعلای بنولام چنین است: لام پس عمرو پسر طریف پسر عمرو پسر ثمامه پسر مالک پسر جدعاء پسر ذهل پسر رومان، پسر خارجه پسر سعد پسر قطرة پسر طيء. نسل لام از سوی پسرش حارثه امتداد و تداوم یافت.» حارثه چهار پسر داشت: اوس، کندی، مسروق و عنود.



اهم عشاير بنو لام را به ترتيب ذيل نام بردہ اند:

آل فضل، آل علی، بنو عمرو، بنو وهم، بنو حصین، بنو هنی، بنو تیم،

بنو هرمس، بنو صخر، بنو سواده و بنو شبیل^(۱)

۱ - سویدی، محمدامین، سبائق الذهب في معرفة أنساب العرب. (بيروت، الاحياء بي تا)

عشایر بنولام در کشورهای مصر، سوریه، فلسطین، حجاز، یمن، عراق، ایران و... پراکنده‌اند. از جمله‌ی تیره‌های بنولام یکی الظفیر نام دارد که گویا از آل مغیره نسب می‌برند، و به زیر تیره‌های نام برده‌ی ذیل تقسیم می‌شود:

۱- الضمده، ۲- آل عسکر، ۳- السوطه، ۴- ضویحی، ۵- السعدیه (آل عاصم). ریاست آل ظفیر در خاندان‌های آل سویستان و آل ضویحی ارثی است.^(۱)

اصل بنولام از سرزمین یمن بود. سپس در اثر شکست سد مأرب به حجاز آمده و پس از طرد بنواسد از کوه‌های اجّا و سلمی، برآن‌ها تسلط یافته و به نام خود جبلی طیء نامیده‌اند. تاریخ کهن این قبیله مشحون از حوادث مربوط و متعلق به آن است. یکی از قبایل بنوی که در فاصله‌ی زمانی پیش از بنولام کوچ کرده بود، قبیله‌ی شمر است. بنولام، در کشور عراق در نواحی اطراف دجله‌ی بزرگ سکونت دارند و از شان و منزلت مهمی برخوردارند. از آن جایی که بنولام غالباً به صورت بدوى می‌زیستند و به پرورش اغنام و احشام می‌پرداختند، لذا در ماه‌های اوّل سال برای استفاده از چراگاه‌های دشت‌های میان سوسنگرد و شوش به این منطقه می‌آمدند. بدین جهت بسیاری از عشایر دیگر همراه بنولام به دشت آزادگان می‌آمدند؛ اما نام بنولام بر همه‌ی این عشایر اطلاق می‌شده است.

بنولام با توجه به نحوه‌ی زندگی، دارای جنگجویان سرسخت و

سوارکاران توانا و آزموده بود. اما به تدریج که به سوی زندگی شهرنشینی و اسکان پیش رفته‌اند، آن اهمیت و قدرت مؤثر را از دست داده‌اند. سرزمین‌های واقع بین قرنه در کناره‌ی شرقی دیالی تا نزدیکی بغداد زیر سلطه این قبیله بوده است.^(۱)

عزّاوی نویسنده‌ی کتاب عشاير عراق، تیره‌های این قبیله را چنین

معرفی کرده است:

الف، آل نصیری: خاندان رؤسای قبیله‌اند که از نیای خود نصیری بن حافظ بن براک متفرق شده و بنابر مشهور، از فضول بنو طی نسب می‌برند. تیره‌های این طایفه عبارت‌اند:

۱- الطuan، ۲- المعلی، ۳- آل عبدالشاه، ۴- عبدالخان. همه این

تیره‌ها از نظر اجدادی به نصیری بن حافظ می‌پیوندند.

عبدالخان که به "اخوت نایفه" خودستایی می‌کنند، در منطقه خیرآباد (میناو) خوزستان اقامت دارند. ریاست آن اکنون در دست حاج حسن پسر حاج علوان است. اخیراً بیت علوان به بخش علوان (الوان)، از توابع شهر شوش تبدیل یافته و ادارات بخش در همین محل استقرار یافته‌اند. ۵- البلاسم: این تیره نیز از پشت بلاسم بن فرج بن نصیری تکاثر یافته و به نام "فضول" و "اولاد فضل" و "السعدي" خودستایی و بزرگ منشی می‌کنند. زیر تیره‌های البلاسم را در زیر بخوانید:

۱- آل عبدالعال، ۲- بیت عرار، ۳- بیت جندیل، ۴- بیت مزبان، ۵-

بیت علی خان. طوایف نام برده ذیل متحد آل نصیری بوده‌اند:

۱- بیت عبدالشيخ، ۲- الربود، گویا جد اعلای این تیره براک بن

۱ - العزاوى، عباس. عشاير العراق، ۲۱۰/۳-۲۳۷.

فضل بوده است و فروع زیر از تابع آن اند: ۱- الخرسان، ۲- الصّرخه، ۳- الرويشد، ۴- المقارفة.

—

۳- الحمد، ۴- الظاهر.

ب، آل نصّار: جدّ اعلای این تیره نصّارین حافظ بن براک است. زیر
تیره‌های آن عبارت اند از:

تبرستان

www.tavarrestan.info

۱- الرّحمة، ۲- الخميس، ۳- المرمن

ج، الحويظ: مردم این تیره خود را از نسل حويظ بین براک برادر حافظ می‌دانند. بنلام یکی از بزرگترین امارت‌های عشايری را تشکیل دادند. بسیاری از عشاير دیگر در شمار این قبیله در آمده‌اند. در عهد شیخ خزعل، شیخ غضبان بن بنیان ریاست این قبیله را به عهده داشت. و با توجه به خط مشی خزعل که همراهی با بیگانگان بود، با وی به مخالفت برخاست و این امر منجر به دشمنی و حتّا جنگ بین آن‌ها گردید. بعضی از عشايری که در آن زمان متحد بنلام در خوزستان شده بودند عبارت اند از:

چنانه (کنانه)، ریاست این قبیله در اختیار مسلم بن دنبوس و زامل پسر ضمد بود. اصل و نسب کنانه به "بنوریعه" از قبایل عدنانی می‌رسد. یکی از مشاهیر رؤسای این قبیله شیخ جاسم بن زامل بود. عشاير کنانه، چه آن که از اصل کنانی بوده و یا متحد آن است عبارت اند از:

۱- الگمر یا آل قمر: تیره رؤسای کنانه است. زیر تیره‌ها یش را چنین نام برده‌اند:

۱- بيت شمر، ۲- الزريجات، ۳- العمارنه، ۴- بيت سنيد، ۵- الحيای (الحجاج).

- ۲- الدریسات: شامل: **الجلالات**، **الضامات**، **التوکیه** و **الشحیثات** می‌شود.
- ۳- خزرج: رؤسای این قبیله بنام بیت تقی شهرت دارند. در زمان شیخ خزعل حسین بن تقی بن عباس رئیس این قبیله بود. تیره‌های این قبیله شامل جنادله، عشوگ و لطیف می‌شود. تیره‌ای از خزرج تابع بیت حمد بوده و دیگر عشاير این قبیله مانند علاونه از آن‌ها پیروی می‌کنند.
- ۴- بنو عگبہ، از طوایف بنو لام شمرده می‌شود و لاکنون در زمرةی عبدالخان به حساب می‌آید.
- ۵- الصقور، که از لحاظ اصل و نسب به قبیله‌ی عنزه می‌رسد.
- ۶- الشیاخنه، گویا از اصل قبیله‌ی سراج است.
- ۷- بنوکعب (چعب)، از همان بنوکعب معروف است. تیره‌های دبیس، الحایی، کرم الله، فرج الله و غیره از این طایفه‌اند.
- ۸- الزبیدات، از اصل زبیدی است.
- ۹- الدلفیه، ۱۰- الصبیح، ۱۱- الجماله، ۱۲- البهادل،
- ۱۳- المواجه، ۱۴- فراگی، ۱۵- السرای، ۱۶- ابیض.
- از عشاير مهم بنو لام: الغزی، الجوارین و الجشعون (القشعون) می‌توان نام برد که هر یک از تیره‌ها و زیر تیره‌های بسیار مهم تشکیل یافته‌اند.^(۱) بنو لام در عهد مشعشعیان، چندین مرتبه با آن‌ها درگیری و جنگ داشته‌اند. در دوره‌ی شیخ خزعل نیز در برابر او مقاومت کردند. ریاست این قبیله پس از شیخ مزبان بن مذکور پسرش بنیان (بنیه) به دست گرفت. پس از درگذشت بنیان پسر متدين، شجاع و معروف به "ابوقداره"، یعنی شیخ غضبان جانشین او شد. غضبان رو در روی شیخ خزعل ایستادگی

کرد و در جنگی که بین این دو اتفاق افتاد، نیروی خزعل شکست خورد و فرماندهی آن نیز اسیر گردید. شیخ غضبان فرماندهی مذکور را احترام و تکریم کرد و آزاد نمود. این رویارویی در نزدیکی شهر فعلی حمیدیه اتفاق افتاد.

در مقابل شیخ خزعل از این شکست بسیار ناراحت و خشمگین شد و بدین جهت نیروی بزرگی از قبایل محیش، بنوکعبه باویه، طوایف هندیجان، رامهرمز و عنافچه گردآوری کرد و به فرماندهی پسر عمومی خود رهسپار جنگ شیخ غضبان نمود. سرانجام نیروهای لزو شیخ در محلی به نام "جحیف" میان دشت آزادگان و اهواز رو در روی هم قرار گرفتند. در این جنگ عشاير تابع شیخ غضبان شکست خوردن و فرماندهی آن که حسن پسر داخل پسر عمومی او بود، به اسارت رفت. شیخ خزعل پس از آگاهی دستور آزادی او را داد.

شیخ غضبان با پیروی از فتوای مورد تقلید خود آقای سید کاظم یزدی، در جنگ جهاد عشاير عرب خوزستان، در رأس سوارکاران بنولام دوشادوش عشاير بنو طرف جنگید.

دیگر از جنگهای او علیه نیروهای انگلیسی یورشی بود که علیه کشته های انگلیسی در رودخانه دجله انجام داد و با غرق کردن کشته ها در رودخانه مواعنی برای عبور کشته های جنگی آنها به وجود آورد. به همین دلیل است که انگلستان تصمیم به تبعید او گرفت. ابتدا او را به فیلیه نزد شیخ خزعل تبعید کردند. (۱۳۳۶ ه. ق). دولت انگلیس چون متوجه شد که غضبان برای مقاومت علیه انگلیس دستوراتی به پسر خود شیخ عبدالکریم و عشاير بنولام صادر می کرد، وی را به کویت و پس از

آن به جزیره‌ی هنگام تبعید نمودند. سرانجام در سال ۱۹۱۱ میلادی، پس از تشکیل حکومت ملّی در عراق، شیخ غضبان به عراق بازگشت و به عنوان یکی از اعضای مجلس مؤسسان آن کشور برگزیده شد.^(۱)

۲- امارت بنوکعب

اصل و نسب قبیله‌ی بزرگ، معروف و متعلّد الفروع بنوکعب، به نوشته‌ی کسری تیره‌ای از بنی خفاجه است، زیرا می‌نویسد: «در اواخر قرن ششم هجری قمری، بنی خفاجه بر دو تیره بوده‌اند: یکی بنوکعب و دیگری بنوحزن»^(۲)

«آل محبوبه» در این مورد می‌نویسد:

«بنوکعب طایفه‌ی شهری و دارای تیره‌های زیادی می‌باشد که قسمت بزرگی از عربستان (خوزستان) در دست آن است. امیر بزرگ، شیخ خزعل از این طایفه بوده و امارت آن از پدر و برادر خود به ارث برده است. بسیاری از مردم این طایفه در کشور عراق می‌زیند. از جمله صدھا خانوار بنوکعب در مناطق "غراف" و "فرات میانه" و جاهای دیگر اقامت دارند. مردم عوام حرف کاف واژه‌ی کعب را به چیم فارسی بدل می‌کنند و چуб تلفظ می‌کنند. کعب اسم علم تعدادی از مردان عرب است که از آن جمله‌اند:

- ۱- کعب بن لؤی بن غالب، یکی از اجداد پیامبر اکرم (ص) بوده و او جد اعلای قبیله‌ی قریش می‌باشد.
- ۲- کعب بن عمرو که پشت‌های او تیره‌ای از بنو خزاعه به شمار می‌آیند...

۱- پورکاظم، کاظم. مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان. (اهواز، آیات، ۱۳۷۲). ص ۱۵۹.

۲- کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان. ص ۱۳۳.

۳- کعب بن عوف که نسل او تیره‌ای از عذرث بن زیدالات می‌شمارند.

۴- کعب بن قیس بن سعد بن مالک که عقب او تیره‌ای از "النّخع"‌اند.

۵- کعب بن کلاب.

۶- کعب بن ربیعه بن عقیل بن کعب بن ربیعه بن عامرین صعصعه که با توجه به داشتن نام دوکعب در سلسله‌ی نسب آن‌ها، به "الکعبان"

شناخته می‌شوند. کعب بن ربیعه‌ی فوق الذکر دارای ۶ پسر بود:

۱- معاویه (الحریش)، ۲- عقیل، ۳- قشیر، ۴- عبد‌الله، ۵- حبیب،

۶- جعده. هر یک از فرزندان کعب نیز اولاد ذکوری به این ترتیب داشته‌اند:

۱- معاویه، پدر: وقادان، کعب و ربیعه است.

۲- جعده، پدر: عمرو، عدس، حارت، عبد‌الله.

۳- عقیل که پسران او: ربیعه، عامر، عمرو (پدر خفاجه)، عباده، عوف، عبد‌الله و معاویه.

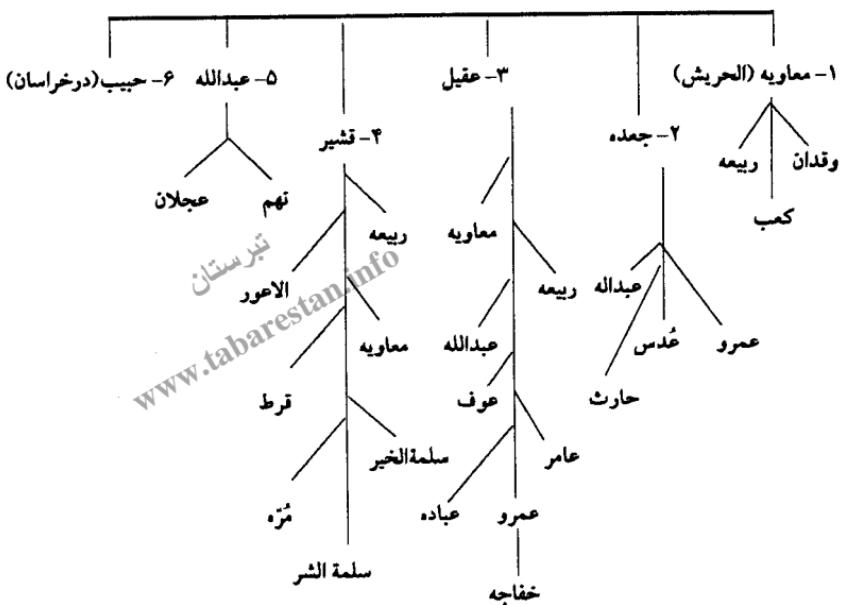
۴- قشیر، پدر: ربیعه، معاویه، سلمة الخیر، سلمة الشر، مزه، قرط و الاعور.

۵- عبد‌الله دو پسر به نام نیهم و عجلان دارد.

۶- حبیب که در خراسان می‌زیست و از فرزندان او خبری در دست نیست.^(۱)

۱- آن محبوبه، شیخ جعفر، ماضی النجف و حاضرها، (بیروت، الاصوات، ۱۴۰۶ هـ. ق). ص ۲۲۳.

شجره‌ی نسب کعب بن ربیعه



همان طور که در شجره‌ی نسب کعب بن ربیعه مطالعه شد، وی شش پسر داشت که هر کدام پشت‌هایی دارد. بنابراین بر خلاف نوشته‌ی کسروی بنوکعب از نسل خفاجه نیستند؛ زیرا خفاجه خود پسر عمر و بن عقیل بن کعب است و نام بنوکعب به نسل شش پسر کعب اطلاق می‌شود. رابطه‌ی بنوکعب با ایران بسیار قدیمی و کهن است و بر خلاف نوشته‌های نویسنده‌گان می‌بینیم که نسل حبیب بن کعب که از ساکنان خراسان بود، در آن جا به سر می‌برند.

کعبیان با توجه به سابقه‌ی تاریخی طولانی دارای جمعیت و تیره‌های بسیاری است و در اغلب کشورهای عربی و ایران ریشه دارند. بنوکعب خوزستان از قرون متعددی ایرانی بوده‌اند. پس از فشار دولت عثمانی

عده‌ای از آن‌ها که در عراق ساکن بوده‌اند، به نزد برادران خود به خوزستان منتقل شده‌اند. اما بنابه گفته‌ها، آن‌ها هم غالباً به عراق بازگشته‌اند. در زمان شاه عباس بزرگ ریس این قبیله شیخ بدربن عثمان نام داشت. متأسفانه از تاریخ بنوکعب پیش از سال ۱۱۰۶ ه. ق، که تاریخ این قبیله به وسیله‌ی شیخ فتح الله کعبی تألیف یافت، اطلاعات و منابع دقیقی در دست نمی‌باشد.

بنوکعب در اوخر سلطنت صفویان در سایه‌ی امیران خود آزاد و مستقل می‌زیستند. معروفترین رؤسای این قبیله، عبارت‌الله

۱- علی بن ناصرین محمد، ۲- عبدالله بن ناصر، ۳- سرحان، ۴- رحمه، ۵- فرج الله که پس از کشته شدن چهار امیر فوق الذکر در سال ۱۱۳۵ ه. ق به امارت نشست. این امر در زمان نادرشاه افشار صورت گرفت. پس از آن، بنوکعب ناگزیر به پیروی از حکومت مرکزی ایران شد.

فرج الله نیز هنگامی که برای کمک به امیر بصره رفته بود، کشته شد.

۶- شیخ طهماز، که مدت امارت او یک سال بیشتر دوام نیافت و پس از آن دو برادر به نام شیخ سلمان و شیخ عثمان به طور مشترک به ریاست

قبیله‌ی بنوکعب رسیدند و شیخ طهماز در سال ۱۱۵۰ ه. ق به قتل رسید.

۷- شیخ بندر بن شیخ طهماز، که پس از دو ماه امارت به وسیله‌ی شیخ سلمان کشته شد.

۹ و ۸ سلمان و عثمان، پس از کشته شدن شیخ بندر، ریاست قبیله را به دست آوردند. شیخ سلمان در سال ۱۱۵۶ ه. ق، بنا به فرمان نادرشاه به یاری خواجه خوان سردار که بصره را در محاصره داشت شتافت و قلعه‌ی کرده‌ان در ساحل ارونده رود را به تصرف در آورد.

بنوکعب پس از قتل نادرشاه، از بندر قبان به شاخه‌ی خان نقل مکان

کرد. پس از آن به دورق رفته و افساریان را بیرون رانده‌اند. در این هنگام است که این قبیله بر منطقه‌ی واقع بین هندیجان تا بصره تسلط یافت. شیخ سلمان مردی شجاع، با تدبیر، اصلاح طلب، آگاه به مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. بدین جهت ضمن ایجاد امنیت عمومی، به ایجاد سد سابله‌ی کارون اقدام کردو موجبات عمرانی، آبادانی و کشت و کار در دورق و اطراف آن گردید.^(۱)

مستراستیون می‌نویسد:

«دیده‌ایم که چگونه در گذشته امرای حویزه به طور مطلق العنان و بدون حریف در منطقه نفوذ داشته‌اند، اما در اواخر قرن هفدهم میلادی قدرت جدیدی ظاهر شد. قبیله‌ی بنوکعب از قبایل عربستان سفلی (خوزستان) بوده است که به زراعت برنج و پرورش حیوانات اهلی می‌پرداخت. احتمال می‌رود که ظهور این قبیله، پس از تغییری که در محل سکونت آن حاصل شد، به وجود آمده باشد. نمی‌توان به طور حتم گفت که محل سکونت این قبیله در شرق یا غرب رود ارونده بوده است و تابعیت آن ایرانی یا ترکی است. قدیمی‌ترین مقر آن پس از ظهور در بندر قیان بود. در آن زمان به دلایلی چون ناتوانی والی و ظهور شخصیت توانمندی در میان بنوکعب، موجبات گسترش و نفوذ آن‌ها گردید، و این در حالی است که سال‌های سال‌های هر دو طرف در کنار هم وجود داشتند.^(۲)»

۱ - قیان که در زبان محلی گیان خوانده می‌شود، آبادی کوچکی در جنوب خوزستان در کنار دریا (بین ماهشهر و دهنه‌ی بهمن شیر) واقع بوده است. در آن موقع در چند فرسنگ پایین‌تر از اهواز، نهری از کارون به سوی جنوب جدا گردید و پس از سیراب کردن زمین‌های پر از مون قیان در نزدیکی آن شهر به دریا می‌ریخت و این نهر بود که نهر قیان نامیده می‌شد. (کسری). تاریخ خوزستان. ص ۱۳۴.

۲ - هیمسلی لونکریک، استیون. اربعة قرون من تاريخ العراق الحديث. صص ۲۰۵ تا ۲۰۵.

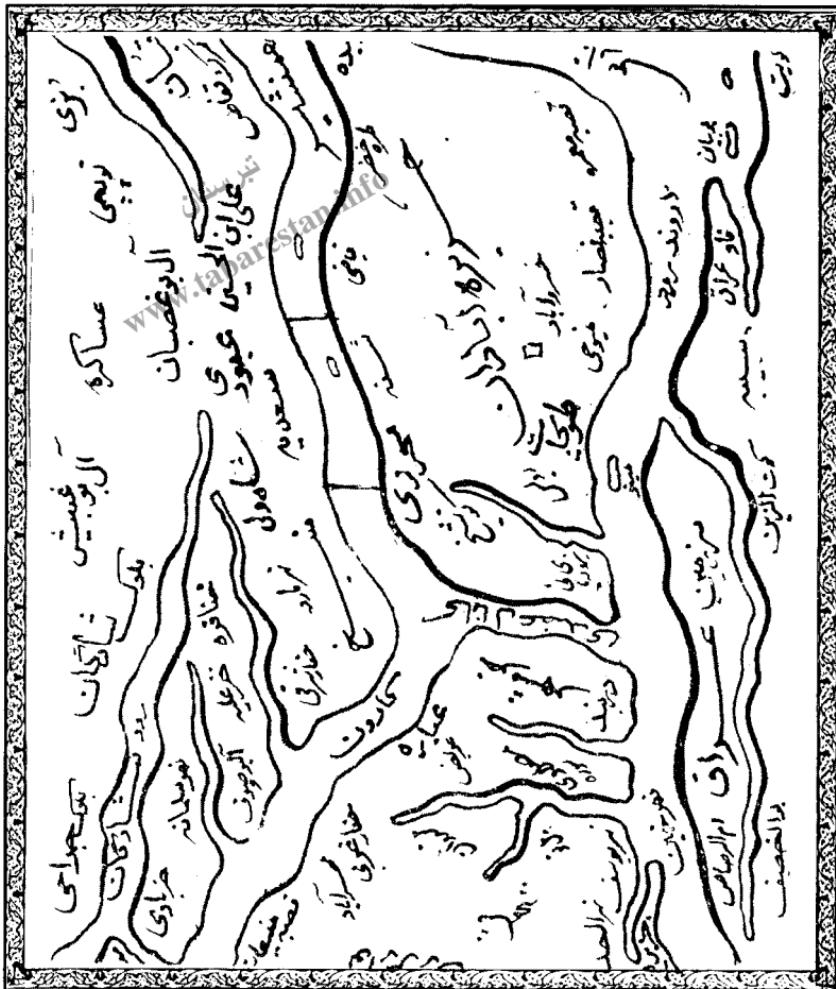
از اموری که مورد اهتمام شیخ سلمان قرار داشت، یکی عدم پیروی از حکومت‌های ترک و ایران و دیگری نپرداختن مالیات به آن‌ها بود. کما این که در سال ۱۱۷۱ ه.ق. (۱۷۵۷ م) ناوگان قدرتمندی ایجاد کرد. این ناوگان در سال ۱۷۶۰ م، دارای قدرتی برای رقابت با ناوگان فرسوده‌ی دولت عثمانی شد. تعدی و توان ناوگان مذکور در سال ۱۱۷۵ ه.ق. (۱۷۶۵ م)، به حدّی رسید که مستوجب مجازات سریع گردید. پس از آن "ابولیله" به نماینده‌ی خود در بصره دستور داد تا به شیخ کعب حمله کند. بنابراین حرکتی بدون ایجاد جنگ آغاز شد، و لهذا شیخ ناگزیره‌ست به صلح آسانی زد.^(۱) پس از گذشت شیخ عثمان بن سلطان در سال ۱۱۷۸ ه.ق (۱۷۶۲ م) افراد نام بردۀ ذیل به ریاست بنوکعب رسیده‌اند:

- ۱- غانم بن سلطان، مُدّت ریاست بیش از یک سال (۱۱۷۸-۱۷۶۲ م)
- ۲- داود بن سلمان، مدت حاکمیت دو ماه. (۱۱۸۴-۱۱۸۳)
- ۳- برکات پسر عثمان، مدت حاکمیت سیزده سال. (۱۱۹۷-۱۱۸۴)
- ۴- غضبان پسر محمد، مدت حاکمیت ده سال. (۱۲۰۷-۱۱۹۷)
- ۵- مبارک پسر غضبان، مدت حاکمیت دو سال. (۱۲۰۹-۱۲۰۷)
- ۶- فارس پسر داود، مدت حاکمیت یک سال. (۱۲۱۰-۱۲۰۹)
- ۷- علوان پسر محمد، مدت حاکمیت شش سال. (۱۲۱۶-۱۲۱۰)
- ۸- محمد پسر برکات، مدت حاکمیت یازده سال (۱۲۲۷-۱۲۱۶)
- ۹- غیث پسر غضبان، مدت حاکمیت چهار سال (۱۲۳۱-۱۲۲۷). باراول.
- ۱۰- عبدالله پسر محمد، مدت حاکمیت هفت ماه (۱۲۳۱-۱۲۲۱). باراول.

۱ - هیمسلى لونکریک، استیون. همان. ص ۲۰۵.

- ۱۱- غیث پسر غضبان، مدت حاکمیت سیزده سال (۱۲۳۱-۱۲۴۴) بار دوّم.
- ۱۲- مبارک پسر غضبان، مدت حاکمیت سه سال (۱۲۴۴-۱۲۴۷).
- ۱۳- عبد‌الله پسر محمد، مدت حاکمیت چند ماه (۱۲۴۷-۱۲۴۷)
- ۱۴- ثامر پسر غضبان، مدت حاکمیت شش سال (۱۲۴۷-۱۲۵۳) بار دوّم
- ۱۵- عبدالرضا پسر برکات، مدت حاکمیت یک سال (۱۲۵۳-۱۲۵۴)
- ۱۶- فارس پسر غیث، مدت حاکمیت چهار سال (۱۲۵۴-۱۲۵۷)
- ۱۷- لفته پسر مبادر، مدت حاکمیت — (۱۲۵۷)
- ۱۸- جعفر پسر محمد، مدت حاکمیت — (۱۲۵۷-۱۳۱۶)
- ۱۹- احمد پسر عیسیٰ، مدت حاکمیت — (۱۸۷۹ - ۱۸۴۱) م
- ۲۰- عبدالله پسر عیسیٰ، — (۱۳۱۶ ه. ق، ۱۸۴۱) م
- از دوره‌ی فارس پسر غیث (۱۲۵۷ - ۱۲۵۴ ه) که با حاج جابرخان معاصر بود، رفته کشمکش میان شیوخ المشایخ "آل ناصر" افزایش یافت و از توان و اقتدار آنان کاسته شد و بر توان رؤسای "آل محسین" و یا به عبارت دقیق‌تر "آل جابر" افزوده شد. مهمترین عشاير بنوکعب عبارت‌اند از:

- ۱- آل ناصر، خاندان شیوخ مشایخ کعب، ۲- الدريس، ۳- النصار،
 - ۴- مجدم، ۵- عساکره، ۶- خنافره، ۷- آل بوغبیش.
- هر یک از طوایف فوق الذکر خود به تیره‌ها و زیر تیره‌ایی تقسیم می‌شوند که در جای خود باید بحث شوند. علاوه بر این کعب میناوکه به نام مؤسس آن "مبادر" شناخته می‌شود، خود به تیره‌ها و عشايری منقسم است. از آن جمله: کعب فرج الله، کرم الله، کعب عمیر، دبیس و ...



مناطق تحت سلطه‌ی بنوکعب در زمان مشایخ آل ناصر

۳- امارت محیسن

محیسن، نام یک قبیله‌ی واحدی که به یک جدّ اعلای واحدی متصل شود نیست، بلکه تشکّل و تجمع عده‌ای از عشاير و تیره‌های مختلفی است که از راه پیمان، اتحاد و گاهی انتقاد، اجبار و ناگزیری برای قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی رؤسای "آل کاسب"، به وجود آمده بود. تاریخ قبایل عرب بسیاری از اتحادیه‌های قبیله‌ای را نشان می‌دهد که بدین طریق بوجود آمده و نام بارزترین و گاهی توانمندترین اعضای خود را بر همه‌ی اعضای اتحاد تحمیل می‌کند. در چنین حالتی قبایل و عشاير اتحاد نام واقعی و اوّلیه‌ی خود را به نام جدید پیمان و اتحاد بدل می‌کنند. علاوه بر از دست دادن نام اجدادی و فامیلی خونی، خودستایی (نخوه‌ی عشايري) و پرچم خاص عشيره‌ای خود را نیز با نام خانوادگی، خودستایی و پرچم امارت عوض می‌نمایند. حتّاً اگر فرضًا از پرچم اوّلیه قبیله‌ای عضو مسلط بر اتحاد می‌شوند که رهبری عام را بر اتحاد بر عهده دارد. می‌توان از اتحادیه‌های "آل فضل" و "بنوریبعه" در قدیم و "آل کثیر"، "الخمیس"، "بنو طرف"، "بنولام" در تاریخ معاصر خوزستان به عنوان نمونه‌هایی از پیمان قبیله‌ای نام برد.

غالباً این گونه اتحادیه‌های عشايری به مرور زمان، به دلایلی مانند از بین رفتن اقتدار سیاسی رهبر کل، اختلافات درونی، دخالت و فشارهای دولتی و نظایر آن منحل شده‌اند. بسیاری از این اتحادیه‌ها، به دلایل بسط قدرت مرکزی و حمایت قانون از تمام اقتشار جامعه، تنها اسمی از آن‌ها باقی مانده است.

نباید فراموش کرد که بعضی از این پیمان‌های عشايری، روزی

صاحب قدرت، توان، نام و رسمی در تاریخ عشایر شده و مدتی طولانی استوار باقی مانده‌اند. از جمله‌ی این نوع اتحادیه‌ها، یکی تشکل قبیله‌ی محیسن به ریاست آل کاسب یا آل جابر است. مرداو پسر علی پسر کاسب را به عنوان بانی و مؤسس امارت و اتحادیه‌ی محیسن می‌شناستند و او را همروزگار با شیخ سلمان بن سلطان قلمداد می‌کنند. وی حوادث و جنگ‌های قبیله‌ی بنوکعب به رهبری شیخ سلمان پیروزی‌های به دست آمده آن را از نزدیک شاهد بوده است.

۱

مرداو پس از ۴۸ سال رهبری عشیره‌ی محیسن، در سال ۱۲۰۰ ه. ق. هنگام ادای فریضه‌ی حج دار فانی را وداع گفت. پس از او پرسش حاج یوسف و آن گاه پسر دیگرش حاج جابرخان به ریاست اتحاد محیسن دست یافت.

حاج جابرخان در سال ۱۲۹۸ ه. ق. درگذشت و پرسش شیخ مزعل جانشین او شد. باکشته شدن شیخ مزعل خان در اثر دسیسه‌ی انگلستان و شرکت لنج در سال ۱۸۹۶ م. طوری وانمود کرده‌اند که او توسط برادرش شیخ خزعل به قتل رسید؛ ولی این موضوع به وسیله‌ی مردم معاصر او به ویژه آنان که از طایفه محیسن هستند، مردود شناخته شده بود؛ زیرا می‌گفتند که شیخ خزعل نزد برادر خود شیخ مزعل بسیار عزیز و با ارج بود و فرماندهی قشون او را به عهده داشت. اهمیت شیخ خزعل برای برادر او شیخ مزعل هنگامی برای خواننده مشخص می‌شود که بدانیم مزعل اصلاً صاحب اولاد نمی‌شد. باکشته شدن شیخ مزعل، شیخ خزعل بر جای او نشست. علامه شیخ عبدالکریم جزایری که رابطه‌ی دوستی با شیخ جابرخان داشت؛ در تاریخ وفات مزعل و انتصاب خزعل به جای او چنین سروده بود:

اعزیک ام انسی اهنجیک قائلًا لنفسی و للملحق بشری بخزعل
و حارعقلی مادا يقول و فکرتی و عن بَثَ انشائی یلجلج مقول
ولا کننی قدقلت فیک مؤرخاً کفیل البرایا خزعل بعد مزععل^(۱)
امیری شیخ خزعل، همان طور که که گذشت، در شب ۲۶ رمضان
۱۳۴۳ ه.ق، مطابق با ۱۸ نیسان ۱۹۲۵ م. بادسیسه‌ی فضل الله زاهدی،
با دستگیری شیخ خزعل و پرسش شیخ عبدالحمید^{بن} به پایان رسید.

عشایر اتحادیه‌ی المحسن

مهمنترین عشایر اتحادیه‌ی "المحسن" که معمولاً تا این زمان نیز به
همین نام خوانده و شناخته می‌شوند، عبارت‌اند از:

۱- آبواکاسب (رؤسای محسن)

الف، رقابت آبواکاسب با بنوکعب:

هنری فیلد در کتاب مردم‌شناسی ایران، در این مورد چنین می‌نویسد:
این قبیله‌ی بزرگ (کعب) که زمانی قوی بود، در اوآخر قرن شانزدهم یا
اوایل قرن هفدهم به جنوب خوزستان کوچ کردند. در هنگام ورود آن‌ها،
بین ایران و عثمانی بر سر خوزستان اختلاف نظر وجود داشت و این
قبیله قبلاً از رعایای دولت عثمانی بودند. وقتی به سمت مشرق گشترش
پیدا کردند، مجبور شدند تا به شاه ایران خراج دهند. در مدت دو قرن
افراد عشایر "بنوکعب"، به دزدی دریایی اشتغال داشته‌اند و چندین مرتبه
کمپانی هندشرقی، به وسیله‌ی نیروی دریایی دست به عملیاتی علیه
آن‌ها زد، ولی موفق به سرکوبی این قبیله نشد.

۱- المانع، عبدالجلیل، مسیره، صص ۲۳۶ تا ۲۵۰.

در اوایل قرن نوزدهم، قبیله‌ی "المحسن" در صدد رقابت با قبیله‌ی بنوکعب پدید آمد و تصمیم گرفت تا خود را از یوغ پیروی و تابعیت بنوکعب آزاد سازد؛ ولی سرانجام تنها در سال ۱۸۹۸ م بود که شیخ نشین بنوکعب از بین رفته و المحسن توانست متصرفات آنها را از کارون تا هندیجان ضبط نماید.^(۱)

باید توجه کرد که استعمارگران در طی تاریخ، مقاومت و مبارزه‌ی ملت‌ها را دزدی، راهزنی و ترور نام داده‌اند، در صورتی که باید گفت که هر دو قبیله بنوکعب و المحسن در جنوب و جنوب غربی خوزستان از دوره‌ی پرتغالی‌ها در خلیج فارس و طمع‌های آنان نسبت به سواحل جنوب خوزستان، برای بیرون کردن آنها اقدام به دفاع کرده‌اند. در جنگ انگلیس علیه ایران، در جزیره‌ی خضرآبادان و خرمشهر دوشادوش سربازان ایران پیکار نمودند. این جنگ در دوره‌ی ناصرالدین شاه در اثر تصرف هرات توسط نیروهای ایران صورت گرفت.^(۲)

ب، آمدن "بنوکعب" به خوزستان و ائتلاف "المحسن":

"بنوکعب" از نظر اصل و نسب، تیره‌ای از بنو عامرین عقیل بن کعب بن ربیعه‌اند و با بنو خفاجه بن عمرو بن عقیل پسر عمومی یکدیگرند، که در قرن هفتم از حجاز آمده و در زمان شاه عباس کبیر و زمامداری افراسیاب پاشا در بغداد، وارد خوزستان شدند. ابتدا در نواحی بین شوشتر و دزفول اسکان یافتد؛ آن‌گاه به قیان (گبان)، در جنوب فلاحیه (شادگان) انتقال یافتند. عباس میریان می‌نویسد: نوشه‌ی سایکس در سفرنامه، مبتنی بر این

۱ - فیلد، هائزی. مردم‌شناسی ایران، ترجمه‌ی عبدالله فریار، ص ۲۲۷.

۲ - میریان، عباس. جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان. ص ۳۸۲.

که شیخ مزعل خان رئیس قبیله‌ی کعب بود، درست نمی‌باشد؛ زیرا خانواده‌ی "حاج جابرخان" که معروف به "آل مرداو" بودند، عشیره نیستند بلکه با به دست گرفتن قدرت، با کمک و خواست دولت و همراهی و مساعدت والی خوزستان، با تیره‌های مختلف در جنوب غرب خوزستان و دیگر مناطق دور و نزدیک ائتلاف نمرندند و به ریاست "حاج جابرخان" (نصرت الملک) تشکیل اتحادیه‌ی قبیله‌ای دادند. این قبیله (اتحادیه) را محسن نامیده و در نواحی خرمشهر، در مقابل نفوذ "بنوکعب" به وجود آوردند. از آن جایی که خاندان "حاج جابرخان"، مورد توجه "مظفرالدین شاه" و سران دربار او قرار گرفت، پیش رفت‌های زیادی نصیب آنان گردید. به این دلیل است که "شیخ مزعل خان" به "سردار ارفع" و شیخ خزعل خان به "سردار اقدس" ملقب شدند و سرانجام اتحادیه‌ی بزرگ "بنوکعب" زیر فرمان "شیخ خزعل" قرار گرفت و شادگان جزو ابواب جمعی حاکم خرمشهر و خراج‌گزار او شد. این امر در حالی است که "حاج جابرخان"، زمانی زیر دست مشایخ آل کعب قرار داشت. باید دانست که خاندان "آلبوکاسب" ریاست را به وسیله‌ی شیخ المشایخ بنوکعب به دست آورده و خرمشهر جزو قلمرو و امارت "بنوکعب" و مالیات آن ابواب جمع شیخ غیث و شیخ ثامر، شیوخ المشایخ کعب بود.^(۱)

ج، پیمان المحسن:

محسن با توجه به این که دولت ایران، به ویژه هنگامی که تصمیم به بنای بندر خرمشهر به وسیله‌ی خاندان "آلبوکاسب" گرفت، قدرت یافته و عشاير دور خرمشهر، و دو سوی شط العرب را برای تقویت مرکز خود،

۱ - میریان، عباس. همان، با تصرف و اقتباس نگارنده. صص ۳۸۲-۳۸۱.

نزد خویش فرا خواندند و یک اتحاد عشايری قوى برای رقابت با "بنوکعب" به وجود آوردنند. اين قدرت قبيله‌اي متشکل که دولت قاجار نيز حامي، يار و مدد کار آن بود، سرانجام موفق گردید تا بر مشايخ تمام عشاير مهم خوزستان غلبه، تسلط و سيطره يابد. هانري فيلد درباره‌ي پيمان عشايری "المُحِسِّن" چنین مى‌نگارد:

مُحِسِّن که از قبایل اسکان یافته‌ی جنوب خوزستان تشکیل یافته است؛ در کرانه‌ی ارونده رود، در ایران و عراق سکونت داشتند که در اثر تجاوز بنوکعب ناچار به مهاجرت شدند. اين عشاير تحت رهبری دو نفر به نام‌های "مُحِسِّن" و "غُضيَّب"، در امتداد رود دجله ساکن شدند و نام "الحسين پاشا" برای خود برگزیدند. اين دو، سرانجام با بعضی از پیروان خود، در ناحیه‌ی خرم‌شهر جدید از قبيله‌ی "بنوکعب" زمین خریداري کردنده و بالآخره به جای اول خود بازگشتند. در نتیجه ۴۹۰۰ خانوار در کرانه‌ی راست کارون از "قجریه" تا "محمره" (خرمشهر) در دو سوی ارونده رود از بصره تا فاو و جزيره‌ی آبادان اسکان یافتند. اين قبيله (المُحِسِّن) به تيره‌های متعددی تقسيم مى‌شود که نام هر يك از آن‌ها و تعداد خانوارهای مربوط به قرار ذيرل بوده است:

- ۱- العيدان، ۴۰۰ خانوار که $\frac{1}{3}$ جمعیت آن‌ها در عراق زندگی مى‌کنند.
- ۲- اهل العريض (بيت حاج فيصل، ۴۰۰ خانوار)
- ۳- العتاب، (البقلانيه، ۴۰۰ خانوار)
- ۴- بيت كنعان، (الدريس، ۵۰۰ خانوار)
- ۵- بيت بخاخ، (الدريس، ۶۰۰ خانوار)
- ۶- الدريس، (الدريس، ۷۰۰ خانوار)

۸- آلوفرحان،
۴۰۰ خانوار
۹- آلوغنیم،
۴۰۰ خانوار که شامل تیره‌های فرعی آلوخضیّر، آلوغناّم، البوعیسی، المرازیق، الدوالم و آلبوسویدی می‌شود.

۱۰- الهلالات که بنا به روایت‌ها، از مسقط آمده بودند؛ در آن جا به

نام مرازیق مشهور بودند.

۲۰۰ خانوار	۱۱- البومعرف،
۱۰۰ خانوار	۱۲- مخیبیصه،
۴۰۰ خانوار	۱۳- المطور
۲۰۰ خانوار	۱۴- القطافنه،
۶۰۰ خانوار که	۱۵- النصار،
در اصل از کعب قیان بوده و از دو تیره‌ی الجوده و المقالیه تشکیل یافته‌اند.	
۲۰۰ خانوار	۱۶- الشوامر،
۲۰۰ خانوار ^(۱)	۱۷- الزویدات،

همان طور که در جدول فوق دیده می‌شود، عشايری که به محیسن معروف شده‌اند، غالباً هیچ گونه ارتباط نزدیکی یا خونی با محیسن و غضیّب ندارند، بلکه نیاز به اتحاد برای زندگی و آینده‌نگری آن‌ها را در کنار یک دیگر قرار داده بود. این عشاير اکنون بنا به مقتضیات زمانی و افزایش جمعیّت، هر کدام نسبت به دیگری مستقل زندگی می‌کند و هر تیره‌ی آن‌ها دارای ریسی از آن خود هستند. لهذا مهمترین آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- فیلد، هنری. مردم‌شناسی ایران. ص ۲۳۵.

۱- آلبوفرحان :

این طایفه درگذشته به نام جدّ اعلای خود که علی نام داشت، آلوعلی خوانده می‌شد. آن گاه به نام رئیس آن، یعنی شیخ فرحان به "آلبوفرحان" خوانده شده‌اند. مردم‌شناسی ایران، آن را از تیره‌های قبیله‌ی "محیسن" نام برده و جمعیت آن را ۴۰۰ خانوار ضبط کرده بود.^(۱) البوفران، یکی از تیره‌های بزرگ و مهم "المحیسن" است. به نام "فرحه" که گویا خواهر شیخ فرحان بوده خودستایی^(۲) (خواهی عشايری) دارند. از لحاظ اصل و نسب به "بنوریعه" و از عدنانیان است. ریاست آن در دست خاندان "آل علی" می‌باشد. بعضی از خاندان‌های این طایفه در شهرستان‌های بصره و ناصریه عراق، اهواز و بسیاری از نقاط خوزستان و به ویژه مناطق نام برده‌ی ذیل می‌زینند:

- ۱- نهر یوسف، ۲- سعیدان، ۳- الخیین، ۴- چویبده، ۵- تنکه،
- ۶- کوت الشیخ، ۷- جزیره‌ی صلبوخ، ۸- حویزه، ۹- رامهرمز،
- ۱۰- شوستر و ...^(۲)

آلبوفرحان به دو تیره‌ی بزرگ تقسیم می‌شود:

- ۱- آل صلبوخ
- ۲- بیت سلطان

از رؤسای این طایفه می‌توان از عبّاس بن سلطان و عبد‌السّید بن سلطان نام برد. لیارد در جدول عشاير قبیله‌ی "بنوکعب" آلوعلی را به تیره‌ای از ادریس (عساکره) نام برده است.^(۳) در عراق عرب برخلاف

۱- فیلد؛ هنری. همان، ۲۳۵. ۲- المانع، عبدالجليل، مسيرة. ص ۱۵۰.

۳- لیارد، سراوستان هنری؛ سیری در قلمرو بختیاری و...، ترجمه‌ی مهراب امیری، ص ۸۲.

خوزستان، عساکره به عنوان تیره‌ای از آلبوفرhan شمرده می‌شود.^(۱) نیمی از آلبوفرhan در جزیره‌ی صلبوخ (مینو) می‌زیند و سرپرستی آن در خاندان عبدالله بن صلبوخ موروثی است. نیمه‌ی دیگر آلبوفرhan، از آل علی تابعیت دارند. آمار این طایفه در حدود پانزده هزار خانوار است.^(۲) زیر تیره‌های "آلبوفرhan" در شهرهای خرمشهر، آبادان و روستاهای نهر یوسف، سعیدان، معچری، شاخوره، فیلیه، تمدن، کناره‌های کارون و بهمنشیر، فارسیات، جزیره‌ی مینو، منیوحی، معامر و... انتشار و گسترش دارند. آلبوفرhan بنا به نوشته‌ای در اوایل قرن دهم هجری به خوزستان آمده و ساکن شده‌اند. رؤسای آن در خرمشهر فرhan، شیخ علی، شیخ سلطان، شیخ عباس و شیخ کاظم آل علی بوده‌اند. مردم این طایفه در روستاهای کشاورزی و باقداری اشتغال دارند. در شهر نیز به کارهای اداری و کسب و کارهای آزاد می‌پردازند و همگی مسلمان دوازده امامی بوده و به دو زبان عربی و فارسی سخن می‌گویند.^(۳)

۲- العیدان :

عیدان، نام یکی دیگر از عشاير موسوم به "المحسن" است. خودستایی مردان این طایفه به نام "عليه" می‌باشد. قسمتی از این طایفه در کشور عراق و قسمت دیگر در خوزستان می‌زیند. ریس ایرانی این طایفه شیخ فیصل بن شیخ اسماعیل بن شیخ ناصر نام داشت؛ اما ریس این طایفه در عراق شیخ مهود بن شیخ طعمه بوده است. مهمترین

۱ - کحاله، عمر رضا. معجم قبایل عرب، به نقل از الطاهر، ۱/۱۳.

۲ - المانع، عبدالجلیل، قبلی. ص ۱۵۰.

۳ - کاظم، پورکاظم، مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، ۳/۱۳۹.

تیره‌های عیدان عبارت‌اند از:

۱- آلبوعلی، ۲- آلبوحويجي، ۳- البوطعمة.

کحاله به نقل از "انساب سمعانی"، العیدان را پشتی از حضر موت، از ربیعه بن عیدان بن ربیعه ذات‌العرف بن وائل معرفی کرده است.^(۱) اما نویسنده‌ی کتاب مردم‌شناسی ایران، این طایفه را در شمار "بنو‌مالک" معرفی نموده و می‌افزاید که تعداد خالوارهای آن به یک صد و پنجاه تخمین زده می‌شود.^(۲) در مقابل بعضی هم عقیده دارند که اصل و نسب عیدان به قبیله‌ی بزرگ و شهیر عنزه می‌رسد.

سمیر عبدالرزاق القطب، در این مورد می‌نویسد:

«عنزه به أسد پسر ربیعه نسبت دارد، و آن از بزرگترین قبایل عرب در عصر حاضر بوده و دارای پادشاهان، امیران، اعيان و... می‌باشد. از تیره‌های دیگر آن الوحید، الحلاف (واقی - کتایب) را می‌توان بر شمرد. گویا عیدان از هم پیمان‌های "المحسن" بوده است»^(۳).

۳- المطور:

المطور یا آل مطر پشتی از جوازیه، هم پیمانان جبور، و مطیر نام قبیله‌ای از عرب تهامه است.^(۴) ولی مطور مورد نظر ما در اینجا، قبیله‌ای از فضول بنوطي و از هم پیمانان محسن است، که زمانی با بنوکعب می‌زیست و به دلیل اختلافات عشايری با کعبیان و نیز به دلیل نرسیدن آب شیرین به سرزمین آنها، به روستای "محرزی"، از توابع

۱- کحاله، عمر رضا، قبلی، ۲۳۶

۲- لا یارد. همان، ص ۸۶۸/۲

۳- پورکاظم، کاظم، قبلی، ۱۳۲/۳

۴- قزوینی، سید مهدی. انساب القبائل العراقیة، ص ۶۴

خرّمشهر کوچ کردند. کحاله در معجم قبائل عرب خود می‌نویسد: «یقال: آنها من فضول من طی و قیل أصلها من مطیر، و تعدمن المحسن، و لاكنها ليست منها، تسکن الكطعة بالعراق و الحفار و المحرزی و المنیخ و الجویبدة فی ایران». (۱)

طایفه‌ی مطور در حدود دو قرن پیش، پس از کوچ از قپان در محرزی، بهمن شیر، کارون جزیره‌ی مینو، منیو^{حقی} و ارون^د کنان^ت نواحی اهواز پراکنده شدند. روستاهای محرزی و اسماعیلیه، بین اهواز و خرّمشهر خاص سکونت مطور است. ریاست این طایفه در دست خاندان معتوق یا بیت لفته بوده و تا پایان فرمانروایی شیخ خزعل خان، همه‌ی تیره‌های طایفه از آنان پیروی می‌کردند. موضوع اصل و نسب مطور حتاً بر اساس محفوظات مردم آن طایفه، از فضول بنوطي تائید شده است. گفته می‌شود که نیاکان این طایفه با اجدادبنو طرف در قرن ششم یا هفتم هجری به منطقه‌ی دورق کوچ کرده بودند. "بنو طرف" بر اثر اختلاف با عشایر ساکن در آن محل به خرّمشهر و سپس به حویزه منتقل شدند؛ اما مطور که در آن جا باقی ماند، سرانجام در اتحادیه محسن ادغام گردیدند. (۲)

بنا به نوشته‌ی عزّاوی ریس مطور یدام بن لفته و پس از او حاج معتوق بن حاج عرّاک بن لفته، از آل فضل (آل علی) ساکن خرّمشهر بوده است. بزرگ منشی مطور نیز به نام فضول است. (۳)

۱ - کحاله، عمر رضا، معجم قبائل العرب، ۵/۲۲۰.

۲ - با اقتباس از: جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، عباس میریان، صفحه‌ی ۴۲۸ و

۳ - عزّاوی، عباس، همان، ۴/۱۹۲. محفوظات سینه به سینه مردم

۴- البحارنه:

بنا به نوشته‌ی کحاله، بحارنه در عراق تیره‌ای از طایفه‌ی دفاعه به شمار می‌آیند.^(۱) مردم در خرّمشهر می‌گویند که آن‌ها از بحرین به خرّمشهر کوچ کرده‌اند و در روستاه‌ها و اطراف این شهر ساکن شدند. در این صورت به نظر می‌آید که نام بحرینی و بحارنه صرفاً یک نسبتی به مسکن اوّلیه‌ی این طایفه است. بسیاری از ساکنان بحرین به بحرینی انتساب یافته‌اند. مثلاً شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی منسوب به جبل عامل لبنان را عاملی بحرینی می‌خوانند.^(۲)

هم چنین علامه‌ی زبردست، موفق و آگاه به علوم تفسیر، عربی و رجال سید هاشم بن سید سلیمان بن... سید جواد کتکتانی منسوب به کتکتان... از مناطق بحرین، را به بحرانی نسبت می‌دهند.^(۳)

بحرینی‌ها با عشایر همجوار خود در خرّمشهر مانند بیت کنعان، بیت غانم و هلالات که در زمان "آل جابر" وابسته به آن‌ها بودند، پیمان اتحاد و دفاع مشترک داشت. محل سکونت این عشیره در روستاه‌ای حیزان، کوت الشیخ، امُ الجریده یا کوت محمّه و شهر خرّمشهر است. تیره‌های طایفه بحارنه عبارت اند از:

لیث، مولانی، بحرانی، شماس، النّاس والصفّار است. درباره‌ی این که این تیره‌ها از لحاظ نسبی چه رابطه‌ای دارند، اطّلاعی در دست نیست. اما عزاوی بنولیث را فرقه‌ای از عشیره لهیبات ساکن در جعاره‌ی عراق

۱ - کحاله، عرض، معجم، ۲۰/۴ عزاوی، عباس. عشائر العراق، ۱۹۷/۴.

۲ - عاملی، شیخ بهاء‌الدین محمد. کشکول، ۵/۳.

۳ - بحرانی، سیده‌اشم. المحجة فيما نزل في القائم الحجة. ص ۱۰.

نامیده و کحاله آن را تیره‌ای تابع عشیره‌ی بیت غانم دانسته است.^(۱) معلوم نیست که آل مولانی با آل مولیه که تیره‌ای از طایفه‌ی غزی قبیله بنولام می‌باشد، رابطه‌ی نسبی دارد یا خیر؟ عزاوی پیرامون آل مولیه می‌نویسد: «تیره‌ای از غزی بنولام است و تیره‌های آن: آبوبریهی، المويد، طوامی و طحیلات، صنجیر و آل نصیر می‌باشند»^(۲)

کحاله نیز از الطاهر نقل می‌کند که الشمس، تیره‌ای عشیره دیان بنی سعید در عراق است و زیر تیره‌هایش عبارت‌الله از: عکرش، العليان، الکرکوش و آل عامر هستند. هم چنین از الشمس به مثابه‌ی تیره‌ای از الناهی، از حجام در عراق سخن به میان آورده است.^(۳)

به نظر می‌رسد که بحرینی‌ها در زمانی که بحرین جزوی از ایران بود و حاکم نشین آن زیر نظر جزیره‌ی هرمز اداره می‌شد به ایران آمده باشند؛ زیرا در آن موقع تردد مردم بحرین به تمام نقاط ایران، بسان افراد یک مملکت واحد بوده است. با این همه بعضی اظهار عقیده می‌کنند که این طایفه در عهد "آل جابر" به خرمشهر کوچ کرده‌اند و آنان اصلاً از بنو تمیم "الاحسأء" بوده‌اند. با اشغال "الاحسأء" به وسیله‌ی وهابی‌ها، ابتدا به بحرین رفتند و در آن متوطن شده‌اند، آن گاه به خوزستان آمده و اقامت کرده‌اند. البته این گفته‌ها متکی بر منابع و مأخذ نیست.

۵- هلالات:

طایفه‌ی هلالات در مردم‌شناسی ایران، به عنوان یکی از تیره‌های پیمان "المحسن" شمرده شده و تعداد خانوارهای آن را (۳۰۰) تخمین

۱ - کحاله، عمر رضا، معجم، ۱۷۱/۵ - عزاوی، عباس، عشائر العراق، ۲۵۲/۳ .

۲ - عزاوی، عباس. قبلی، ۲۲۸-۲۲۹/۳ ۳ - کحاله، عمر رضا، قبلی، ۹۸/۴

زده شده‌اند. آن‌گاه می‌افزاید که طبق روایتی از مسقط آمده و در آن جا به نام "مرازیق" خوانده می‌شده‌اند.^(۱)

قزوینی هلالات را پشتی از قبیله‌ی "آل عمرو"، از قبیله‌ی "الاقرع" در عراق معرفی کرده است.^(۲)

برای ما معلوم نیست که آیا هلالات ساکن ایران و عراق با هم رابطه‌ای فamilی دارند یا خیر. بنا به پرس و جو ^{www.tabarestan.info} خرّمشهر مستفاد می‌شود که هلالات در هر دو کشور برادرند. در کتاب "العشائر و السياسة" از تحقیقات اطلاعات انگلیس، هلالات به عنوان تیره‌ای از قبیله‌ی "الاقرع" ضبط شده و تیره‌های آن چنین نام برده شده‌اند: البوکمال، الحمدادی، آلبوحمید، الغمیش و الزَّحِيم.^(۳)

اما کحاله میان هلالات عراق و ایران تفاوت قابل شده و می‌نویسد: هلالات کشور عراق، از قبیله‌ی "عبده" و از "شمّر" نسب می‌رساند، در حالی که هلالات خوزستان از قدیمی‌ترین تیره‌های محسن، از "بنوربیعه"‌اند. محل سکونت آن در معمره بهمن شیر قرار دارد. میریان که خود ساکن خرّمشهر است و با طوایف آن جا آشنایی دارد، می‌نویسد:

«منطقه‌ی حیزان در غرب خرّمشهر، از قدیم الایام جای اسکان هلالات بوده است. این طایفه در قرن ۱۲ قمری از مسقط عمان آمده و در خرّمشهر جای گرفته‌اند و جزو هواخواهان خانواده‌ی "حاج جابرخان" در آمده‌اند.^(۴)

۱ - فیلد، هنری، همان. ص ۲۳۵.

۲ - قزوینی، سید مهدی. انساب القبائل العراقية. ص ۸۰.

۳ - الطاهر، عبدالجليل، العشائر و السياسة. ص ۳۴.

۴ - میریان، عباس، پیشین، ص ۴۲۳.

این طایفه به علت قرارگرفتن روستایشان در محدوده‌ی خرمشهر، شهرنشین شده‌اند، ولی نیمه‌ی دیگر آن در شهرهای خرمشهر و آبادان به کارهای اداری، شرکتی، بازرگانی و کارهای متفرقه اشتغال دارند. محل سکونت تیره‌های این طایفه، در حیزان، سواحل کارون و بهمن‌شیر، جزیره‌ی مینو، خرمشهر، آبادان، معامر و بعضی از جاهای دیگر است. رؤسای آن از قدیم، احمد، علی، سلطان و عبدالرسول صنگور بوده‌اند. مردم این طایفه عموماً مسلمان دوازه‌امامی و به زبان‌های عربی و فارسی سخن می‌گویند. در مصاحبه با بعضی از مردم درباره‌ی اصل و نسب این طایفه اظهار داشته‌اند که هلالات همان بنوهلال می‌باشند.

ابن حزم اندلسی درباره‌ی اصل و نسب "هلالات" یا "بنو هلال" می‌نویسد:

دارای اصل و نسبی اوضح من الشمس است. هلال جد اعلیٰ این طایفه، پسر عامر، پسر معاویه، پسر بکر، پسر هوازن، پسر منصور، پسر عکرمه، پسر خصیفه، پسر قیس عیلان پسر مضر است. فرزندان هلال بن عامر عبارت‌اند از:

شعثه، ناسره، نهیک، عبدالمناف و عبدالله بوده‌اند. زینب دختر خزیمه و میمونه دختر حارثه همسران حضرت رسول اکرم (ص) و امهات المؤمنین از بنوهلال‌اند. از تیره‌های "بنوهلال" می‌توان "بنو فروه"، "بنو عجه"، بنو حرب، و بنوریاح نام برد.^(۱)

۱ - اندلسی، ابن حزم. جمهرة انساب العرب. ص ۳۷۳ تا ۲۷۵.

۶- البقلانیه:

بقلانیه را بعضی از قبیله‌ی "محیسن" و برخی دیگر از قبیله‌ی "باوی" دانسته‌اند. عزاوی این عشیره را تیره‌ای از محیسن و از تبار ریبعه و جای سکونت آن در "صوینخ" و اکثراً در خرّمشهر دانسته است.^(۱) میریان در این مورد می‌نویسد:

و عشیره آن‌ها به نام "البقلانیه"^(۲)، تیره‌ای از باویان بنو حرب که تبارشان به ریبعه پایان می‌یابد، و اکنون جمعی از آن‌ها در عراق و غالباً در خوزستان نشیمن دارند. روستاهای و شهرهای محل سکونت این طایفه که خانواده‌ی عبدالحسین بن شیخ زهراوین غلیم در رأس آن بوده‌اند، عبارت‌اند از: شهرهای آبادان و خرّمشهر، حفار شرقی و غربی، کناره‌های کارون، جزیره‌ی مینو، اروندرود، بهمن‌شیر، و روستاهای قصبه‌ی نصار، منیوحی، معامر، نهر سیّاب، خُمبه و طویجات.

مردم این طایفه، علاوه بر مشاغل کشاورزی و باگداری در ادارات، شرکت‌ها و مشاغل آزاد اشتعال دارند.^(۳)

۷- المنیعات (آل منیع):

منیعات، یکی دیگر از طوایف پیمان آل محیسن شمرده می‌شود؛ اما اصل و نسب آن به اجود، از منتفق می‌رسد. این طایفه از غزیه بوده و سلسله‌ی تبار آن بدین قرار است:

«وبنوجشم بن معاویة بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمة بن خصفه

۱ - عزاوی، عباس. قبلي، ۱۸۵/۴ - کحاله، عمر رضا، معجم، ۳۳/۴.

۲ - میریان، عباس. پیشین. ص ۴۲۷.

ابن قیس عیلان بن مضرین نزار بن معدبن عدنان^(۱). منعیات در خرمشهر سکونت دارند. بعضی از آن‌ها نیز در روستایی به نام خود (المنیعات) در قصبه می‌زیند. آنان ابتدا در "ابوالخصیب" از توابع بصره می‌زیستند و در زمان سردار اقدس به ایران کوچ کردند. گویا "آبوحید" از تیره‌های این طایفه‌اند. برخی دیگر از آنان در سواحل کارون، بهمن‌شیر، اهواز، شادگان، فارسیات، ملاکه و شاخه‌ی معدان اقامت دارند. از رؤسای منعیات، حاج عبدالله بن هلیل و محمدبن خواف معروفیت دارند. امرار معاش اغلب افراد این طایفه از راههای کشاورزی، دامداری، بازرگانی، صنایع و کارهای اداری و خدماتی تامین می‌شود و عمده‌ی محصولات آن‌ها خرما می‌باشد.^(۲)

- بیت غانم:

بیت غانم، از خاندان‌های معروف، رفیع، بلند مرتبه و دارای شأن و شوکت عرب خوزستان است. این خاندان با توجه به مهمان نوازی و استقبال محترمانه از دیگر مردم، موجبات دوستی و محبت خود در دل‌های آن‌ها فراهم نمود. این امر از آن عشیره‌ای در شمار "المحسین" به وجود آورد که نزد بزرگان "آل کاسب"، از مقرّبان و نزدیکان به حساب می‌آمد.

محل سکونت "بیت غانم" در "سوره" و "فیلیه" واقع بوده و پس از آن به آبادان، اهواز، حفار، شلهه، امُّ الخصاصیف، بليانیه، زیادیه، کردهان و کوت حاجاج گسترش پیدا کرد. خود ستایی (نخوه‌ی عشايری) این طایفه

۱ - اندلسی، ابن حزم. جمهرة انساب العرب. ص ۴۸۲

۲ - میریان، عباس. همان. اقتباس.

به نام "نصره" است. بدین جهت آنان را به "دریس" نسبت دهند. تیره‌های بیت غانم عبارت‌اند از:

- ۱- آلبوشتال، ۲- الرّمصان، ۳- الخواجات، ۴- الصّيامر،
- ۵- الخرسان، ۶- البیعج، ۷- آل بريهه، ۸- الحلاف، ۹- الشّریفات

همان طور که از نام تیره‌های فوق الذکر بر می‌آید، آنان هر کدام حامل نام قبیله و طایفه‌ی اصلی خود می‌باشند که به دلایلی مانند دوری از قبایل و طوایف خود و محبت‌های بیت غانم با آن‌ها هم پیمان شده و اختلاط یافته و جزوی از این خاندان شده بودند. بر اساس آمار تخریبی "المانع" سه هزار خانوار جمعیت داشته‌اند که غالباً به امور کشاورزی، باگداری و صنایع روستایی اشتغال می‌ورزیدند.^(۱)

کحاله، بیت غانم را از عشایر "بنوربیعه‌ی" پیمان "المحسن" دانسته و افزوده است که ریاست آن در دست حاج یعقوب بن حاج عذبی در عراق و فاضل بن حنظل و پسرش ماجد قرار داشت وی نخوه‌ی عشایری مردمان این طایفه را "زیود" و "نصره"، ضبط کرده است.

خودستایی به نام "زیود" می‌رساند که بعضی از آن‌ها از قبیله‌ی بزرگ و شهیر "بنو مالک" نسب دارند. از فحوای نوشته‌ی فوق بر می‌آید نیمی از این قبیله در کشور عراق اقامت دارند.^(۲) تیره‌های البوغانم در عراق عبارت‌اند از:

- ۱- پیوسته به قبیله‌ی بنواسد در مشخاب.
- ۲- زیر تیره‌ای از آلبومرعی از قبیله‌ی دلیم.
- ۳- زیر تیره‌ای از الصفران، از عشیره‌ی آل زیاد.

۱- المانع، عبدالجلیل، المسیرة. صص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- پورکاظم، کاظم. مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، ۱۳۳/۳.

۴- تیره‌ای از سادات آل یاسر.

۵- تیره‌ای از المسعود.^(۱)

۹- آبو محسن:

آبو محسن، تیره‌ای از قبیله‌ی کهن و بزرگ زبید قحطانی است. نسب شناسان زبید را به دو دسته "زبیدالاصغر" و "زبیدالاکبر" تقسیم می‌کنند. به نقل از ابن درید درباره‌ی زبید چنین آورده‌اند: «مُنَبِّهٌ همان زبید و آن تصغیر زبید است... و از بنو زبید عمروین معدی کروب ابن عبداللّه بن عمروین عاصم بن عمروین زبید، سوارکار جنگجوی عرب است که اسلام را درک کرد و در جنگ قادسیه شرکت نمود و در اثر مارگزیدگی در بستر خویش جان سپرد.»^(۲)

مُنَبِّهٌ فوق الذکر، پشتی از سعد العشیره بوده و او "زبید" (به ضم زاء) می‌باشد. فرزندانش پشتی از سعد العشیره‌اند.^(۳) و به نقل از "العبر" آمده است که زبید پسر سعد العشیره است و فرزندان او به زبید اکبر شهرت دارند... و از هم پیمانان ربیعه در شام بوده‌اند. از زبید اکبر، حارت و ربیعه به وجود آمدند. از ربیعه بن زبید اکبر، به ترتیب ربیعه، مازن، سَلَمه، ربیعه و زبید متولد شدند. که یکی پدر دیگری هستند. زبید اخیر الذکر نیز مُنَبِّهٌ نام داشت و به زبید اصغر معروف گشته است که از او عمروین معدی کروب و عاصم شاعر متولد شده‌اند.^(۴)

از جمله‌ی طوایف زبیدی که در استان خوزستان زندگی می‌کنند،

۱ - الطاهر، عبدالجليل، العشائر و السياسه. صص ۳۶-۳۶-۹۴-۱۱۶-۱۲۵-۱۹۶.

۲ - عزّاوي، عباس. عشائر العراق، ۳/۲۲.

۳ - كحاله، عمر رضا. معجم عشائر العرب، ۲/۴۶۵.

۴ - سویدی، محمد امین. سبائک الذهب. ص ۲۸.

می توان چنین نام برد:

- ۱- زبیدات که هم پیمان بنوطرف در دشت آزادگان.
- ۲- جنابیان، در همسایگی قبیله‌ی "چنانه" در ساحل کرخه
- ۳- سواعد، در دشت آزادگان، اهواز، آبادان و...
- ۴- زبید، متّحد قبیله‌ی الخمیس در رامهرمز
- ۵- زبید، تیره‌ای از طایفه‌کعب عمیر، در کرانه رود دزه شرق شوش که در ناحیه‌ای به نام زبیدات می‌زیند.
- ۶- زبید البو خضیر، شامل: البوگویطع، البوهندی، الشقلح و الحطاب.
- ۷- زبیدی‌های ساکن اهواز.^(۱)
- ۸- آلبومحسن در حفار شرقی و غربی سکونت دارد و ریاست آن در خاندان حاج فریح و هم پیمان "المحسین" بوده‌اند. در حدود ۲۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود. گفته می‌شود که اندیشه‌ی تشکیل پیمان "المحسین" از تراوשותات جد این طایفه بوده است. المانع در کتاب المسیره این گفته را بی‌پایه و دلیل دانسته و می‌افزاید که این موضوع مورد تأیید بزرگان "المحسین" نمی‌باشد.^(۲)

۱۰- الشریفات:

شریفات یکی از قبایل بزرگ و دارای عشاير، تیره‌ها و فروع و شعبه‌های زیادی است. بسیاری از آنان در عراق و خوزستان سکونت دارند. عزّاوی می‌نویسد: شریفات از عشاير اجود می‌باشند و خودستایی مردان آن در هنگام رخدادها و حوادث مهم مانند جنگ "اولاد واحد"

۲ - المانع، عبدالجليل، مسيرة، ۱۲۱.

۱ - کاظم، پورکاظم، پیشین، ۱۴/۳.

است. از کتاب‌های متعددی بر می‌آید که از قبایل بنو تمیم و عرب عدنانی است. بعضی از تیره‌های آن با آل الطفیل، و غزی پیمان اتحاد داشته‌اند. در عراق در مناطق شامیه، بغداد، دلیم، موصل، کمیت و... می‌زیند. تیره‌های شریفات (المانع) هم پیمان غزی عبارت اند از: آل عوید، آل شریف، دراوشہ، آل صلال، آل طوی و آل عاصی

هستند؛ و ملحقات آن‌ها، الجری الملاعی نام دارند^(۱)

بنا به نوشه‌ی "المانع"، شریفات تیره‌ای از قبیله‌ی شهر و کهن بنو تمیم است و رؤسای آن به دلیل مقام و منزلت مهم و زیادی تیره‌های قبیله‌شان به نام "امیر" خوانده می‌شوند. محل سکونت شریفات در مناطق فجریه، سفحه، شاخه و بنه، هندیجان، شمال اهواز و اراضی بین خرم‌شهر و اهواز و نیز در آبادان قرار دارد. تیره‌های شریفات عبارت اند از: عیاشه، غزی، غزیوی، سلیمان، خمیس، المصبح، الحمید، آل حمید. دو تیره‌ی اخیر یعنی، آل حمید، از اجود، و جمید از باویه است که هم پیمان شریفات بوده و بر نام عشایری خود محافظت کرده‌اند^(۲). آن طور که از نام تیره‌های دیگر بر می‌آید بیشتر آن‌ها از بنو تمیم هستند. گویا شریفات زمانی بر عشاير بنو تمیم دارای نفوذ و تسلط بوده است. به همین دلیل است که عیاشه، غزیوی و سلیمان که از عشاير بنو تمیم می‌باشند "المانع" به عنوان تیره‌های شریفات ثبت کرده بود.

از تیره‌های مهم شریفات در خوزستان و محل سکونت آن‌ها چنین نام

برده‌اند:

۱- بیت چولان، در رامشیر (خلف آباد)، ۲- جباره، در بونوره، ۳-

۱- عزّاوی، عبّاس، قبلی، ص ۱۲۱. ۲- المانع، قبلی، ۹۲/۴-۹۳.

مگا طیف، در خرم‌شهر، داهه و اطراف آن. ۴- موالی، در داهه و اطراف آن. گویا تیره‌های فوق الذکر در اوایل قرن هشتم قمری، از حجاز به عراق و از آن جا به حوزه آمدند؛ ولی در اثر اختلافات فیما بین به دو دسته تقسیم شدند. یکی به نام شرفه، در حوزه مانده و دیگری شریفات که قسمت عمده‌ی قبیله بود، به جراحی و هندیجان کوچ کردند. بعضی از تیره‌های آن در سواحل رودهای کارون و ابروند رود پراکنده شده‌اند. کار مردم این قبیله، کشاورزی، گله‌داری، باگداری و ماهمی‌گیری است.^(۱)

"لا یار" درباره‌ی شریفات می‌نویسد:

«شریفات یکی از تیره‌های "بنوت‌میم" که جزو قلمرو شیخ بنوکعب به شمار می‌آید. ریس این طایفه "شیخ مذخور" نام دارد و در هندیجان و ده مُلّا سکونت دارد»^(۲).

از طوایفی که اصلاً از شریفات نسب نمی‌رسانند؛ ولی در گذشته تابع رؤسای آنان بودند، طوایف نام برده ذیل بوده‌اند:

۱- نهیرات، ۲- الدیگان، ۳- الشوامر، ۴- العابد، ۵- بنوعلی، ۶- الاحبچیه، ۷- المناصیر، ۸- العریسات، ۹- الرّهیری، ۱۰- الحوشیه، ۱۱- التّعامه، ۱۲- الشموس.^(۳)

به نظر می‌رسد که "المانع" نویسنده‌ی کتاب "المسيرة الى قبائل الاهواز"، تمایزی بین شریفات و شرافی حوزه قابل نشده و بدین جهت است که طوایف شرفا را به عنوان پیرو شریفات قلمداد کرده بود. لهذا نگارنده که موضوع فوق را از کتاب او نقل کرده است متذکر می‌گردد که

۱- میریان، عباس. جغرافیای تاریخی خوزستان. ص ۴۲۵.

۲- لا یار، هنری. سیری در قلمرو بختیاری و...، ترجمه‌ی مهراب امیری. ص ۸۴.

۳- المانع، عبدالجلیل. قبلی، ۱۲۲/۱.

عشایر مذکور غالباً تاکنون در تشکیلات قبیله‌ای شرفای شط نیسان از توابع حوزه شمرده می‌شوند. نویسنده‌ی مذکور می‌افزاید که دو تیره‌ی - نعامه و شموس گویا از قبیله‌ی عنزه‌اند، و خودستایی شریفات (جیس و علیه) بوده و ریاست آن‌ها در خاندان‌های "چولان" و "میرغضبان" و "میرعبدالله"، و سکونتشان در صویره هندیجان قرار دارد.^(۱)

۱۱- آل کنعان:

آل کنعان یا بیت کنعان به نسل شیخ محمد بن کنعان و فامیل او می‌گویند. آنان رؤسای "بنوتیمیم" ایران و عراق می‌باشند. در دوره‌ی امارت آل کاسب، علاوه بر بنوتیمیم، بسیاری از عشایر و تیره‌های عرب خوزستان پیرو آنان بوده‌اند. اکنون نیز دستورات شیخ محمد کنعانی در عشایر بنوتیمیم با ارج و ارزش تلقی می‌گردد. جای سکونت آل کنunan در دو سوی "شط العرب" و نیز در شهرهای آبادان، خرم‌شهر، اهواز، رامهرمز، و روستاهای ابوالحسن، محجزی، الفیه و الجرف واقع است. به نام "دارم" که نخوه‌ی عشایر بنوتیمیم است بزرگ منشی می‌کنند. تعداد خانوار این طایفه را در حدود ۱۵ هزار تخمین زده‌اند. ریاست این قبیله در ایران، پس از درگذشت شیخ حبیب بن کنعان به پسر او شیخ محمد انتقال یافت. البته بنوتیمیم عراق پیرو شیخ عبدالرزاق بن کنunan بوده‌اند.^(۲)

علاوه بر عشایری که در این جا یاد شد، باید متذکر گردید، که در دوره‌ی "آل کاسب" بسیاری از عشایر پیروی آن‌ها را پذیرفتند؛ ولی برای خودداری از اطاله موضوع از بحث دریاهی آن‌ها خودداری کرده‌ایم.

۱ - المانع، عبدالجلیل، همان، ۱۲۳/۱۲۲.

۲ - المانع، همان. صص ۲۱۲-۲۱۱.

۴- جنگ‌های زمان خاندان حاج جابرخان

الف - جنگ با خارجیان

۱- جنگ با عثمانی و اشغال خرمشهر

این جنگ در دوره‌ی امارت شیخ "ثامر" ریس "بنوکعب" اتفاق افتاد. در آن زمان حاج جابرخان برادر حاج یوسف از سوی شیخ ثامر اختیار شهر خرمشهر را به عهده داشت. شیخ ثامر خرمشهر را بندر آزادی ساخته و درهای آن را به روی کشتی‌های تجاری بانگذاشت و از این جا رونق آن شهر بیش از پیش گردید. ولی از همین کار او "علی‌رضا پاشا" والی بغداد سخت رنجیده، کمر به دشمنی کعبیان استوار گردانید، چراکه بصره تا آن زمان یگانه بندر شط العرب بوده، سودگزافی از گمرک خانه‌ی آن جا بهره‌ی والی می‌گردید و چون باز شدن بندر خرمشهر از آن سود می‌کاست از این جا والی به دشمنی برخاسته، دل به ویرانی آن بست... در آن زمان نیز محمدشاه در بیرون هرات گرفتار محاصره‌ی آن شهر بوده، فرصت خوبی برای والی بغداد پیش آمده بود. شاید هم انگلیسی‌ها در برانگختن او نیز دست داشته‌اند.^(۱)

وضع سیاسی جهان را در آغاز سلطنت محمدشاه قاجار چنین می‌توان خلاصه کرد:

دولت روسیه در اوج قدرت است، تزار نیکلای اول تحقیق آمال خود را در بالکان نزدیک می‌بیند، در قسمت آسیای میانه هم عمال روسیه دائمًا مشغول آمد و رفت بوده و مقدمات کار را برای برقراری نفوذ روسیه فراهم می‌نمایند. دولت انگلستان از پیشرفت روس‌ها در بالکان نگران

۱- کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله خوزستان. ص ۱۶۷.

است و نفوذ این دولت را در عثمانی و ایران روز افزون می‌بیند، ولی توانایی توسل به زور را ندارد، ناچار دول اروپا را بر علیه روسیه تجهیز می‌کند تا مانع تسلط روسیه بر "تنگه بسفور" و "داردائل" شوند و اجازه‌ی نفوذ بیشتر در ایران و افغانستان را هم ندهد.^(۱)

در سال ۱۲۵۴ در ماه رب جب بود که علی رضا پاشا با سپاه انبوهی از "ارناودو" و عشاير عراق و برخی عشایر نجد از بغداد آهنگ محمدره نموده شیخ عبدالرضا نامی از کعبیان که خویشاوند شیخ ثامر بود از او رنجیده، به بغداد شتافته بود، نیز همراه بود... به هر حال در روز بیست و سوم رب جب بود که پاشا با آن لشکر انبوه ناگهان به محمدره رسیده، گرد دژ را گرفتند و با توب و تفنگ دست به کار کردند. حاج جابر که گماشته‌ی ثامر در محمدره بود، کاری بیش از این نتوانست که خود را بیرون انداده، به فلاحیه بگریخت و لشکریان "ارناودو" و اعراب به درون قلعه درآمد، دست به کشتار و تاراج گشادند و از مردم بیچاره فراوان کشته و بر خانه‌ها کشتن و سوختن دریغ نگفتند. هر چه مال و اندوخته به دست آوردند، تاراج کرده و با گروه انبوهی از زنان و دختران و پسران که اسیر گرفته بودند به عراق بازگشتد.

عبدالباقي افندی عمری شاعر معروف عراق که در این لشکرکشی و کشتار و تاراج همراه علی رضا پاشا بوده، قصیده‌ی بس درازی ساخته که نامردانه آن کشتارها و سیاه کاری‌ها را می‌ستاید و بر خود می‌بالد.

۱- فتحنا بحمد الله حصن المحمره فأضحت بتسخير الله مدمرة
دژ خرمشهر را به لطف خدا گشودیم، ویران شد آن مکان به تسخیر پروردگار

۱- مدنی، دکتر سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران. ص ۴۲.

- ۲- بسيف على ذالفقار الذي لنا** **لقد اخلصت صقلأ يد الله جوهرة**
 با ذوالفقار على که دست خدا صيقلى نمود، بهر ما، بر جوهرش فزود
 عنایت پروردگار ما
- ۳- وجابر اورثناه كسرآ بکعبه** **وليس لعظم قد كسرناه مجبرة**
 زجابر بر شکستیم استخوان پای را: بهبودکی بیابد استخوانی چون
 بشکنیم ما
- ۴- غدا هارباً يبغى النجاة بنفسه** **و خلنى قناطير الترات المقنطرة**
 گریزان در آمد جان در بردا، وزان ثروت و مال انباشته درگذشت.
- ۵- و نخل امانیه، بمكتوم خبته** **عناكلها فى غدر ثامر مبترة**
 خوشه‌های درخت آرزوها یاش به آتش بدسگالیش و فریب ثامر بریده
 شد.
- ۶- على ساقها قامت لکعب قیامتاً** **فزلت بهم اقدامهم متغیره**
 به پا خاست از کعبیان قدرتی، فرو ریخت از لغزش پایشان
- ۷- فَلَمْ تُغْنِ عنْهُمْ مَانعاتٌ حَصْوَنُهُمْ** **مِنَ اللَّهِ شَيْئاً فِي الْقَضَايَا الْمَقْدُرَةِ**
 دژهای محکمشان، نشد مانع و دافع قضای الهی آن باورهای بالا
 بلندشان
- ۸- مصيبيتهم جَلَّتْ و من جمعهم** **مساكن أمست بالخراب معمرة**
 عظمی شد آن مصیبتو شهر و دیارشان خالی شد از اهالی و ویرانه و خراب
- ۹- ترى الأرض قاعاً صفصافاً لاترى بها** **اعوجاجاً و لا أمست سبابسب مقفره**
 صاف کردیم آن زمین و شهرشان، جز خرابی هیچ پستی و بلندی هم
 نماند (۱)

۱ - قاع، صفصاف و سبابسب، همه به معنای زمین هموار است.

۱۰- تری القوم صرعی فی ازقة حصنها کاعجاذ نخل خاویاٽ مدعثرة

قوم را در کوچه‌های آن دژ ویران ببینی، مرده و افتاده زیر پای، همچون ساقه‌های نخل پوسیده.

۱۱- غدو اطعمه للسيف إلأ اقلهم قد اتخدوا من شط کارون مقبرة

طعمه‌ی شمشیر گشتند آن همه جز اندکی که به سوی رود کارون شد و زان گوری برای خویش ساخت.

۱۲- علی حافتيه کم قتيل مجندي و فی جانبيه کم جبا معرفة
بر آن دو ساحل چه کشته‌ها فتاده‌اند، و در آن دو سوی رود چه چهره‌ها که به خاک و خون تپیده‌اند.

۱۳- مدافعنا کم أطلع من بروجها علیهم شموساً بالعذاب مكورة
از لوله‌های توپهایمان چه بسا خورشیدها درخشید و باران آتشی از مصیبت بر دشمنان فرو ریخت

۱۴- تری الحور مقصوراتها فی خياماً کا قمارتم فی الدجنة مسفة
سیه چشمان زیبا روی اندر خیمه‌گاه ما چو ماه بدر می‌تابند در تاریکی شبها^(۱)

۱۵- و من قاصرات الطرف فی كل کلة بفضل ازار من عفاف موزرة
عفیف‌اند و میان حجله‌ها در پرده‌های عفیف خویشنند.

۱۶- و عادت عقیب الصلح کل خریدة الى اهلها وهى الحسان المخدرة...^(۲)
چون صلح سر رسید، هر یک از آن دو شیزگان مخدّره، مصون به نزد اهل خویش بازگشت.

۱ - مقصود شاعر زنانی که در جنگ اسیر شده‌اند.

۲ - کسری، احمد. پیشین. صص ۱۶۹-۱۴۸.

۲- جنگ انگلیس با ایران و اشغال خرّمشهر و اهواز

در سال ۱۲۷۴ که سلطان مراد میرزا به فرمان ناصرالدین شاه هرات را با جنگ و خونریزی بگشاد، انگلیسیان که از سال‌ها با ایران در این زمان دل آزدگی داشتند و به آشتفتگی کار این کشور می‌کوشیدند، این زمان دشمنی آشکار ساخته، کشتی‌های جنگی خود را به خلیج فارس فرستادند و به شهر بوشهر و آن پیرامون هادست یافته‌اند. دولت ایران هم به لشکر کشی برخاسته، به جنگ و کشاکش پرداختند، ولی چون به بندرهای خوزستان نیز بیم هجوم می‌رفت، خانلر میرزا که حکمران خوزستان بود، از هر جا سریاز خواسته و خویشتن با پرسش ابراهیم میرزا به محمره (خرّمشهر) آمد، لشکرگاه ساخت و در جزیره‌ی الخضر و در آن سوی خرّمشهر در کنار شط العرب سنگرهای بنیاد نهاده، توب در آن جا بگذاشت.^(۱)

انگلستان که در زمستان ۱۸۵۷ م بر بوشهر دست یافته بود، در نزدیکی‌های نوروز آهنگ خرّمشهر کرد. خانلر میرزا که یک رشته سنگر در جزیره‌ی الخضر داشته آن‌ها را به "حاج جابرخان" و پرسش سرہنگ محمد سپرده و یک دسته سریاز و سواره هم به یاری ایشان فرستاده بود. یک رشته سنگرهای دیگر نیز در شمال محمره داشته و پشت سر این سنگرهای چادرهای خود و چادرهای وزیرش و چادرهای پرسش هر یکی در جایگاه جداگانه بر پا بود. سرانجام کشتی‌های جنگی انگلیس در روز پنج شنبه ۲۹ ربیع که شش روز از نوروز می‌گذشت (۲۶ مارس ۱۸۵۷ م) حمله‌ی خود را آغاز کرد.

حاج جابرخان و کسان او در جزیره‌ی خضر مردانگی زیادی نمودند. خانلر میرزا هنگامی که از خبر حمله و پیاده شدن سربازان انگلیس با اطلاع شد، آهنگ گریز کرده و به اهواز رفت و بالاخره نیروهای انگلیس پس از اشغال خرمشهر با سه کشتی آهنگ اهواز کردند و خانلر میرزا که پس از چهار روز به اهواز رسیده بود، به جای مقاومت و دفاع از اهواز به شوستر گریخت.

پس از دیری خانلر میرزا سپاهی آماده گردانیده، برای جنگ با انگلیسیان به اهواز فرستاد و می‌خواست که جبران گذشته نماید، ولی در این میان خبر آشتی ایران و انگلیس رسیده، نیازی به جنگ نماند و انگلیسیان به خودی خود اهواز و خرمشهر را گذارده و بیرون رفتد.^(۱)

ب) جنگ‌های داخلی شیخ خزعل

۱- جنگ شیخ خزعل با مولا مطلب

شیخ مزعل خان در دوره‌ی امیری خود حکمی از حکومت مرکزی (قاجار) مبنی بر گسترش و بسط قدرت امارت محسین و دستیابی به مناطق جدید مانند حوزه که در سلطه حاکمان مشعشعی بود، دریافت کرد. به همین جهت شیخ خزعل از سوی برادر خود مزعل خان مأمور تسخیر حوزه مرکز امارت "آل مشعشع" شد. سرانجام در کنار نهر عتابی جنگ سختی بین نیروهای خزعل و مولامطلب بن مولا نصرالله در گرفت که منجر به پیروزی خزعل شد. پس از این واقعه قوای مولا متواری گردیدند.

۱- کسری، احمد. همان. صص ۱۸۹-۱۸۸.

در این هنگام شیخ منیشد بن عبدالسید رئیس قبیله‌ی بنو طرف که با مشعشعیان اختلاف داشت از فرصت استفاده کرده به تصرف حوزه دست زد. مولا مطلب ناگریز به ببهان رفته و نزد طایفه‌ی "اویس" که در "شمس العماره" می‌زیستند پناه برد. پس از این جنگ شیخ مزعل در تاریخ اوّل محرم الحرام ۱۳۱۵ ه. ق، به طور مرموزی ترور شد و امارت او سرانجام به شیخ خزعل رسید.

مظفرالدّین شاه نیز فرمانی صادر کرد که بر اساس آن خزعل علاوه بر خرمشهر، شهرستان‌های شادگان، آبادان و محدوده بهمن شیو در مالکیت خصوصی خود داشته باشد. آن طوری که از محفوظات سینه به سینه می‌مردم بر می‌آید علت قتل شیخ مزعل خان مخالفت او با وجود انگلیسی‌ها بود. لذا چون انگلیسی‌ها به وجود امیری مطیع و فرمانبردار اوامر و خواسته‌های خود نیاز داشتند و خزعل متعهد شده که در برابر شان مقاومت نکند، او را در رسیدن به امارت یاری دادند. کسری بخلاف گفته‌ی فوق می‌نویسد:

«مزعل مانند پدرش همیشه از خود هواداری دولت نشان می‌داد، ولی او نیز درنهان با انگلیسیان پیوستگی داشت. کم کم شکوه او بیشتر از پدرش گردیده، شاه لقب "معزالسلطنه" و رتبه‌ی امیر تومانی نظام برای او فرستاد و فرماندهی توبخانه و فوج سرباز که در محمّره پاسپان بود، هم به او واگذشت، نیز از قصبه تا سر حدّ بصره و از اهواز تا محمّره مالیات همه‌ی عشاير به او سپرده بود...»^(۱)

۲- یاری شیخ خزعل به قوای مظفرالدّین شاه علیه بنی طرف در

دوره‌ی مظفرالدین شاه که دولت ایران را توانایی و آبرویی باز نمانده بود، خوزستان نیز حال بدی داشت، زیرا از یک سو شیخ خزعل خان از راه‌هایی، دست به هر کاری زده می‌کوشید که روز به روز نیروی خود را بیشتر گرداند و بیدادگری از مردم دریغ نمی‌داشت... در سال ۱۳۲۴ مشایخ بنی طرف که از مولای حویزه جدا گردیده، مالیات خود را جدا گانه می‌پرداختند، نافرمانی آشکار ساخته، از پرداخت مالیات باز ایستادند. مظفرالدین شاه سالار معظم نامی را با سریاز و توپخانه به خوزستان فرستاد و او نخست به شوستر آمده، کلانتریان را که سر دسته مردم او باش بودند، دستگیر ساخت و کارهای آن شهر و دزفول را به سامان آورده، سپس به اهواز رفت، از آن جا آهنگ بنی طرف کرد. شیخ خزعل خان هم پسر خود را با دسته‌ای از عرب همراه فرستاد. سالار معظم با آن سپاه به حویزه شتافت، پس از جنگی بنی طرف را رام ساخت و مشایخ گردن کش را بیرون راند. کسان دیگری به جای ایشان بر گماشت.^(۱)

۲- شیخ خزعل و البونصار

طایفه‌ی "البونصار" تا قرن هفدهم میلادی، یعنی هنگامی که بنوکعب قبان پس از درگذشت "نادرشاه افشار" به دورق (شادگان) مهاجرت کردند، در بند قبان می‌زیستند. پس از این مهاجرت کعبیان عشاير محیسن و ادریس در همان جا باقی ماندند. اما با ویران شدن قبان که به دلیل نرسیدن آب شیرین صورت گرفت، به جایی که اکنون قصبه‌ی نصار

نامیده می شود، کوچ کرد. این محل در حال حاضر در بخش "اروند کنار" واقع است.

"آلبونصّار" دائما با خاندان "آل چاسب" پیرامون موضوع دادن مالیات در اختلاف و جنگ بوده‌اند. یکی دو بار حاکمان کویت ضمانت پرداخت مالیات آن‌ها شدند، ولی چون این امر را نوعی تحمیل و زورگویی می دانستند، به وعده‌های خود وفا نکردند.^۱ به این جهت امیر کویت به یاری خزعل خان، به قلعه‌ی آن‌ها هجوم آورد و آن را به ویرانی کشید. پس از این رویداد ناگریز به پرداخت مالیات شدند.

"آلبونصّار" با آن که در برابر هجوم عثمانی که یک دشمن خارجی بود، به "آل جابر" یاری کردند، ولی باز هم از پرداخت مالیات استنکاف و خودداری کردند، و حتا در برابر مزعل و خزعل ایستادگی نمودند.^(۱) آن‌ها بر اساس شأن و منزلت قبیله‌ای "آل جابر" را مادون شخصیت قبیله‌ی خود می دانستند. بنا به منقول از "تاریخ کعب" آلبونصّار از نوادگان نصّار بن محمد بن برکات کعبی، برادر شیخ ناصر جد اعلای شیوخ مشایخ کعب می باشند و آل جابر از پیروان آن‌ها بوده‌اند.^(۲)

لهذا پرداخت مالیات به "آل جابر" رانوعی توهین به خود تلقی می کردند. آخرین عصیان را در مقابل شیخ خزعل به عمل آورده‌اند. اما با وجود پا در میانی شیخ مبارک امیر کویت، خزعل شرط کرد که مردم این طایفه باید به کویت کوچ کنند. آن‌گاه از سوی خود نماینده‌ای به قصبه‌ی نصّار اعزام کرد.^(۳)

۱ - پورکاظم، کاظم، مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲ - الحالدى، ملاعبود. سیرة قبائل عرب ایران فی خوزستان، ج ۲، ص ۷۷.

۳ - پورکاظم، کاظم. قبلى. ص ۱۹۴.

پس از این رویداد بسیاری از مردم "آل‌بن‌نّصار" به کویت، جزایر و بنادر خلیج فارس و عراق عرب مهاجرت کردند.

۳- جنگ‌های "آل جابر" با قبیله‌ی آل کثیر

گویا آل کثیر از قبایلی است که پیش از اسلام، از حضرموت به خوزستان هجرت کرده‌اند. نیاکان آن‌ها در شهرهای منناذر کبری و منناذر صغیری در شمال اهواز می‌زیسته‌اند.^(۱) بنا به نوشته‌ی کحالة "کثیر" از بزرگترین قبایل حضرموت به شمار آمده و تیره‌های آن را چنین نام برده است:

- ۱- آل عامر، ۲- آل سند، ۳- آل جعفر، ۴- آل منباری، ۵- آل صقیر،
- ۶- آل زيمة، ۷- آل سعید بن مرعی، ۸- آل باجری، ۹- آل جابر،
- ۱۰- العوامر، ۱۱- آل سیف، ۱۲- آل کثیر.^(۲)

تیره‌های آل کثیر که در نواحی شوش و دزفول و میان آب می‌زیند عبارت‌اند از: بنی ملا، بنی نعامه، صباح، معاویه، علی لوه، آل معنی، الزهیریه، بنی کباح، کعب، ملايين، ابوطریف، رشید، مدّیه، دلفیه، دلیم، رویشد، حناکویه و ابوسعید.^(۳)

همان طور که ملاحظه می‌شود، عشاير فوق الذکر هیچ گونه ارتباط نسبی نداشته و هر کدام به دلایلی از قبیله‌ای جدا شده و در کنار هم قرار گرفته‌اند. لیارد آن‌ها را از بازماندگان قبیله‌ی "نبهان" که از سرزمین نجد و حجاز به این سرزمین آمده‌اند معرفی کرده است.^(۴)

۱- پورکاظم، کاظم. قبلي. ص ۱۴۷.

۲- کحالة، عمر رضا، معجم قبائل العرب، ج ۳. ص ۹۷۸.

۳- لیارد، سراوستان هنری، سیری در قلمرو بختیاری و... ترجمه‌ی مهراب امیری. ص ۷۶

۴- همان . ص ۷۶

تاریخ آل کثیر پر از جنگ و غزوه بوده و مردم این قبیله در هنگام مبارزه با دشمنان از دلاوری و شجاعت کم نظیری برخوردارند. در دوره‌ی شیخ یوسف پسر مرداو سرزمین آل کثیر گسترش یافته و رؤسای آن‌ها دارای شوکت و قدرت شده‌اند. در سال ۱۲۹۸ ه. ق، یعنی زمان حکومت مزعل خان بین عشاير محيسن و آل کثیر جنگ سختی روی داد. در این جنگ نیروهای شیخ مزعل بر عشاير آل کثیر غلبه یافته و شیخ فرحان اسد رئیس آل کثیر به اسارت درآمد. پس از مدتی که در زندان به سربرد آزاد گردید و به میان قبیله‌ی خود بازگشت. از آن به بعد با شیخ مزعل از در دوستی در آمد و دختر خود را به ازدواج شیخ چاسب در آورد. این دختر پس از مدتی در اثر بیماری درگذشت.

شیخ فرحان بار دیگر در دوره‌ی شیخ خزعل خان اقدام به عصیان کرد. شیخ خزعل نیروی بزرگی از عشاير شادگان، اهواز و خرمشهر به فرماندهی پسر برادر خود خزعل بن حنظل به جنگ او فرستاد. در این جنگ نیز شیخ فرحان شکست یافت و ناجار به فرار شد. در این جنگ شیخ فرحان با بختیاری‌ها هم پیمان شده بود. سرانجام بین این دو صلح برقرار شد.^(۱)

۴- استیلای حاج جابر بر امارت آل ناصر

آل ناصر رؤسای قبیله‌ی بنوکعب دارای اقتدار، شوکت و شهرت بوده و نزد دولت قاجار از احترام خاصی برخوردار بودند. خانواده‌ی حاج جابر آل محيسن در ابتدا وکیل رؤسای مذکور در نواحی خرمشهر بود.

پس از آن که آل ناصر از دادن مالیات عاجز مانده بودند حاج جابر رهسپار دربار ایران شد و پس از ملاقات با شاه متعدد شد که اگر اراضی امارت آل ناصر به او اجاره شود، خود مال الاجارهی آن را پرداخت نماید. ناصر الدین شاه این پیشنهاد را پذیرفته و فرمان حمله‌ی نظامی علیه بنوکعب صادر کرد. فرماندهی این هجوم نظامی را شخصاً بر عهده گرفت. هنگامی که ارتش شاه قاجار به خوزستان وارد شد، همه عشایر عرب اطاعت خود را اعلام داشتند. در چنین حالتی حاج جابرخان به اتفاق جنگجویان عشایری که فرمانبرداری آشکار کرده بودند، پس از مراجعت و گذر از عشایر باویان والمحیسن و گرفتن بسیاری از آنان برای همراهی با وی به شیخ آل ناصر ریس قبیله‌ی بنوکعب حمله کرد. این هجوم در سال ۱۳۰۰ ه. ق اتفاق افتاد و منجر به جلای آل ناصر و ترک موطن آن‌ها گردید. در سال ۱۳۰۳ ه. ق بدر ناصری تأسیس شد و حاج جابرخان بر قبایل بنوکعب، آل محیسن و غیره به جز بنوطرف و حويزه امارت یافت. حاج جابرخان تا سال ۱۲۹۸ ه. ش که سال مرگ او بود بر عشایر مذکور فرمان راند.^(۱)

کسری از لشکرکشی معتمد الدّوله به خوزستان و از توان افتادن مشایخ کعب و دیگر فرمانروایان بومی واستواری دولت در آن جا گفت و گو کرده و افزوده است که خاندان نوینی به نام "حاج جابرخان" که گماشته‌ی شیخ ثامر در محمره (خرمشهر) بود، به منصه‌ی ظهور رسید. نویسنده مذکور می‌نویسد:

«گویا نخستین دولت خواهی حاج جابر که مایه‌ی کار او گردیده، این

۱ - طرفی طابی، حاج عثمان. تذکره‌ی خطی. ص ۹-۱۰

داستان است که در سال ۱۲۶۷ که خانلر میرزا تازه به خوزستان رسیده بود، در محمّره وبا افتاده و فوجی سرباز که در آن جا بودند، برخی از ناخوشی بی‌پا و برخی از ترس پراکنده می‌شوند. در چنین هنگامی گروهی از اعراب گرد هم آمده و در جزیره‌ی خضر به دز آن جا دست یافته، بیرق شورش و نافرمانی بلند می‌سازند و حاکم بصره در نهان آتش فتنه را دامن می‌زده. در چنین هنگام سختی حاج جابرخان داوطلبانه به چاره‌ی کار برخاسته و با شورشیان جنگ کرده، پس از کشته شدن کسانی از دو سوی آنان را از دزو از جزیره‌ی خضر بیرون می‌راند و بدین سان نام دولت خواهی خود را مشهور می‌گردداند.^(۱)

بیماری وبا بار دیگر در سال ۱۲۶۹ ه. ش پیش آمد و چون سربازان ناگریز به فرار شدند حاج جابرخان و پسرش سرهنگ محمد، گریختگان را به قلعه برگردانده و خود یک دسته تفنگچی را برای پاسبانی آن جا اعزام کرد. این دولت خواهی و دفاع حاج جابر از مرز ایران موجبات نزدیکی او به خانلر میرزا و اشتهرار در نزد درباریان قاجار شد. بنابراین در میان همه‌ی سران عشایر عرب، حاج جابرخان به هواخواهی دولت سرشناس بود و روز به روز کارش بالا می‌گرفت. پس از جنگ ایران و انگلیس که پس از سال ۱۲۷۳ اتفاق افتاد به دلیل فداکاری‌هایی که حاج جابرخان در راه دفاع از مرزهای ایران انجام داد، در سال ۱۲۷۴ خانلر میرزا اختیار عشیره‌ی باوی را نیز به دست او داد. در فرمان دیگری که خود ناصرالدّین شاه در این سال نگاشته بود، از حاج جابر اظهار رضایت‌ها نمود. و او را از میرپنجمی به رتبه‌ی سرتیپ اول رسانید.^(۲)

۱- کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله. صص ۱۸۴-۱۸۳.

۲- کسری، احمد. همان. صص ۱۸۸ تا ۱۹۱.

۵- شیخ خزعل و رؤسای بنی طرف

پدر و برادر خزعل گرچه با خوش خدمتی ظاهري، توانستند بر قبایل بزرگ بنوکعب و باوي تسلط يابند، ولی بر مشايخ بنی طرف که عشاير منسجم، متّحد و جنگجویی داشتند، هیچ گونه سلطه‌ای نیافتدند. آنان پس از پیروزی بر مشعشعیان، مالیات خود را مستقیماً به دولت مرکزی می‌پرداختند.

در سال ۱۲۹۴ هـ. ق شیخ مهاوی بن سندال طایبی طرفی به دلیل عدم پرداخت مالیات، از سوی "میرزا حمزه" امیر جنگ، مددّت چهار ماه در روستای بستان در محاصره زیست. اما سرانجام در اثر تهاجم توپخانه و انهدام و سوختن منازل، به سوی هور العظیم عقب نشینی کرد و سرانجام اسیر شده و مددّت هفت سال در زندان تهران بسر برد. بسیاری از عشاير پیرو او را دولت به ایده، مسجد سلیمان، شوشتار، نورآباد و غیره تبعید کرد و تا کنون در آن شهرستان‌ها زندگی می‌کنند. شیخ محمد شرع الاسلام که در آن زمان، تازه وارد خوزستان شده بود، در قصیده‌ای امیر جنگ را به خاطر این جنگ و اسارت ریس بنو طرف ستوده و چنین مدح کرده بود:

ارض الحویزه لما حلّها الضاری
بجعفل مثل موج البحر موّار
والطوب يصرخ غضباناً و تتبعه
عساکر نصرت من جانب الباري
بسفتحه الروم فی سِرِّ واجهار
والنصر فوق لواه شعلة التّار
منها الاسود توارت خلف استار
رجاّله و غدت صرعنی بذی الدّار
عنه دماً و جرت من كف قهار
والراس فيهم اميرالجنگ من شهدت
هو السّبّناء الذي يسطّع عزّمه
لذاك الروم قرت أنّ لهم همم
ولّى مهاوی بعد ما قتلت
وصارما البسيتين الذي جفلوا

و الليث يتبعهم في منزل رطب صعب عثيث بماء الهرور فوار^(۱) ثم انثنى و مهاوى في مخالبه والصيدل مينفلت من مخلب انصارى! شيخ خرزل كه پس از کشته شدن شیخ مزععل بر جای او نشست، ابتدا به سردار ارفع و سپس به سردار اقدس ملقب شده بود، نیک می دانست که نمی تواند از راه جنگ بر بنی طرف غلبه یابد، ناگزیر از حریه‌ی مکر و حیله‌ی سیاسی یعنی تفرقه‌ینداز و حکومت کن بهره جوید. لذا مأموران خود را به تشویق و تطمیع رؤسای بنی طرف راهنمایی کرد. آنان نیز در این راه کوشیدند. خرزل نیز منتظر ایجاد اختلاف باقی ماند.

در آن زمان رؤسای تیره‌های پنج گانه بنو طرف در سوسنگرد می زیستند، و اراضی کشاورزی بستان را که قسمتی از آن متعلق به یکی از آن‌ها بود، به عشاير البو عبید، السواعد، الحيادر، السواری (بیت عواجه و بعضی از تیره‌های بیت نصر) به مزارعه می دادند. پس از کارگر واقع شدن اعمال نفاق شیخ خرزل و پیدا شدن اختلاف، ناچار اراضی زراعی سوسنگرد و بستان را پس از قرعه کشی بین خود تقسیم کردند. در این حالت سوسنگرد به مشایخ حاج سبهان، بیت شرهان و بیت مهاوى تعلق گرفت و اراضی بستان به زیرا علی و علی منیشد واگذار شد. اما پس از مدتی شیوخ سوسنگرد بر این تقسیم ایراد گرفته و آن را رد کرده‌اند. در سال ۱۳۲۳ ه. ق. بنی طرف سوسنگرد با عشاير خود و نیز بنی ساله که متحد آن‌ها بودند، برای تصرف بستان حمله بر دند، فرماندهی قشون سوسنگرد در دست صالح پسر حاج سبهان، عاصی شرهان و عوفی پسر

مهاوی بود. فرماندهی جنگجویان، بنی طرف بستان با مولا پسر زایر علی و لفته پسر فعیل پسر برادر علی منیشد بود. جنگجویان دو طرف در محلی به نام "جمعانی" در جنوب نهر دفار رو در روی هم قرار گرفتند. یک روز تمام با هم جنگ کردند. در این جنگ دو پسر زایر علی به نامهای مولا و منکر کشته شدند.

پس از آن زایر علی و علی پسر منشید رؤسای بستان که شکست یافته بودند، برای اولین بار نزد شیخ خزعل خان رفتند آن‌ها هم پس از شنیدن خوش آمد شیخ خزعل گفتند: ما دوست نداشتیم در کنار شما بنشینیم، ولی اکنون بدون هیچ بهایی به نزد تو آمده‌ایم. شیخ خزعل خان ستونی از جنگجویان خود را برای کمک به رؤسای بستان (زایر علی و علی منیشد) به حمیدیه فرستاد. رؤسای بنی طرف سوسنگرد نیز با عشاير خود در قریه‌ی سید علی طالقانی استقرار یافتند، ولی جنگ مهمی بین آن‌ها واقع نشد. این تقابل و رویارویی به جلای وطن رؤسای بنی طرف سوسنگرد به عراق انجامید. در این احوال علی منیشد و زایر علی به ریاست طوايف بنی طرف در سوسنگرد و بستان دست یافتند و عایدات سال ۱۳۲۵ ه. ق را بالمناصفه میان خود تقسیم کردند. اما چون زایر علی و علی منیشد ننگ می‌دانستند مالیات به خزعل ندادند. لذا خزعل آنان را به عراق تبعید کرد و مشایخ تبعیدی یعنی بیت حاج سبهان، بیت شرهان و بیت مهاوی را برگردانید. این‌ها نیز محصول یک سال را برداشت نموده و مالیاتی به خزعل نداده‌اند. خزعل ناگزیر از تبعید آن‌ها و برگرداندن زایر علی و علی بن منیشد شد. خلاصه این تبعید و جلا چندین بار تکرار شد، ولی هیچ یک از دو گروه به خزعل مالیات ندادند.

سرانجام در سال ۱۳۲۶، هر دو گروه اختلافات خود را فیصله داده و

سندي مبني بر شرایط فيما بين نوشته و به بارگاه مولاي متقيان على (ع) فرستادند.

شيخ خزعل خان پس از دریافت خبر توافق و اتحاد مجدد بنى طرف سپاهى به عدهٔ پنجاه هزار نفر، به فرماندهی پسر برادر خود یعنی شيخ حنظل، به جنگ آنها گسيل داشت. دربارهٔ اين لشکر كشى بود که كتابى به نام "الرياض المزهرة بين الكويف و المحمرة" تأليف يافت. شاعرى دربارهٔ اين هجوم مى نويسد:

تطاف لماك لأنطف الخمورى و مت جسم المتم بالفتوري

غزا ارض الحويزه حين راموا على العصيان و البغي الاميري

فصبحهم بجيوش ليس فيها سواملک او امير او وزيري^(۱)

شيخ خزعل که آمادگي و اصرار بنى طرف در رويا روبي با نيروهای او را از راه جاسوسان خود متوجه شد، به شيخ حنظل دستور داد که حتاً اگر بنى طرف متعرض شما شوند، نباید با آنها جنگ کنی!! نماینده‌ای نيز نزد بنى طرف فرستاد و خواهش کرد تا نماینده‌ای برای مذاکره نزد او بفرستند و گفت که اگر رأى او را موافق خواست فرستادهٔ خود نیافتد با او بجنگند. بنى طرف شيخ عوفى را بنمایندگی خود نزد خزعل فرستادند. خزعل شرایطی برای عوفى قابل شد و گفت که اگر بنى طرف با اين شرایط موافقت نکنند زندانيان آنها را که مطلب حاج سبهان، ثامر و عامر فرزندان مطلق و.... را خواهد کشت. مهمترین اين شرایط جلاي وطن توسط زاير على و على منيشد بود. لهذا خانوادهٔ زندانيان با حاج سبهان و مطلق گفتگو کرده و خواهان رفتن اين دو به عراق شده‌اند. اين

۱ - پورکاظم، کاظم. نقش عشایر عرب خوزستان در جهاد عليه استعمار. صص ۵۹-۶۰.

موضوع موجب تجدید اختلاف رؤسای بنی طرف شد. شیخ خزعل علی منیشد را خلع و پسر برادرش خزعل کاظم را به جای او منصب کرد. در همین سال (۱۳۳۳ ه. ق) جنگ انگلیس علیه عثمانی اتفاق افتاد و قبیله‌ی بنو طرف به دلیل فتوای جهاد سید کاظم یزدی علیه نیروهای انگلستان به جنگ پرداختند.^(۱)

ناگفته نماند که شیخ خزعل در سال ۱۳۲۴^{که مظفر الدین شاه سalar} معظم نامی را با سرباز و توپخانه به جنگ بنی طرف اعزام کرده بود، پسر خود را با دسته‌ای از عرب همراه او فرستاد. سالار معظم یا آن سپاه به حوزه (دشت آزادگان) شتافته، پس از جنگی بنی طرف را رام ساخت و مشایخ گردن کش را بیرون راند.^(۲)

ع باویان و رؤسای کعب و محیسن

قبیله‌ی باوی از قبایل عرب عدنانی و از بنوری‌یعه‌اند. اگر بعضی از نویسنده‌گان این قبیله را به کعب یا محیسن نسبت داده‌اند، انتساب آن‌ها فامیلی و نسبی نیست، بلکه زمانی از نظر پیروی به این یا آن، از لحاظ محل سکونت و زمین‌ها تابع بوده‌اند. تازه این تابعیت هم بنا به فرامین حکومت مرکزی تحقق می‌یافتد. اما باویان به چنین وضعیتی راضی نبودند. لیارد در توصیف چنین حالتی می‌نویسد:

- ۱- قبایل باوی و شریفات، دو طایفه‌ی نیرومندی هستند که از شیخ کعب اطاعت نمی‌کنند.
- ۲- قبایل باوی علنًا بر ضد شیخ ثامر بودند، و با او عناد می‌ورزیدند.

۱- طرفی طایی، حاج عصمان. تذکره. صص ۱۶-۱۷.

۲- کسری، احمد. قبلی. ص ۲۱۲.

هنگامی که خرمشهر از طرف دولت عثمانی مورد حمله و تجاوز قرار گرفت، باوی‌ها از شیخ عبدالرضا رقیب شیخ ثامر حمایت کردند. شیخ کعب به ناچار متواری و به محمد تقی خان پناهندۀ شد. کمی بعد شیخ ثامر با کمک خان بختیاری عثمانی‌ها را از محمره خارج، و دوباره در فلاحیه مستقر شد، باوی‌ها به خاطر جبران اعمال گذشته‌ی خود ناچار شدند ریاست شیخ ثامر را بپذیرند... پس از کشته شدن شیخ باوی، با توطئه‌ی شیخ ثامر، شیخ عقیل که مورد اعتماد شیخ کعب بود، به جای او منصوب شد. اما شیخ عقیل بر خلاف انتظار شیخ ثامر در جنگ او با معتمد یاری نکرد. لذا پس بازگشت معتمد از فلاحیه شیخ ثامر، باوی‌ها را از "اسماعیلیه" بیرون راند و این طوابیف به اهواز و رامهرمز متواری شدند.^(۱)

در سال ۱۲۷۴ بود که خانلر میرزا، اختیار عشیره‌ی باوی را نیز به دست او داد. در فرمانی که از خانلر میرزا در این باره در دست است می‌نویسد: طایفه‌ی باوی را... به او واگذار دیم و این حکم را به خط خود می‌نویسم که حاج جابرخان میرپنج «لاتأخذه بهم رأفه» باید چنان این طایفه را مؤدب کند که بی ادبی را بالمرة از خاطر فراموش نمایند. در عزل و نصب مشایخ باوی و تنبیه و تأدیب و قتل و غارت این طایفه مختار است، صریح‌تر می‌نویسم که اگر حاج جابرخان کل طایفه‌ی باوی را قتل عام کند، از جانب من مرخص و مأذون است.^(۲)

در فرمان دیگری که خود ناصر الدین شاه در سال ۱۲۸۴ نگاشته از حاج جابرخان رضایت‌ها نمود؛ و او را از میرپنجی به رتبه‌ی سرتیپ اول رسانده است.^(۲)

۱ - لیارد، سراوستان هانری. سیری در قلرو بختیاری. صص ۸۵-۸۶.

۲ - کسری، احمد. قبلی. ص ۹۰.

عشایر باوی در جنگ‌های اول و دوم بین المللی مشارکت فعال داشت و از خاک کشور خود با چنگ و دندان دفاع کردند. این امر سبب گردید که شیخ چاسب بن شیخ خزعل آنان را مورد حمله قرار داد و باویان انقلاب فجریه را به وجود آورند. در اثر این جنگ‌های شیخ خزعل علیه باویان، از تعداد ۷۵ هزار خانوار آن بسیاری به شهرهای دیگر خوزستان، باشت و باوی، و استان‌های بصره و عماره عراق مهاجرت کرده‌اند.

باوی‌ها در جنگ اول جهانی با اختنام فتوای مراجع عالم تشیع مرحوم سید کاظم یزدی (رض) علیه نیروهای انگلیسی قیام کرده و علاوه بر به آتش کشیدن شرکت نفت اهواز، لوله‌های نفت مسجدسلیمان را در چند نقطه قطع کرده‌اند.

در جنگ دوم نیز خط آهن خرمشهر - تهران را قطع کرده و انتقال نیروهای متفقین را سخت‌تر کرده‌اند.

مادر شیخ خزعل - همسر حاج جابر آلوکاسپ - نوره نام داشت و دختر شیخ طلال بزرگ باویان در آن هنگام بود. به همین جهت باویان تا جنگ جهانی اول، روابط نسبتاً دوستانه‌ای با شیخ خزعل داشتند. از آن هنگام به علت هم پیمانی خزعل با انگلیسی‌ها و اعلام جهاد آیت الله یزدی به صف دشمنان اردوی خزعل - انگلیس در آمدند.

۷- خزرج و شیخ خزعل

قبیله‌ی خزرج که در میان عوام خوزستان به نام خسرج خوانده می‌شود، یکی دیگر از قبایل بزرگ عرب خوزستان است. آنان پیش‌تر در محدوده‌ی راست رود کرخه از بنولام (عبدالخان) و کنانه تا بخش حمیدیه ساکن بودند. از آن جایی که در گذشته به دلیل نبودن سد بر

کرخه اراضی آن‌ها قابل کشت و زرع نبود و توان دادن مالیات نداشتند، شیخ خزعل بر آن‌ها فشار می‌آورد و تهدید به تبعیدشان به عراق می‌نمود. سرانجام هنگامی که ناچار به مهاجرت به عراق شده بودند، نیروهای خزعل در دشت مراقیه به آن‌ها هجوم بردن. در این جا بود که سوارکاران غداره‌دار خزرج برای حمایت از زنان خود به نیروهای شیخ خزعل حملاتی متھورانه و منسجم انجام دادند که منجر به شکست فاحش آن‌ها گردید. در این جنگ مردانی چون "ضیع" و "بریچ" به فرماندهی شیخ حسین بن تقی ریس قبیله از خود گذشتگی فراوانی به خرج دادند. یکی از شاعران عرب آن زمان قصیده‌ای که مطلع آن در زیر نقل می‌شود، جنگاوران خزرج را می‌ستاید.

تشهددچت البغعا و مراقيه ضیع و بریچ هالماسین حربیه
 پس از آن با وجود پیروز شدن حسین بن تقی ریس قبیله خزرج با توجه به حمایت دولت از شیخ خزعل، ناگزیر جلای وطن کرد و به عراق رفت. چند سال بعد به ایران بازگشت و مجدداً به اداره‌ی امور خزرج و حل مشکلات آن‌ها پرداخت. وی در سال ۱۳۳۳ ه. ق در جنگ جهاد علیه انگلیس فرمان بسیج داد ولی متأسفانه به جنگ معروف "منجور" که در آن بنی طرف انگلیسی‌ها را شکست داده و توپخانه‌شان را به غنیمت گرفتند نرسیده بود.

۸- دخالت شیخ خزعل در قبیله‌ی آل کثیر

پس از شیخ حداد - کسی که اوایل سلطنت ناصرالدین شاه خود را شاه خواند - سرپرستی طایفه بیت سعد آل کثیر به شیخ اسد و بعد از او به پسرش شیخ فرحان رسید. در دوره‌ی شیخ فرحان بیت سعد از اقتدار

زیادی برخوردار شدند و عشاير منطقه‌ی میان آب تا دزفول تابع او شده‌اند. بیت کریم نیز گاهی زیر نفوذ شیخ فرحان قرار می‌گرفتند. در این زمان بود که شیخ خزعل خان قدرت و نفوذ زیادی به دست آورد. وی با توجّه به سیاست تفرقه که همواره برای تضعیف رؤسای متنفذ قبایل به کار می‌برد، تیره‌های تابع شیخ فرحان را بر علیه او تحریک کرد و کار به آن جا کشید که شیخ فرحان بر ضد تیره‌های تابع شیخ خزعل قیام نمود. شیخ خزعل عشاير وابسته به خود را به سرپرستی شیخ حنظل پسر برادر خود، در برابر شیخ فرحان صفت آرائی کردند. سرانجام آل کثیر شکست خوردند. پس از این رویداد تاریخی بنا به پیشنهاد شیخ خزعل، میان طرفین متخاصم آتش بس برقرار گردید. آن گاه برای استحکام قدرت و نفوذ خود، از فرحان الاسد رئیس آل کثیر درخواست ازدواج با دخترش کرد. لذا با این ازدواج مصلحتی دوباره قدرت شیخ خزعل در عشاير آل کثیر مستحکم تر شد. این وضع این طور ادامه یافت تا این که در سال ۱۳۰۳ خورشیدی بساط خان خانی شیخ خزعل بر چپده شد، و عشاير آل کثیر تحت اوامر مستقیم دولت مرکزی قرار گرفت.^(۱)

۵- اثرات سیاست‌های خزعل بر مردم عرب خوزستان

همان طور که خوانندگان محترم در صفحات پیش متوّجه شدند، شیخ خزعل خان برای بسط نفوذ و استحکام قدرت خود، از هر راهی مانند تفرقه اندازی و جنگ بهره می‌جست. تمام هم و غم خود را صرف تضعیف رقبا و حریفان در قبایل بزرگ کرد. از مطالعه تاریخ او و برادر و

۱ - تحقیق محلی نویسنده و گفت و گو با مردم ساکن در شوش، هفت تپه و عنافچه.

پدرش چنین بر می‌آید که آنان با این که ظاهراً از دولت مرکزی اطاعت دارند و جنگ با قبایل عرب را به خاطر اخذ مالیات برای دولت توجیه می‌کردند، ولی هدف دیگری در پیش داشتند که برای رسیدن به آن دنبال فرصت مناسبی بودند. از همراهی و دوستی شیخ خزعل با امراء کشورهای عربی همسایه مانند بصره، کویت، عربستان وغیره چنین به نظر می‌رسد که خود را امیر امارتی به نام عربستان جابتازند. وی از عدم انقیاد رؤسای طوایف عرب کمال نارضایتی داشت و به هر وسیله در اندیشه‌ی از بین بردن آن‌ها بود. متأسفانه حکام ایرانی که از هدايا و پیش کشی‌های او بهره می‌جستند، دست او را برای پیش برداهداف خود باز گذاشتند. برای حکام مزبور مهم نبود که خزعل با مردم استان به چه نحوی رفتار می‌کرد. آیا آنان را زندانی می‌کرد. مجبور به جلای وطن می‌نمود. رؤسای آن‌ها را مسموم می‌ساخت؟ هر عملی که انجام می‌داد توجیهی داشت و کافی بود که می‌گفت مالیات نمی‌دهند.

دلایل ندادن مالیات چیست؟ آیا مردم عاید و محصول نداشتند؟ آیا زراعت آن‌ها در اثر بی‌آبی و یا سیل از بین رفته بود و ایا علت دیگری داشت. آیا به اهداف دیگری که خزعل در اندیشه خود پرورش می‌داد پی‌برده و با او مخالفت می‌کنند؟ و بسیاری سوالات دیگر که جای طرح آن‌ها در کتاب دیگری باید مطرح شوند. اما آن چه باید گفته شود، این که شیخ هدف بزرگ‌تری داشت و به گفته‌ی بعضی از کسانی که در زمان او می‌زیستند، وی همه‌ی کارها را برای تشکیل حکومت مستقلی در خوزستان انجام می‌داد. بعضی از کارهای او تعجب‌آور به نظر می‌رسد. کسری می‌نویسد:

«شگفت است که شیخ خزعل که از آن سوی کیسه کیسه لیره به

بخیاران و دیگران می‌بخشید و آن اسر افکاری‌ها را می‌نمود، از این سوی برای فرستادن سپاه قورخانه به رامهرمز و دیگر جاها دست ستمگری به مردم بیچاره باز کرده، همگی اتومبیل‌ها را چه در اهواز و چه در محمره ضبط کرده رانندگان را هم با زور شلاق و تنہ تفنگ به کار وا می‌داشت و با این همه مزد و کرایه به آنان نمی‌پرداخت به جای خود که هر اتومبیلی که در نیمه‌ی راه می‌شکست خرج درست کردن آن را نیز به گردن راننده می‌انداخت.

در این گیرودار بیش از همه پسر او شیخ عبدالحمید که حکمران ناصری بود دست ستم باز کرده آزار از مردم دریغ نمی‌داشت، چنان که چند کس را به گناه این که پیش از آن شورش به شوستر آمده و در عدله از دست کسان او تظلم کرده بود، به فلک بسته چوب زد.

نیز میرزا عبدالحسین دهدشتی را که یکی از بازرگانان و آزادی خواهان ناصری بود، چند بار در میدان حکومت چوب زده و به زندان انداخت که تا پایان جنگ و شورش همچنان در زندان می‌زیست.^(۱)

شیخ خزعل از ضعف دولت مرکزی بهره جسته، خود را یار و مددکار انگلیسی‌ها کرد. دکتر سید جلال الدین مدنی می‌نویسد:

«شیخ خزعل... ملقب به "معزالسلطنه" و "سردار اقدس" رئیس قبیله‌ی بنی کعب، در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) به دلیل نفوذی که در خوزستان داشت به انگلیس کمکهای بسیار کرد و به همین مناسبت چندین نشان و مдал بریتانیا را دریافت نمود و بعد از جنگ همه‌ی مأمورین دولتی محل، دست نشانده‌ی او بودند و تمام طوایف و

عشایر خوزستان از او تبعیت می‌کردند. قوام الدّوله نمایندهٔ خوزستان با حمایت خزعل انتخاب شده بود و تقریباً سخنگوی خزعل در مرکز بود.^(۱)

شیخ خزعل با این که از اوضاع اقتصادی مردم و فقر و فاقه‌ی آن‌ها اطلاع داشت، مرتباً به آن‌ها برای گرفتن مالیات فشار می‌آورد. به این جهت بود که در آمد او در سال ۱۳۰۲ مجموعاً به مبلغ ۲۵/۷۲۹/۸۴۰ تومان رسید که مطلقاً به خزانه‌ی دولت مرکزی ^{نمی} رفت.^(۲)

بنابراین می‌توان چنین تصور کرکه امارت خزعل در خوزستان، برای مردم این استان همراه با مصیبت و بدبختی بود؛ زیرا جامعه‌ی روزگار او زندگی خود را از راه‌های کشاورزی و گله داری تامین می‌کرد و در این حالت با توجه به نبودن امنیت مظلومانه حقوق انسانی آن‌ها به کلی زیر پا گذاشته شد و مأموران اخذ مالیات در هر وقتی که تشخیص می‌دادند به منازل گله داران و مزرعه‌های کشاورزان وارد می‌شدند و آن طور که خود می‌خواستند به آنان مالیات می‌بستند. کسانی که توان پرداخت مالیات نداشتند، ناگزیر زمین زراعتی خود را از دست می‌دادند. گله داران نیز از حق چرا محروم می‌شدند. در این اوضاع و احوال بسیاری از مردم عشایر به ناچار به کهگیلویه، بختیاری و لرستان مهاجرت نمودند. خیلی از مردم به کشور عراق رفته‌اند. اگر نگاهی به تاریخ عشایر عرب خوزستان در دوره‌ی خزعل خان بنید از این خواهیم دید که دولت مرکزی هیچ گونه توجه حقیقی و منطقی به حمایت از اقتدار ضعیف، و بویژه کشاورزان نمی‌کرد. وضعیت حقوقی زمین زراعی از مهمترین عوامل

۱ - مدنی. دکتر سید جلال الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ۱/۲۰۷.

۲ - میریان، عباس. جغرافیای تاریخی دریای عمان و خلیج فارس. خرمشهر، ۱۳۵۳، ص ۲۲۸.

عقب ماندگی عشاير عرب بود. در آن روزگار زمین‌های زراعتی خوزستان در مناطق عرب نشین تیول دولت بود. دولت‌های مرکزی زمین‌های مزبور را در مقابل مبالغی پول در اختیار متنفذان و زرومندان قرار می‌دادند، و در اثر این بی‌عدالتی و بی‌مبالاتی آشکار نه تنها زمین، بلکه مردم را که نام رعیت به آن‌ها می‌دادند به چنین افرادی می‌فروختند. یکی از دلایل طمع شیخ خزعل خان به تجزیه‌ی خوزستان و دوستی اهل این دشمنان مانند انگلیس ناشی از این امر بوده است.

شیخ خزعل خان پس از اجاره‌ی زمین‌های کشاورزی از دولت مرکزی، آن‌ها را به چند برابر به رؤسای عشاير و قبایل می‌دادند. این‌ها با افزایش مبالغ دلخواه آن زمین‌های را به رؤسای خاندان‌ها و اگذار می‌کردند. گروه اخیر هم به نوبه‌ی خود و با حرص و آرخاصلی به استثمار، چپاول و غارت ثمره و محصول به دست آمده از عرق جبین کشاورزان اهتمام می‌ورزیدند. علاوه بر سیاست حکومت مرکزی، می‌توان بعضی از عوامل کم رشدی، عقب ماندگی و عدم پیشرفت مردم عرب خوزستان که متأسفانه تاکنون نیز دامنگیرشان می‌باشد، فهرست وار اشاره کنیم:

۱- عوامل سیاسی: پادشاهان و نمایندگان آن‌ها در خوزستان از لحاظ سیاسی کارهایی مانند شکستن سدها، به کارگیری قوه‌ی قدریه در تخریب مزارع، غارت اغنام و احشام در مناطق عرب نشین انجام می‌دادند که منجر به فلاکت مردم و از بین رفتن محصولات آن‌ها می‌شد. کسری در این مورد چنین نمونه‌ای را یاد کرده است:

«کریم خان تا زمانی که در آن نزدیکی‌ها (فلاحیه) درنگ داشت، دز حقّار را از بنیاد کنده، بند سابله را گفتیم "شیخ سلمان" ساخته و به گفته

تاریخ زندیه "نمونه‌ی سد اسکندر" بود، بشکست. ولی این کار از سیاه کاری‌های کریم خان است. چه در سرزمینی مانند خوزستان بندبستن و شادروان بنیاد نهادن از سترک‌ترین کارها و خودمایه‌ی آبادی شهرها و خرّمی کشت‌زارهاست^(۱).

۲- علل اجتماعی: عواملی مانند اصل و نسب، و از آن جمله برتری قومی بر دیگران که از عوامل عقب ماندگی سلطه و ایستایی بعضی از حرکت‌های مترقّی و پیشرفت‌ه در استان خوزستان گردید. البته عوامل مذکور به همراه ستمگری‌های والیان محلی اجازه نمی‌داد تا کشاورزان، گله داران و صاحبان حرفه‌های دیگر فرصت و رفاه نسبی داشته باشند، و متوجه امور ضروری دیگری مانند رسیدگی به تعلیم و تربیت، و نیز فraigیری ارزش‌ها و هنجارهای ناشی از وحی و فطرت گردند. آن چه مورد نظر حاکمان بود، سنت‌ها و عاداتی است که موجب حفظ و ترویج اهداف عبودیت و اطاعت کورکورانه از آن‌هاست.

در دوره‌ی مشعشعیان، رودخانه‌ی کرخه از میان شهر، و چند مایل بالاتر از بندی که جهت آبیاری احداث شده بود، عبور می‌کرد؛ اما یکی از والیان مذکور که گویا مولا نصرالله و به گفته‌ای مولا فرج الله، بند مذکور را درهم شکست. علت آن این بود که طایفه‌ی خمیس که به دلیل کشته شدن شیخ آن "شیخ مسلط به وسیله‌ی خان بختیاری به این منطقه آمده بودند، مالیات نمی‌دادند این امر سبب گردید که قبایل ساکن در حوزه‌ی در اثر بی آبی به تدریج پراکنده و به مناطق دیگر کوچ نمایند. در دوره‌ی شیخ خزعل نیز نظیر این عمل ناروا بسیار صورت گرفته است. آن طور که

در دشت آزادگان از آن دوره به یاد دارند، شیخ خزعل بسیاری از سدها را به دلیل ندادن مالیات ویران ساخته بود.

۳- عامل نظامی: جنگهای عشاير طرفدار "شیخ خزعل" با قبایلی مانند بنولام، بنو طرف، بنوکعب، خزرج، آل کثیر و غیره باعث تحلیل قدرت‌های مادی طوایف مذکور شود.

سیاست دولت‌های قاجار و مأموران محظی آن‌ها، بنویشه در دوره‌ی پادشاهان آخر این سلسله که زمام امور عشاير به دست افراد مت念佛 داده بود، موجبات دریافت رشوه، تبعید سران عشاير، وارد ساختن اتهامات دروغین، ضدیت با دولت و حمله‌های نظامیان شیخ خزعل که دست نشانده‌ی آن‌ها بود گردید.

۴- نهاد قدرت عشايري: قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی دو مؤلفه لازم و ملزم یکدیگر در خوزستان به شمار می‌آمدند و رهبر سیاسی "الزاما" رهبری اقتصادی را نیز در دست داشت. بدین ترتیب که پس از عزل رهبری و انتخاب رهبری جدید در سازمان سیاسی، تمام املاک و اموال رهبر معزول به رهبر جدید منتقل می‌شد و به ناچار شیخ معزول به همراه خانواده‌اش به مکان دیگری می‌رفت. این قاعده و یا رسم، موجب شده بود که هیچ یک از والیان به آبادی و عمران منطقه توجه ننمایند؛ زیرا به این رسم واقف بوده و می‌دانستند که در صورت عزل از مقام رهبری تمام ثروت آن‌ها به حکمران بعدی می‌رسد.^(۱) لذا نظام شیخی از عوامل بسیار تاثیرگذار در نهاد اقتصادی منطقه است و موجبات عقب ماندگی مردم منطقه گردید.

۱- نوذپور، علی، آموزش علوم اجتماعی، شماره ۶ و ۷، ص ۶۹.

فصل پنجم

۱- ازدواج‌های مصلحتی شیخ خزعل

شیخ خزعل برای پیشبرد اهداف ثبیت حکومت مستقل خود که خواب آن را دیده بود، از هر راه و روشی و با استفاده از هر ترفندی بهره می‌جست. وی برای تداوم قدرت خود حتّاً از نقش زن و ازدواج بهره برداری کرد؛ زیرا از نقش و کارکرد زن در امور سیاسی به خوبی آگاه بود. خزعل، در راستای غلبه بر دشمنان و مطیع کردن طوایف رقیب و اتحاد و بسط قدرت در نزدیکی با سایر طوایف، ازدواج‌های متعدد، ترتیب داد. به عنوان مثال، برای کسب حمایت درباریان حکومت مرکزی، با دختر نظام السلطنه - از نزدیکان شاه - ازدواج کرد. هم چنین دختر برادر شاهزاده عبدالمجید عین الدوله را - که از درباریان با نفوذ بود - به زنی گرفت.^(۱)

ابراهیم صفایی پس از یادآوری کشته شدن مزعل خان در سال ۱۲۷۶ می‌نویسد: خزعل ۲۴ ساله حکومت خرّمشهر و بیشتر مناطق خوزستان را در اختیار گرفت، "مظفر الدّین شاه" تمام اختیارات و امتیازات "مزعل" را به او داد و او هم سالیانه خراج خوزستان و پیشکشی‌های خود را به

تهران می‌فرستاد و با حکمران خوزستان که مقرشان در شوشتار بود، دوستانه کنار می‌آمد و این سازش دوستانه‌گاهی به خویشاوندی می‌انجامید، چنان که با خانم "بتول" دختر حسین قلی خان نظام‌السلطنه نیز ازدواج کرد و بر شمار بانوان حرم‌سرای خود افزود.^(۱)

خزعل از اغلب رؤسای قبایل عرب و غیر عرب خوزستان که از مخالفت آن‌ها با ریاست او می‌ترسیل گرفت و کوشید از این راه دوستی و اطاعت‌شان را به دست آورد. وی میریان هندیجان را بدون درگیری و نزاع؛ صرفاً به واسطه‌ی ازدواج با یکی از دختران آن‌ها، مطیع خویش نموده و بر نواحی هندیجان و جراحی مسلط شد. همچنین او در سال ۱۳۵۲ ه. ق با ازدواج با یکی از دختران موالی مشعشعی (در حالی که بین موالی رسم نبود که به کس دیگری زن دهند) آن‌ها را از اریکه‌ی قدرت در منطقه به زیر کشید و در واقع بر آن‌ها تسلط یافت.^(۲)

علاوه بر این خزعل خان از خاندان بزرگ رؤسای قبایل که دوستی و ارتباط خویشاوندی سببی (ازدواج) با آن‌ها، موجبات تثبیت حکومت او می‌گردید؛ زن گرفت. مثلاً با دخترانی از بیت منیشد بنو طرف و خانواده‌ی رؤسای آل کثیر و نظایر آن‌ها ازدواج کرد.

با این همه با توجه به این که این ازدواج‌ها جنبه‌ی تحمیلی داشت و احساسات و عواطف رؤسای قبایل را بر علیه خزعل برانگیخت. علت این برانگیختگی و تقابل، این بود که سران عشایر عرب تعصب داشتند دختران خود را به زور به ازدواج کسی در بیاورند که از لحاظ ارزش‌های قبیله و نسبی پایین‌تر از آن‌ها باشد. آن‌ها خانواده‌ی حاج جابرخان را به

۱ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی، ص ۳۱.

۲ - نوذرپور، علی، قبلی. ص ۷۱.

عنوان گماشتگان و زیر دستان رؤسای آل ناصر کعب می‌شناشد که نسبت به ولینعمت‌های خود، خیانت کرده خود را به آغوش درباریان حکومت مرکزی انداخته و با تظاهر به نوکری و خوش خدمتی به آن‌ها، بر قایل عرب تسلط یافته‌اند.

با این‌که "آل جابرخان" خود را از بنوکعب معرفی می‌کردند، ولی مردم این قبیله به کعبی بودن آن‌ها قایل نیستند، و استدلال دارند که به شجره‌ی نسیی هیچ یک از تیره‌های این قبیله و خاندان رؤسای آن متصل نمی‌شود. نویسنده‌ی کتاب عشاير عراق به این موضوع به طور مختصر اشاره کرده و چنین آورده است:

«و يقال لبيت الامارة (آل كاسب)، و يعد من المحسين و منهم من يقول انهم فرع مستقل يتصل بکعب رأساً. ولم يطعنوا بالمحسين من هذه الجهة و ائمماً يقولون اننا لسنا منها، لا لقصور فيها. و ائمماً هذا هو المحفوظ من نسبنا^(۱)» يعني به رؤسای امارت (آل کاسب) می‌گویند و در شمار محسین به حساب می‌آیند. بعضی می‌گویند که آن‌ها تیره‌ی مستقل هستند که مستقیماً به کعب می‌رسند. اما از هر لحاظ به محسین طعنی وارد نمی‌کنند و می‌افزایند که از آن‌ها نیستیم، و این به دلیل تقصیرشان نیست، و به درستی که این امر از حقیقت محفوظات نسبی بر می‌آید.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ازدواج‌های خرزل نتوانست تا دوستی و یاری رؤسای قبایل عرب را به دست آورد، بلکه غالباً دشمنی آن‌ها را بیشتر کرده است. برای مثال بنوطرف، آل کثیر و میران هندیجان، وقتی قوای ایران به فرماندهی رضاخان برای از بین

بردن امارت او به خوزستان وارد شدند، با خوشوقتی حاضر به یاری آن‌ها شده و علیه او قیام کردند. بنوطرف به تأسیسات و ادارات تابع او هجوم برد و نماینده‌اش را بیرون راندند.

مردم عرب غالباً او را مردی هوس بازمی‌دانستند که همواره دنبال لهو و لعب عشقبازی و رقصی بوده و هیچ گونه کاری که منجر به ترقی و پیشرفت مادی و معنوی مردم می‌شد، انجام نداده است. دشمنان او متوجه حالات روانی او شده و بدین طریق او را در کشتی تفریحی خود دستگیر کردند. ابراهیم صفائی در آن جا که دستگیری خزعل را شرح می‌دهد می‌نویسد:

«شب سی ام فروردین ۱۳۰۴ "شیخ خزعل"، " Zahedi" و چند نفر همراهان او را در کشتی تفریحی خود به شام دعوت کرد، در حالی که همه گونه وسیله‌ی تفریح در کشتی فراهم بود، یک ارکستر لبنانی و چند خواننده و رقصهای زیبا نیز بزم "خزعل" را آراسته بودند.»^(۱)

۲- نامزدی شیخ خزعل برای پادشاهی عراق

پس از این که "طالب نقیب"، یعنی کسی که خود را برای پادشاهی عراق کاندیدا کرده بود، به فرمان سرپرنسی کاکس و موافقت "مس بیل" دستگیر و توفیف شد. خزعل فرصت یافت تا خود را برای پادشاهی عراق نامزد کند و شانس خود را بیازماید در حالی که عراقی‌ها امید داشتند پس از جنگ جهانی اول و رفتن عثمانی‌ها، دولت عربی مستقلی بر اساس وعده‌های بریتانیا - در اثنای جنگ - در کشور خود تشکیل

۱ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی، ص ۶۶.

دهند. "زنرال مود" فاتح عراق، در اعلامیه‌ی خود (به تاریخ ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۵۵ ه. ق، مطابق نهم آذار ۱۹۱۷ م) تصریح کرده بود که ارتش بریتانیا برای آزاد ساختن آن‌ها از استعمار عثمانی، و نه برای فتح کشور آن‌ها آمده است. و از طرفی تصریح "کولونیل ویلسون" حاکم عام پادشاهی انگلیس در عراق که در اول محرم ۱۳۳۷ ه. ق برای علماء، اعیان و تجار عراقی که به ملاقات او رفته بودند، مبنی‌بر دادن آزادی به مردم عراق در تعیین سرنوشت خود، تشکیل حکومتی مستقل و عربی، جای شبهه و شکی را باقی نمی‌گذاشت، ولی عاقبت دولت بریتانیا از همه‌ی قول و فرارهای خود عدول کرده و تصمیم گرفت تا ملت عراق را ناچار به انتخاب معتمد خود (سرپرسی کاکس) در عراق، به عنوان ریسی حکومت عراق، نماید. لذا "کولونیل ویلسون" در صفر ۲۵ ۱۳۳۷ ه. ق (۳۰ تیرین ثانی ۱۹۱۸ م) دستورات خود را برای حکام سیاسی استان‌ها صادر کرد، و از آن‌ها خواست سوالات سه گانه‌ی زیر را از اهالی پرسیده، و آرای آن‌ها را بخواهند:

- ۱- آیا مایل به تشکیل حکومت عربی مستقلی تحت حمایت انگلیس دارید که دامنه‌ی نفوذ آن از موصل تا خلیج فارس امتداد پیدا کند.
 - ۲- آیا مایل هستید، تا امیری عرب به ریاست آن تعیین شود؟
 - ۳- امیری که به ریاست این حکومت بر می‌گزینید کیست؟
- پس از آن که هدف بریتانیا برای مردم عراق آشکار و روشن گردید، امام شیرازی فتوایی مبنی بر عدم جواز انتخاب غیر مسلمان برای حکومت صادر کرد. عاقبت عراقی‌ها بر این موضوع که حکومتی مستقل و عربی به ریاست یکی از پسران شریف حسین، پادشاه حجاز، تشکیل

دهند موافقت کردند.^(۱)

در بحبوحه‌ی این اوضاع بود که "شیخ خزعل" حاکم خوزستان به "مزاحم امین پاچه چی" تکلیف کرد تا برای قانع کردن و جلب رضایت بعضی از سیاستمداران بغداد، به یاری وی برای رسیدن به این هدف، اقدام کند. اما خزعل این موضوع را نادیده گرفته بود که دور کردن "طالب نقیب" چیزی جز آماده کردن امور برای نامزدی "امین فیصل" بر وفق کنفرانس قاهره نبوده است. "مزاحم پاچه چی" با وجود ایمان به شکست مأموریتش، نتوانست از تعقیب آن شانه خالی کند. بدین جهت برای گفت و گو با عده‌ای از سیاستمداران و تحويل دادن نامه‌هایی از جانب خزعل به آن‌ها، رهسپار بغداد شد. او پس از شکست مأموریت خود به خزعل نامه‌ای نوشت و در آن متذکر شد که در این مأموریت شکست خورده، و نتوانست موافقت آن دو را (نوری سعید و جعفر عسکری) جلب کند. و به طوری که احوال و اوضاع را دگرگون یافته دید، و کسی با خواست او نظر موافق نداشت. از نظر او این امر از سخت‌ترین و ناممکن‌ترین مسایل است و می‌افزاید که این موضوع با توجه به آزمایش و شناخت ظواهر امر، پایان یافته تلقی می‌گردد، و بحث درباره‌ی آن احتمال زیان برای او دارد.^(۲)

۳- جهاد در عربستان (خوزستان)

دکتر علی وردی در جلد چهارم کتاب خود به نام "لمحات اجتماعیه" می‌نویسد: عربستان که اخیراً ایرانیان به نام خوزستان خوانده‌اند، برای انگلستان اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا در آن روزگار تنها منطقه‌ی

۱ - آل محبوبه، شیخ باقر. همان. اقتباس از ص ۳۵۶-۳۵۴.

۲ - پورکاظم. کاظم. نقش عشاپر عرب خوزستان در جهاد علیه استعمار. صص ۱۵۲-۱۵۱.

خاورمیانه بود که دارای چاهها و پالایشگاه‌های نفت است. به همین دلیل که انگلیسی‌ها، نخستین حمله‌ی خود را به فرماندهی "ژنرال دیلامین" در سوی شط العرب جهت داد. هدف اصلی از این اقدام حمایت از مناطق نفت در خوزستان بود.

شیخ خزعل در آن موقع گرچه از نظر ظاهری تابع حکومت مرکزی ایران است اما حاکم مطلق خوزستان بود. در ۳۱ ماه صفر ۱۳۳۳ ه. ق، مطابق با نهم تشرین ثانی ۱۹۱۴ م، هنگامی که بیندر بصره در تهدید انگلستان قرار داشت، بعضی از علمای نجف اشرف تلگرافی به شیخ خزعل مخابره کردند که نص آن چنین است: «باسم الشريعة المحمدية يجب عليك النهوض والقيام واتفاقكم مع المسلمين في مدافعة الكفار عن ثغر البصرة بالمال والنفس وبكل ما تقدرون عليه. وهذا حكم ديني، لا يفرق بين ايراني و عثماني. جاهدوا باموالكم و انفسكم، ينصركم الله بحوله وقوته. بلغ هذا الحكم لجميع العشائر. عرفونا سريعاً اقداماتكم». ترجمه‌ی مضمونی تلگراف فوق چنین است:

«به نام شریعت محمدی (ص) قیام، نهضت و اتفاق شما با مسلمانان برای دفاع از بصره، با جان و مال و هر چه در توان دارید، واجب است. و این یک حکم دینی است که میان ایرانی و عثمانی تفاوتی نمی‌گذارد، با اموال و جانهای خویش جهاد نمایید، خداوند به حول و قوهاش شما را یاری می‌کند. این حکم را به همه‌ی عشایر ابلاغ کنید. سریعاً ما را از اقدامات خود آگاه سازید.

این تلگراف به امضای علمای زیر بوده است:

- ۱- شیخ فتح الله اصفهانی، ۲- سید مصطفی کاشانی، ۳- میرزا مهدی خراسانی، ۴- سید علی تبریزی، ۵- شیخ محمد حسین المهدی^(۱)

۱- الوردي، دكتور على. لمحات اجتماعيه من تاريخ العراق الحديث، ۱۴۰/۴

همان طور که می‌دانیم، ایران در زمان سلطنت احمدشاه گرچه اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما مورد تهاجم قوای روس، انگلیس و عثمانی قرار گرفت. این امر موجب شد که شیخ خزعل حاکم مطلق العنان خوزستان شود. لذا او از این فرصت بهره گرفت و با استعمارگران که به او قول و قرار پادشاهی داده بودند، همدست شد. غافل از این که استعمار جز به منافع خود نمی‌اندیشید، و به همین دلیل هم‌بجای تسلط بر ملت‌ها از سیاست "دویام و دوهوا" استفاده می‌کند. بنابراین هیچ فرد آگاهی، از سیاست "ماکیاولی" و پر از فریب و نیز نگ استعمار نمی‌تواند به گفته‌ی رهبران آن ایمان آورد. استعمار برای هیچ خادم و پیروی اهمیت قایل نیست.^(۱)

علاوه بر علمای مذکور، در همین تاریخ سید محمد، فرزند آیت‌الله سید کاظم یزدی، تلگراف مشابهی برای شیخ خزعل فرستاد. شیخ خزعل به هر دو تلگراف اهمیت نداد و پنداشت که مجتهدین به دلیل فشار حکومت عثمانی اقدام به این کار کرده‌اند. از آن جایی که دولت ایران در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود، خزعل که خود را ایرانی و از رعایای ایران می‌دانست، بر خود لازم دیده بود تا این بی‌طرفی را رعایت کند.^(۲)

گویا از سال‌های نخستین مشروطه بود که شیخ خزعل خان زنجیر ایرانیگری را از گردن خود برداشته، می‌کوشید که مردم او را فرمانروایی جداگانه بشناسند و "سلطان عربستان" بخوانند و بر خود روا می‌داشت که با امراض عرب مانند مبارک بن صباح شیخ کویت و ابن سعود سلطان نجد و دیگران دوستی آغاز کرده، پیمان‌ها با آنان ببنند و دلیستگی خود

۱ - پورکاظم، کاظم، نقش عشایر عرب خوزستان. ص ۹۱.

۲ - الوردي، دکتر على. همان، ۱۴۰/۴

را با انگلیس نزد آنان بی پرده سازد. پیش از آن شاعران در ستایش او اگر هم گزافه سرایی می نمودند، باری او را جز یک تن از سرکردگان ایران نمی ستودند. ولی در سال ۱۳۲۵ عبدالمصیح انطاکی به محمّره آمده خود را بسته شیخ ساخت. او در قصیده های خود داد چابلوسی و فرومایگی داده، شیخ را "پادشاه عربستان" نامید.^(۱)

پس از قیام مردم عراق در حرکت جهاد عليه مهاجمان انگلیسی، مردم خوزستان قویاً آن را حس کرد و بیشتر مردم به دو علت از آن استقبال کرده اند:

۱- به درستی که عشایر مذکور نسبت به شیخ خزعل به خاطر اخذ مالیات احساس بعض و دشمنی داشتند، و لهذا فرصت دست آمده را برای انتقام از او مغتنم شمرده، و حرکت جهاد را به مثابه ای انقلاب عليه او دانستند.

۲- سید عیسیٰ کمال الدین بزرگ علمای خوزستان، که خود از خانواده کمال الدین معروف نجف، در آن جا بود و مانند علمای دیگر به شدت از نهضت جهاد استقبال کرد. لذا در شهرهای خوزستان، در میان عشایر آن به حرکت در آمد و مردم را برای انضمام به این دعوت مقدس تشویق نمود. این عمل او تأثیر زیادی گذاشت. در آخر کانون ثانی سال ۱۹۱۵م، یک نیروی ترکیه به فرماندهی "توفیق بیگ خالدی" از عراق به خوزستان وارد شد و در کنار رود کرخه در فاصله‌ی ۲۰ مایلی غرب اهواز قرار گرفت. سپس عشایر عرب زیادی وارد منطقه شده‌اند که عبارت اند از:

۱- بنولام به ریاست شیخ غضبان بن بنیان

۲- بنوطرف، به سرکردگی عوفی مهاوی و عاصی شرهان

۳- بنوریعه، به فرماندهی عناية بن ماجد

۴- زرگان، به ریاست قاسم بن علی

همراه مجاهدین عده‌ای از علمای دین بوده‌اند:

۱- شیخ مهدی خالصی و پسرش شیخ محمد

تبرستان

www.tabarestan.info

۲- سید محمد بن سید کاظم یزدی

۳- شیخ عبدالکریم جزائری و نیز سید عیسیٰ کمال الدین که قبلًاً در

خوزستان حضور داشت.

آمدن عشاير مجاهد عراق به خوزستان اثرات مهمی در عشاير عرب خوزستان گذارد و موجب انضمام قبile‌ی باویان شرق اهواز به این حرکت جهادی گردید. این قبile لوله‌های نفت را به آتش کشید و انبارهای شرکت نفت را به غارت برد. پس از آن قبile‌ی بنوکعب، پس از اتهام خزعل به هم پیمانی انگلیس بر ضد او قیام کردند، و سید جابر بن سید مشعل (شوکی) از علویان را پس از تسلط بر شادگان بر خود منصوب نمودند. وضعیت منطقه برای انگلیسی‌ها بسیار سخت شد و خزعل به عدم تسلط بر عشاير اعتراف کرد اماً به تدریج توانست نیروهای خود را جمع آوری کند و آن‌ها را به دو قسمت تقسیم نماید.

۱- گروه اول، به فرماندهی پسر برادرش حنظل به جنگ باویان فرستاد که سرانجام جنگ او منجر به شکست باویان شد.

۲- گروه دوم، به فرماندهی چاسب - پسر شیخ خزعل - موجبات شکست بنوکعب شادگان گردید.

پیش از آن "ژنرال باریت" سپاهی به فرماندهی "ژنرال روبنسون" به شهر اهواز اعزام کرده بود. این نیرو در تاریخ ۱۵ شباط به آن شهر رسید.

در دوم آذار نیروی روینسون به سوی "غدیر" که محل توقف نیروهای عثمانی بود حرکت کردند. قبل از طلوع آفتاب در ۴ مایلی قوای ترک در محل تپه‌های "منجور" در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز توقف کرده و توپخانه‌ی خود را به سوی آن‌ها سرازیر کردند. اما فوج‌های عشایر عرب از هر سو قوای انگلیسی را مورد هجوم قرار دادند. در این جنگ بسیاری از افراد دو طرف کشته شدند. این رویارویی سبب تفوّق عشایر بر قوای انگلیس شد و تعداد دو توب صحرایی و یک توب کوهستانی به غنیمت گرفتند و باقی مانده نیروهای انگلیسی با هزار زحمت عقب‌نشینی کردند.^(۱) این شکست نیروهای انگلیسی، اثر ناخوشایندی بر شیخ خزعل باقی گذاشت. در آن موقع شیخ مبارک صباح امیر کویت که میان او و شیخ خزعل روابط دوستی عمیقی وجود داشت؛ در خوزستان مهمان او بود. لهذا طی نامه‌ای به پسر خود شیخ جابر در کویت نوشت که نیروی مسلحی برای کمک به شیخ خزعل اعزام دارد. ولی چون دو نفر از علمای دین به نامه‌ای محمد الشنگیطی و حافظ وهبی، مردم را بر جهاد و یاری عثمانی تحریک می‌کردند، شیخ جابر در پاسخ نامه‌ی پدر خود به این موضوع استناد کرده و نیرویی اعزام نداشته است.

۴- انتقام نیروهای انگلیس و شیخ خزعل از بنو طرف

شیخ خزعل و انگلستان بنو طرف را به دلیل مقاومت سرسرختانه در برابر نیروهایی که به محل "منجور" در پانزده کیلومتری غرب اهواز فرستاده بودند و شکت دادن آن‌ها به شدت ناراحت بوده و لحظه

شماری می‌کردند که انتقام بگیرند. بنابراین پس از شکست دادن قبایل بنوکعب و باوی توسط نیروهای خزعل و اشغال بصره توسط انگلیس و نیز بازگشت نیروهای عثمانی و عشاير عراقی به کشورشان، نقشه‌ی حمله به بنوطرف را کشیده و عملی کرده‌اند.

بازگشت قوای عثمانی به عراق و تصرف شعیبه و عماره توسط انگلیس موجب شد تا قبیله‌ی بنوطرف تنها بماند حتّاً عشاير عرب عراق تابع شیخ غضیان بنیّه، شیخ صلال الموق و حاج شعلان که به همراهی علمای نجف به دشت آزادگان آمده بودند، به کشور خود مراجعت کردند. ژنرال "گورینچ" تصمیم گرفت تا انتقام سختی از قبیله‌ی بنی طرف بگیرد. ژنرال "سرپرسی کاکس" در تاریخ ایران می‌نویسد: «لشکر دوازده تحت فرماندهی ژنرال گورینچ لازم دید تا به قبیله‌ی بنی طرف که دشمن او بود، حمله نماید»...^(۱)

به نقل از "ویلسون" حاکم عام پادشاهی بریتانیا در عراق چنین آمده است:

«توبخانه که در جهت رو به روی سوسنگرد در "ارتفاعات شمالی" قرار داشت، آتش خشم کینه خود را به طرف سوسنگرد متوجه ساخت، به طوری که خانه‌های مردم طعمه‌ی آتش گردید و تعداد زیادی از اسبها و گاویش‌هایی که در منازل باقی مانده بودند، طعمه‌ی آتش شد. زیان‌های بنی طرف به تخمین ویلسون، هزار رأس از حیوانات، تمامی گندمها و حبوبات و سوختن تمامی وسایل و منازل بود. هم چنین می‌افزاید: ویلسون از این که اشخاصی از بنی طرف را در حال سوختن

۱ - آرمند، عبدالصاحب، جغرافیای تاریخی دشت میشان. ص ۵۱

دیده بود، اظهار تأسف می‌کرد، چرا که با آن‌ها آشنایی داشته و آن‌ها را کاملاً می‌شناخت، و حتاً شماری از دوستان خود را مشاهده کرده بود که هم چون گوسفندان ذبح می‌شدند. ویلسون می‌کوشید تا بنی طرف را از وصله‌ی خیانتی که فرماندهی انگلیس به آن‌ها چسبانده بود تبرئه کند. اما می‌گفت که آن‌ها سزاوار مهر و محبت نیستند؛ زیرا سربازان زخمی را کشته و با عثمانی همکاری کرده‌اند. او روایت کرد که ^{۵۰} نفر از بنی طرف در حالی که در قلعه‌ی گلی که دیوارهای پهن داشت تا پای جان به مقاومت علیه قوای انگلیس جنگیدند، واوبه سوی آن‌ها رفتند و خواستار تسليم آن‌ها شده و گفته بود: "خارج شوید، در امان هستید" ولی آن‌ها تیری به سوی او شلیک کرده و ناچارش کردند تا در خندقی پناه گیرد. از آن پس سربازان به قدری به روی آن قلعه آتش گشودند تا آن را سوزانندند. سپس با اسلحه‌های خود بر متحصنهین یورش برده، گروهی از آن‌ها را سالم به اسارت گرفتند. ویلسون عده آن‌ها را یازده نفر شمرده است، آن‌ها را با چهره‌های افسرده و غمگین در حالی که سربازان از هر طرف با نیزه‌های خونی شان محاصره کرده بودند، بر روی زمین نشاندند....

ویلسون می‌افزاید: «جزایی که به بنی طرف وارد کردیم، درسی بسیار سخت برای آن طایفه و دیگر عشایر ساحل دجله در جنوب عماره بود. از بین رفتن مقاومت، پس از دو هفته بهترین دلیل بر این امر است این درسی است که هیچ گاه از اذهان پاک نمی‌شود، و به همین دلیل است که بین قوای ما و عشایر آل‌بومحمد چه در وقت حمله، و چه پس از آن هیچ مشکلی پیش نیامد». (۱)

کسری درباره‌ی رویارویی عشاير عرب با انگلیسيان در غرب اهواز می‌نويسد: «عشایر عرب برخی در نتیجه‌ی دعوت حاج سید محمد (یزدی) و برخی به جهت دشمنی با شیخ خزعل بشوریدند و بسیاری از ايشان به ویژه عشیره‌ی بنی طرف که گويا دلیرترین عشاير خوزستان می‌باشد و از شیخ خزعل ستم‌ها دیده و همیشه دل از کینه‌ی او پر داشتند به لشکرگاه ترکان پیوستند و آن سیاه انبوه از حويزه برخاسته و تا دو فرسخی اهواز پیش آمده، در آن جا نشیمن ساخت. از اين سوي انگلیسيان هم امنیه را که جايی در رو به روی اهواز در کنار غربی کارون می‌باشد لشکرگاه ساختند. تا ديری جنگ در ميانه روی نداد تا اين که در شب شانزدهم ربیع الثانی يك بريگاد از سپاه انگلیس به راهنمایي کسان شیخ خزعل به لشکرگاه ترکان شبیخون بردنده و جنگ سختی در ميانه در گرفت و انگلیسيان شکست يافته باز پس گردیدند، ولی ترکان و اعرابی که با آنان بودند از دنبال تاخته گروه فراوانی را از اينان نابود ساختند^(۱)» چون ترکان از خوزستان بیرون رفتند بنی طرف و عشاير دیگر که از خوزستان به ايشان پیوسته بودند، هر يك به جای خود بازگشت. ولی انگلیسيان از بنی طرف کينه جسته از گزند و آزار برایشان خودداری ننمودند. در اين ميان شیخ خزعل يا به گفته‌ی خود انگلیسيان "شیخ محمدره" هم فرصت نیکی به دست آورد. به پشتيبانی هم پیمانان خود بنیاد کار را هر چه استوارتر گردانيد و در ستم و بيداد بر عشاير عرب به ویژه آنان که به ياري عثمانيان برخاسته بودند، هرگونه اختياری به دست آورد.^(۲)

۵- اوضاع ایران در جنگ جهانی اول

در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن، اوضاع کشور بسیار آشفته شد، ناامنی در همهٔ نقاط موجب سلب آسایش از عموم مردم شده بود. سیاست خارجی ایران در اثر دخالت دولت‌های بیگانه، به ویژه انگلستان و بروز جنگ جهانی اول بسیار پیچیده شده بود و فشارهای گوناگون بر دولت وارد بود. با وجود تلاش و جدیت پادشاه جوان برای پایان دادن به گرفتاری‌های گوناگون، مرتباً بر اشتبک‌ها افزوده می‌شد. ^{www.tabaestan.com} بنا به نوشتہ‌ی بعضی از مورخین، احمد شاه برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و نیز رفع خرابی‌ها، از سیاست و دیپلماسی ماهرانه‌ای بهره می‌جست. از آن جمله این که در موقع سخت و دشوار با نخست وزیران وقت تبانی می‌کرد و با استعفای آنان قضایای سیاسی صورت دیگری پیدا می‌کرد و حیات سیاسی کشور دچار لطمہ و ایست نمی‌شد. اتخاذ این سیاست سبب شده بود که پس از خلع او یکی از جراید خارجی در مقاله‌ای چنین عنوان کرد:

«ملّت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی و وطن‌پرستی را نداشت». ^(۱)

در زمان احمدشاه، تجاوز بیگانگان به طور روز افزونی شدت می‌یافت، ولی مجلس هم چون سدّی در مقابل تمایلات و خواسته‌های آن‌ها ایستاده بود. احمد شاه با آن که جوان بود، و "عهدالملک" نایب السلطنه نیز در سال ۱۳۲۸ ه. ق درگذشت و مجلس شورای ملی "ناصرالملک قراگوزلو" را به جای او برگزید به خوبی توانست از عهده‌ی

۱ - ۱ به کتاب زندگانی سیاسی احمدشاه، نوشته حسین مکی صفحات ۲۲۶-۲۲۷ مراجعه شود.

امتحان برآید. یعنی به هیچ وجه حاضر نشد با خارجیان پیمانی بیندید یا از آنها وام بگیرد و امتیازی بدهد، و یا با خواستهای آنها موافقت نشان دهد.

آن چه حق و انصاف است، این است که احمدشاه پادشاهی منظم و میهن دوست بود. البته اوضاع و احوال از سابقه‌ی ممتدی خراب گردیده و اصلاح لازم می‌طلبید و باید با قوانین مجلس شورای ملی اصلاحات مورد نیاز به عمل آید. دیگر این که مشروطه اختیارات را از شاه مستبد سابق گرفته بود و او هم در کار خود خیانتی یا سوء نیتی نشان نداد. با آن که خزانه تهی شده بود و روس‌ها می‌کوشیدند تا امتیازاتی به دست آورند برای حصول مقصود از هیچ گونه کوششی دریغ نمی‌داشتند، احمد شاه زیر بار نرفت. دولت انگلیس هم به بهانه‌ی ناامنی راه‌های جنوب خواستند که قشونی در جنوب تشکیل دهند، به شرط آن که افراد آن هندی باشند و مخارج آن را دولت ایران بپردازد، و این امر از آن تحمیلاتی است که مخصوص دولت انگلیس است. این تقاضای بی‌جا کار برای اصلاح طلبان تنگ نمود و محتاج مستشاران خارجی شدند که به وسیله‌ی آنها به رقابت با روس و انگلیس که اعمال نفوذ می‌کردند، پردازند.^(۱)

از محتوای این مطلب در می‌یابیم که در این دوره کشور ما دچار تنگناهای زیادی شده بود. در اثنای جنگ جهانی اول همه‌ی انقلاب‌ها، ایران و جهان را در موقعیت خطرناک، سخت و پیچیده‌ای قرار داده بود. نیروهای عثمانی از شمال غرب و مغرب، قشون روسیه‌ی تزاری از شمال

۱ - اصفهانی، عmadالدّین حسین. تاریخ مفصل اسلام، ص ۱۱۱۹

وقوای انگلیس از جنوب تقریباً همهٔ خاک ایران را اشغال کرده بودند و آن را میدان تاخت و تازهای خونین خویش قرار داده بودند. مسلماً در چنین موقعیت بحرانی، کشتی کشور باستانی ما (ایران) در دریای متلاطم و پر خطر، در مسیر خود حرکت می‌کرد. بدیهی است که کمترین انحراف زمامداران یا شاه، ممکن بود استقلال کشور را بر باد دهد. اماً احمد شاه همان طوری که اشاره شد توانست با سیاست مدبرانه‌ی تبانی با نخست وزیر (مستوفی‌المالک)، مجلس را به دلیل مهاجرت نمایندگان از اکثریت انداخت، و طبعاً دوره‌ی فترت و تعطیل را بر آن مستولی کرد. در چنین حالتی دیگر هیچ یک از اشغال‌گران نمی‌توانستند تقاضاها‌یی بر خلاف تمامیت ارضی و استقلال ایران درخواست کنند. تعطیل مجلس به عملیات دول متحارب و درخواست‌های آن‌ها صورت رسمی نداد.^(۱) در این جا برای روشن تر شدن موضوع به عهداً‌نامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ میلادی اشاره می‌شود:

الف، عهداً‌نامه‌ی ۱۹۰۷ میلادی و مسأله‌ی پلیس جنوب

قدرت روز افزون آلمان و اتحاد آن با اتریش، مجارستان و ایتالیا موجب شد تا دولت‌های انگلیس، فرانسه و روس در سال ۱۹۰۷ م، دست اتحاد به سوی یکدیگر دراز کنند، و قراردادی با هم منعقد نمایند. بخشی از قرار داد به حل اختلافات بین روس و انگلیس در افغانستان، تبت و امپراتوری عثمانی و ایران بود. دولت‌های اخیر با هم توافق کردند تا ایران را به سه منطقه‌ی نفوذ تقسیم کنند. به موجب این توافق جنوب ایران سهم انگلیس، شمال آن سهم روس، و منطقه‌ی مرکزی بی طرف

۱ - مکی، حسین. زندگانی سیاسی احمد شاه. صص ۲۲۶-۲۲۷.

اعلام شده بود. انتشار خبر این قرارداد موجب ناراحتی و عکس العمل شدید مردم ایران در آن زمان شد، اما به دلایل اختلافات داخلی، اقدامات مستبدانه‌ی محمد علی شاه و... نتوانستند در مقابل قرارداد مذبور مقاومتی جدی انجام دهند. لذا دوکشور روس و انگلیس با توافق با همدیگر بر شمال و جنوب کشور ما مسلط شدند و آن را دستخوش تاراج و غارت خود قرار دادند. خوشبختانه مقادیر قرارداد ^{۱۹۱۷} م، بعدها بر اثر تغییر سیاست ایران و بروز اختلاف بین روس و انگلیس، به همراه عهدہ نامه‌ی ^{۱۹۱۵} م، رسماً از سوی این دولت‌ها باطل اعلام شد.^(۱)

درباره‌ی مسئله‌ی دوم، یعنی پلیس جنوب، همواره احساسات شدید مردم ایران نسبت به مخالفت با آن بسیار مؤثر واقع شد، و دولت انگلیس پس از پایان جنگ جهانی اول ناگزیر شد در مقابل آن طوری رفتار کند که تمایل مردم را به طرف خود جلب کند و وعده‌ی الغای آن را بدهد. طبیعی بود که دولت انگلیس به دلیل ورود قوای عثمانی و عشایر عراق به خوزستان در جنگ جهانی اول، علیه آن‌ها واکنش شدیدی نشان داد و قبایل عرب خوزستان در این جهاد شرکت کرد، و شهدای زیادی در راه اسلام و سرزمین اسلامی تقدیم داشت. اگر چه قبایل عرب دشت آزادگان به ویژه بنی طرف مستقیماً با نیروهای متجاوز انگلیسی جنگیدند، اما نمی‌توان منکر قیام و نهضت قبایل بنوکعب شادگان، باویه و زرگان اهواز شد. زیرا آن‌ها رو در روی قوای شیخ خزعل پیکار کردند. با این پیمان و این تقسیم یک کشور مستقل و سیلیه‌ی دو قدرت متجاوز هدف تجاوز، چپاول و غارت رسمی قرار گرفت. لبه‌ی تیز این حرکت

۱ - پورکاظم، کاظم. نقش عشایر عرب خوزستان. ص ۵۴

متوجه مشروطیت بود که تازه بعد از مبارزات طولانی پاگرفته و حکایت از این واقعیت دارد که هر دو دولت هدف واحدی را تعقیب می‌کنند و حمایت ظاهری انگلیس از مشروطه خواهان فقط به خاطر تضعیف دربار سلطنتی ایران بود که نفوذ روس بر آن حاکم گشته بود. به هر حال اعتقاد موافقت نامه ۱۹۰۷ م، در زمان اوّلین دوره‌ی مجلس شورا مردم را در سراسر ایران به هیجان آورد و اعتراض از هر سو بلند شد. دولت ایران اعلام کرد این موافقت نامه را به رسمیت نمی‌شناید و مجلس هم به مخالفت با آن قیام کرد. علمای اسلام متوجه شدند که توطئه‌ای علیه ممالک اسلامی در جریان است، از یک طرف سعی دارند ایران مرکز تشیع را به مناطق نفوذ تقسیم نمایند و با تشکیلات سری و مخفی و گسترش سیاست‌های استعماری مانع اجرای احکام و موازین اسلامی گردند و اختلافات را وسعت دهند و از طرف دیگر تلاش می‌شود تا سرزمین عثمانی را که عنوان اسلامی دارد و زمینه‌ی بسیار مساعدی برای مقابله با قدرت‌های بزرگ را پیدا کرده به تجزیه و اضمحلال بکشانند^(۱)

ب، معاهده‌ی ۱۹۱۵ م: معاہدات سری ۱۹۱۵ م، تنها علیه ایران نبود
 بلکه سرزمین‌های دیگری را هم در بر می‌گرفت... به موجب این عهدنامه قرارداد ۱۹۰۷ م لغو می‌شود و به جای آن مقررات جدیدی را وضع می‌نمایند که اولاًً دو منطقه‌ی نفوذ سابق که در عهدنامه‌ی ۱۹۰۷ م، قید شده بود به قوت خود باقی بماند، ثانیاً منطقه‌ی بی‌طرف مرکزی را هم از میان بردارد و روسیه حق داشته باشد یک "دیوزیون" قوای ایرانی موسوم به "قراق" تشکیل بدهد و فرماندهی و ریاست آن را با بودجه و مخارج آن

۱ - مدنی، دکتر سید جلال الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران. ج ۱، ص ۱۳۸.

مستقیماً در دست خود بگیرد و به نام قیومیت دولت ایران قوای مزبور را هر طور مقتضی بداند اعمال نماید و هر قدر هزینه می‌نماید جزو قروض سابق و لاحق به حساب دولت ایران منظور دارد. هم چنین در قسمت شمالی منطقه‌ی بی‌طرف از کرمانشاه تا بروجرد و کاشان تا تربت حیدریه و طبس و قسمتی از قائنات تاجام و باخرز و خوف، قوای خود را به جلو آورده توسعه دهد. در مقابل انگلیس ^{نظیر همین} نیرو را در اراضی جنوبی ایران برقرار سازد و توسط افسران و فرماندهان انگلیس اداره نماید، و مخارج آن را جزو محاسبات و قروض دولتی ایران محسوب دارد. با این ترتیب نیروهای انگلیس اراضی بختیاری، تمام راه خرم آباد، بروجرد، کرمان تا قائنات به انصمام فارس، خوزستان و بلوچستان را تحت تسلط داشته باشد.^(۱)

ج، قرارداد سال ۱۹۱۹ م: این قرارداد که بین انگلیس و ایران، ابتدا به طور محترمانه پس از مدتی مذاکره انعقاد یافت می‌گوید: نظر به روابط محکم دوستی و مودت که از سابق بین دولتين ایران و انگلیس موجود بوده است و نظر به اعتقاد کامل به این که مسلمًاً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آینده تحکیم و ثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و... مواد ذیل بین دولت ایران و وزیر مختار انگلستان مقرر می‌شود:

- ۱- دولت انگلستان با قاطعیت تمام، تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است، تکرار می‌نماید.
- ۲- انگلستان خدمات هر عده مستشاران متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلف بین دولتين توافق حاصل گردد به خرج

دولت ایران تهیه خواهد کرد...

۳- دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل نیروی متحده الشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخل و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد.

۴- برای تهیه وسایل لازم برای اصلاحات مذکور در مواد ۲ و ۳ این قرارداد، انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد.

۵- بر اساس ماده‌ی پنجم دولتین توافق کردند که نسبت به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر حمل و نقل در ایران مشارکت کنند.

۶- دولتین در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته‌ای که تعریفی گمرکی را مراجعت و تجدید نظر نموده و با منافع حقه‌ی مملکتی و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق می‌نمایند.

این قرارداد مخالفت آزادیخواهان را برانگیخت و حتی به قراری که مؤرخین می‌نویسند احمد شاه نیز به خشم می‌آید و چند روز پس از آن برای این که حمایتی از آن نکرده باشد به خارج می‌رود. دولت‌های امریکا، فرانسه و شوروی هر یک به نحوی در مقام مخالفت با قرارداد برآمدند. شوروی قرارداد را به منزله‌ی فروش ایران به انگلیسی‌ها اعلام داشت^(۱).

با مطالعه‌ی مطالب تلخیص شده‌ی صفحات گذشته هر خواننده‌ای متوجه می‌شود که اوضاع کشور عزیز ما، به ویژه در سلطنت پادشاهان

۱- مدنی، دکتر سید جلال الدین - قبلی. با تلخیص از صفحات ۱۴۳ تا ۱۴۷.

آخر سلسله‌ی قاجار، تا چه حد و اندازه‌ای دچار تنگناها، آشتفتگی‌ها، تفرقه‌ها و تحمیلات خارجیان و متنفذان داخلی بود. چه دخالت‌ها و فشارهایی که به این مملکت وارد نشده است. آن چه هست هر ایرانی میهن پرست و با ایمان باید برای حفظ استقلال، وحدت و مذهب عزیز تشیع، خدای باری تعالی را سپاس و ستایش کند، زیرا مشیت او وجود امام هشتم شیعیان حضرت امام رضا^(ع) در این کشور مایه‌ی نجات و بقای آن شده است.

فصل ششم

۱ - قیام سعادت

"حسین مکی" در کتاب خود "زندگانی سیاسی احمد شاه، به نقل از کتاب "آرزو" درباره‌ی قیام شیخ خزعل که به نام "قیام سعادت" در تاریخ شهرت دارد، می‌نویسد:

«.. بعد از آن که احمد شاه رئیس دولت را عزل کرد و مجلس دولت تحت تأثیر فشار به او رأی اعتماد داد، شیخ خزعل در خوزستان با کمک قبایل بختیاری و بویراحمدی اعلام مخالفت کرد و "قیام سعادت" بر پا شد. این قیام با این که خوب آماده شده بود، به علل زیر به عدم موفقیت منتهی شد.^(۱) علل شکست این قیام را چنین توجیه کرده‌اند:

۱- اصولاً خزعل بدنام و ستمکار بود، چنان که گفتیم این شخص برادر خود را کشته، و جانشین او شده، و برای جمع آوری پول از هیچ فکری فروگذاری نکرده بود. طبیعتاً هیچ آزادی خواهی نمی‌توانست با او موافقت کند، و از این روکسانی که با حکومت زور مخالفت داشتند، برای خود ننگ دانستند که دفاع از آزادی را در پیشرفت خزعل بدانند.

۲- در این قیام سعادت، جمعی از خوانین بختیاری شرکت داشتند که به استثنای چند نفر از آن‌ها بقیه خوشنام نبودند، و آزادی خواهان نگران بودند، مباداً دنباله‌ی این قیام به تجزیه‌ی قسمتی از ایران منتهی شود و عملاً با این نهضت موافقت نشد.

۳- به همین منظور از تهران نماینده‌ای ویژه به پاریس فرستاده شد که نظر احمد شاه را در این باب استعلام نماید و منظور قلیبی آزادی خواهان را به اطلاع شاه برساند.

"قیام سعادت" در حقیقت برای از بین بردن خزعل طرح شده بود، زیرا او به کمک عده‌ای از رؤسا و خوانین بختیاری، بویراحمدی و عده‌ای از رؤسای عشاير عرب خوزستان، بدواناً به تحریک انگلیسی‌ها بر علیه حکومت مرکزی و سردار سپه قیام کرد و از احمد شاه دعوت کرد که از راه (محمره) به ایران بازگردد، ولی چون احمدشاه از جریان این سیاست آگاه بود و قسمتی از ایران را در مخاطره دید، نه تنها به قیام خزعل روی خوشی نشان نداد، بلکه برای آن که استقلال تمام ایران را حفظ کند و قسمتی از ایران تجزیه و مستقل نگردد، حاضر شد حتاً از سلطنت هم صرف نظر کند. اماً از حدود و ثغور ایران چیزی کاسته نشود.^(۱)

این عمل خزعل موجب شد تا دولت روسیه به کمک رضاخان، که منصب انگلیس بود، بشتا بد. و حتاً محرمانه برای او اسلحه بفرستد. از سوی دیگر انگلیس او را بباب المصالحه قرار داده و با همان سیاستی که او را به قیام تشویق و تحریک کرده بود، به او دستور داد که تسليم سردار

۱- پورکاظم، کاظم. نقش عشاير عرب در جهاد عليه استعمار. ص ۶۱

سپه بشود. سرانجام کار خزعل چنین شد که:
 «... و بعد ذالک سخطة علیه دولة ایران... فانتزعة منه الامارة فى نیسان
 سنة ۱۹۲۵، و اعتقلته السلطة فى طهران، بقى فى الحجر الا أن توفى فى
 ۲۶ مایس سنّة ۱۹۳۶ م و دفن فى النجف الاشرف». (۱)

۲- دیدگاه‌های نویسنده‌گان دربارهٔ شیخ خزعل

المانع "نویسنده کتاب "مسیرة" پس از یادآوری فام پدر و مادر، اصل و نسب و تاریخ تولد شیخ خزعل می‌نویسد که پدر او استادی برای تعلیم و تربیت او از نجف اشرف حاضر کرد و آنان خواندن و نوشتن، علم اصول، دین، صرف و نحو آموختند. بنا به این نوشه خزعل بسیار باهوش و استعداد بوده و مورد تقدیر استادی و مدرسین قرار می‌گرفت. در فراگیری دروس به تدریج پیش رفت می‌کرد و علوم دینی، ادبی و لغت را آموخت و شاعر و خطیبی شد. هم چنین فارسی و انگلیسی را فراگرفت و در این دو زبان به آسانی گفت و گو می‌کرد. در صحبت‌های خود از امثال و حکم و آیات قرآن مجید کمک می‌گرفت و بدانها استدلال می‌کرد. (۲)

مُلَّا عبود خالدی دربارهٔ شیخ خزعل می‌نویسد:

«و اما شیخ خزعل، علماء و فقهاء را دوست داشت و به اقامه‌ی مجالس سوگواری امام حسین (ع) در همه جا سفارش می‌کرد و در روزهای هفتم و دهم محرم شخصاً به سوگواران خدمت تقدیم می‌نمود و آب و قهقهه را خود به عزاداران می‌داد و به هیچ کس اجازه نمی‌داد تا به او یاری دهد.

۱ - العزاوى، عباس. عشائر العراق، ۴/۱۸۲.

۲ - المانع، جابر جلیل، مسیرة، ۱/۲۵۱.

درباره‌ی بخشش‌های او تکریم از خاندان سید جمال‌الدین، محمد ابوتاوه و سید عدنان باید نام برد.

بنا به نسخه‌ی خطی تاریخ محبسن چنین آمده است که وقتی مردی در عراق نسبت به مقام مقدس حضرت فاطمه (س) بدگویی کرده بود، خزعل گفته بود که هر کس سر این مرد را نزد من بیاورد، جایزه‌ای به مبلغ پانصد رپیه دریافت خواهد نمود. این تفکر او ممکن است دوستداران خاندان اهل بیت نبوت و طهارت بود.^(۱)

یکی از نویسندهای بر عکس دیدگاه دو نویسنده‌ی فوق الذکر می‌نویسد:

.. اما در مورد "ماسونی" بودن او تاکید شده حتّا در باشگاهی که توسط "یوسف الحاج" لبنانی الاصل و مؤسس باشگاه ماسونی‌ها در خرّمشهر اداره می‌شد، عضویت داشت. هم چنین "امیر محمد علی" استاد بزرگ مصری و رئیس باشگاه ماسونی‌ها در خرّمشهر از یاران نزدیک خزعل بودند. از چهره‌های معروف فراماسونری که در دوره‌ی زمامداری شیخ خزعل مرتبأ به بصره می‌آمد و ملاقات‌هایی با شیخ داشت، نویسنده مصری به نام "افندی المشعلانی" بود که در ماهنامه‌ی "الهلال" مصر مقالاتی می‌نوشت. شیخ خزعل در شرابخواری و مسایل جنسی افراط می‌کرد و گویا بیش از ۶۰ همسر داشته، فئودال و مالکی بزرگ و دارای غلامان و کنیزان بسیار بود، که این صفات نکوهیده از جمله‌ی نقاط ضعف او در مسایل سیاسی بوده است^(۲).

کسری درباره‌ی یاری خزعل به انگلیسیان علیه مسلمانان در جنگ

۱ - الخالدي، ملا عبود، سیرة قبائل عرب ایران، ۱۸۴-۱۸۵/۲.

۲ - سیادت، موسی، تاریخ جغرافیایی...، ص ۶۲.

جهانی اول می نویسد :

در این لشکرکشی‌ها شیخ خزعل خان هم دست انگلیسیان بود و با ان که دولت ایران از جنگ برکنار بوده و این برکناری خود را به همدی دولت‌ها اعلام کرده بود، شیخ خود سرانه به انگلستان پیوسته، با ترکان دشمنی می نمود.

دکتر علی وردی پس از یادآوری تلگراف‌های علمای نجف اشرف به شیخ خزعل و تشویق او به جهاد، و نیز فتوای آیت‌الله یزدی توسط او می نویسد: «خزعل گذشته از عدم توجه به تلگراف‌های مذکور، به اوامر شیخ عبدالکریم جزایری (رض) که ظاهراً خودش از مقلدین او بود و با او رابطه‌ی مستحکمی داشت، توجهی نکرد. او از این کار عذر خواست و رابطه‌ی خود را با انگلیس، که دلیل عدم قیام او علیه آن‌ها شده بود، شرح داد. علامه‌ی جزایری از این روش خزعل به شدت متأثر شد و رابطه‌ی خود را با او قطع کرد. گویا خزعل پس از پایان جنگ کوشیده بود تا روابط خود را با آیت‌الله جزایری را مجدداً برقرار کند، ولی آیت‌الله جزایری به او پاسخ داده بود که: «اسلام میان من و تو فاصله انداخت».^(۱)

اگر نوشه‌های نویسنده‌گان و نیز گفته‌های سالمدان معاصر خزعل را مورد کاوش و تحقیق قرار داده و درباره‌ی شیخ خزعل، اخلاق، دین، سیاست و... او داوری و قضاؤت کنیم، باید گفت که همان طوری که نظرات نویسنده‌گان فوق الذکر نشان داد، داوری‌های دوگانه‌ای اران، می دهند. در حقیقت پی می بریم که وی مانند هر کس دیگری، به ویژه

کسانی که مسئولیت‌ها و مقام‌های بالاتر دارند صفات نیک و نکوهیده داشته است. رفتار و کردار او نسبت به همه‌ی مردم یکسان نبود، بلکه با توجه به منافع و خواسته‌ها و نیز موافقان و مخالفانش، اعمال می‌شد. در مقابل مردم نیز چنین می‌اندیشند، یعنی آن‌ها هم، سود و زیان مادی و معنوی خود و خویشاوندانشان را مدد نظر دارند. آن‌چه مورد توافق هر دو گروه قرار دارد این که خزعل در تمام اعمال و افعال یک چیز یا یک موضوع را که از دیدگاه وی بسیار مهم است و آنکه اش را تعیین می‌کند و آن کوشش برای به دست آوردن استقلال امارت خود می‌باشد.

خزعل با استفاده از اوضاع نابسامان ایران در آن زمان می‌کوشید تا به ظاهر خود را تابع حکومت مرکزی معرفی کند و به این طریق از مقابله و رویارویی با مسئولین ایرانی برکنار بماند، اما در عین حال حکام ایرانی خوزستان را تابع خود نماید و به مردم خوزستان وانمود نماید که بالاتر از او کسی نیست. در حقیقت هم چنین بود، زیرا در دوره‌ی پادشاهان قاجار نه تنها مردم خوزستان به خزعل فروخته شده‌اند، بلکه ایران و ایرانی نیز به مطامع خارجی تحويل داده‌اند. دادن امتیازات گوناگون به قدرت‌های آن زمان و بستن قراردادهای استعماری گوناگون که بعضی از آن‌ها را قبلاً در این کتاب اشاره شد، این مضامین و مفاهیم را نشان می‌دهد.

بسیاری از کسانی که برای عدم تجزیه‌ی خوزستان از مام میهند ناراحتند و از دیدگاه آن‌ها عدم همراهی سران قبایل بزرگ مانند بنوکعب، بنوطرف، باویه، خزرج، بنولام و نظایر آن‌ها را مقصراً می‌دانند، و بدرفتاری خزعل نسبت به آن‌ها را جایز می‌شمارند، زیرا به قول ایشان چنین کسانی موجبات شکست اهداف خزعل شده‌اند.

در مقابل گروه دیگر در این اندیشه با خزعل مخالفت کرده‌اند که اولاً

ایران را مملکت شیعیان حضرت علی می‌دانند. از دیدگاه آن‌ها تجزیه‌ی این مملکت مایه‌ی شکست تشیع علوی و نارضایی خدا می‌گردد. لذا در این راه فقط یک راه در پیش دارند، و آن دفاع از استقلال ایران غزیز و خواست و مشیت الهی است. در این صورت راهی جز مخالفت با سیاست خزععل که تا آمدن رضاخان، انگلستان حامی آن بود، نداشتند. به این جهت تصمیم گرفتند که به شیخ خزععل مالیات ندهنند. خزععل نیز برای ناچارکردن سران قبایل به تأییده‌ی مالیات آن‌ها را یا به حیله و نیرنگ دستگیر و زندان نموده و یا به جنگ علیه ایشان اقدام کرده است.

ضعف و ناتوانی دولت قاجار در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه، محمد علی شاه و احمد شاه و باز شدن دست شیخ خزععل برای دخالت در امور خوزستان، جوی خلق کرده بود تا او برای ایجاد امارت مستقل عمل کند، و به سرکوب مخالفان و نابود کردن آنان بپردازد. کسری می‌نویسد:

«از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ این حال پایدار بود که اگر چه گاهی کسی را به نام "حکمران خوزستان" از تهران روانه می‌ساختند، ولی خود سر رشته همه کارها در دست گماشتگان انگلیس و شیخ خزععل و کسان او بود. کنسول چه در شوستر و چه در دزفول دارای همه گونه اختیار و توانایی بود و بر عشاير بیرون نیز فرمان می‌راند. در کارهای عدیله نیز نخست باید شکایت به کنسول بشود و او برای رسیدگی به عدیله بفرستد». (۱)

شیخ خزععل تصرفاتی در خوزستان به عمل می‌آورد که نشان می‌دهد

۱ - کسری، احمد. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲۲.

او تابع ایران نیست و مانند رئیس یک کشور مستقل است. البته انگلیسی‌ها هم در این مورد باری می‌دادند. آقای ابراهیم صفائی می‌نویسد: «خزعل در خوزستان حالت نیمه استقلال داشت و از سوی سیاست انگلیس حمایت می‌شد چنان که کنسول انگلیس در خرمشهر، بدون اطلاع وزارت امور خارجه و دولت ایران و تنها با موافقت خزعل تعیین و اعزام می‌گردد. گمرک خرمشهر توسط وزیر نظر مأمورین خزعل بود و هنگامی که در سال ۱۲۷۹ خ درآمد گمرک ایران (به جز گمرک خلیج فارس) در رهن وام مظفر الدین شاه از بانک استقراضی روس درآمد، بر اثر اعتراض "سراسپرینگ رایس" وزیر مختار انگلیس درآمد گمرک خرمشهر که در اختیار خزعل بود، از رهن بانک استقراضی روس مستثنی گردید». در سال ۱۲۸۶ شعبه‌ی بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس با موافقت خزعل و "براکلی هورات" کنسول انگلیس در خرمشهر گشوده شد.^(۱)

۱ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی، ص ۳۱.



احمد شاه قاجار در هنگام جلوس به سلطنت، ۱۳۲۷ هـ ق

۳- روابط شیخ خزعل و انگلیس

انگلستان برای تأمین منافع خود در خوزستان و به ویژه نفت، از شیخ خزعل که یگانه شیخ مقندر این استان به شمار می‌آید حمایت می‌کرد و خواسته‌های او را تأمین می‌نمود. یکی از پیران و معمرین در خرّ شهر تعریف کرد که وقتی کنسولگری انگلیس در این شهر با موافقت خزعل ساخته شد، از شیخ جهت افتتاح آن دعوت گردند. او فرزند خود را که شیخ عبدالحمید نام داشت به جای خود فرستاد. عبدالحمید چون مشاهده کرد انگلیسی‌ها پایه‌ی پرچم انگلیس را بیرون کنسولگری بر پا کرده بودند، اعتراض کرد و از کنسول خواست تا فوراً پایه و پرچم را از جا کنده و بر بالای ساختمان کنسولگری به اهتزاز در بیاورند. این امر نشان می‌دهد که شیخ خزعل با دولت انگلیس به عنوان رئیس یک دولت مستقل رفتار می‌کند.

یک شخص دیگری که خود را از طایفه‌ی البوفرحان می‌دانست در شهر آبادان به نگارنده گفت: همه‌ی کشتی‌های خارجی هنگامی می‌توانستند، در شط العرب به سوی بصره و بر عکس حرکت کنند که هنگام عبور از رو به روی قصر شیخ خزعل در فیلیه به علامت احترام پرچم خود را نیمه افراسته کنند و اگر کشتی جنگی باشد چندین تیر توب شلیک کند.

پس از آغاز بهره برداری از نفت جنوب ایران (خوزستان) در تیر ماه ۱۲۸۸، شرکت نفت برای خریداری و اجاره‌ی زمین‌های مورد نیاز خود با "خزعل" وارد گفت و گو شد و ۶۵۰ جریب (در حدود ۷۰ هکتار از زمین‌های آبادان میان "بریم" و "بوارده" را که به طول دو هزار یارد در کنار شط العرب گسترده بود و هم چنین زمینی را برای ساختن راه از خزعل

اجاره کرد و به ایجاد تأسیسات مورد نیاز خود پرداخت و حفاظت تمام تأسیسات بر عهده‌ی مأموران مسلح خرّاعل گذارده شد و حقوق آن مأموران مسلح توسط شرکت و به وسیله‌ی کنسولگری انگلیس در خرّمشهر از طریق دفتر "خرّاعل" پرداخت می‌شد. زمین پالایشگاه آبادان را هم شرکت نفت از "خرّاعل" خریداری نمود.^(۱)

چون او خود را صاحب کلیه‌ی اراضی واقع در محلی ودهی حوزه‌ی حکمرانی خویش می‌دانست، و حتّا کسانی که در اهواز قصد ساختن خانه یامغازه یا مسافرخانه داشتند، زمین مورد نیاز خود را باید از "خرّاعل" می‌خریدند. با آغاز کار شرکت نفت، روابط "خرّاعل" با انگلستان گستردۀ تر شد تا جایی که امتیازها و نشان‌های عالی از جمله نشان "سن‌میشل" و "سن‌ت ژرژ" گرفت و دولت انگلستان با او قرارداد امضاء کرد و حمایت از او را متعهد شد.

"خرّاعل" در جنگ اول جهانی، در منطقه‌ی حکمرانی خود حافظ منافع بریتانیا بود، و از این رو پس از پایان جنگ دولت انگلستان برای جبران خساراتی که خرّاعل در این راه متهم شده بود، از دولت ایران خواست کلیه‌ی املاک "خرّاعل" را تا پنج سال از مالیات معاف دارد و پس از پنج سال، تا پنج سال دیگر نصف مالیات را به او تخفیف دهد، دولت انگلستان همین معافیت مالیاتی را برای املاک خرّاعل در بصره و کویت خواستار شد.^(۲)

پیش از این هنگامی که کویت با حمایت انگلستان خود را از زیر نفوذ

۱ - صفائی، ابراهیم. اشتباه بزرگ (ملی شدن نفت)، انتشارت کتابسرای ایران (۱۳۷۱) صص ۱۶-۱۷.

۲ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه‌ی سپهبد زاهدی. ص ۳۳.

حکومت عثمانی بیرون می‌کشید، "خرعل" با "شیخ مبارک" امیر کویت همراهی کرد و بعد یکی از دختران شیخ کویت را نیز به همسری برگزید. پس از پایان جنگ اول و تجزیه امپراتوری عثمانی، هنگامی که با حمایت انگلیس "ملک فیصل" - فرزند سلطان حسین پادشاه برکنار شده‌ی حجاز به پادشاهی عراق و "ملک عبدالله" برادر فیصل - به پادشاهی اردن (دوکشور جدا شده از امپراتوری عثمانی) انتخاب شدند، "خرعل" که خود را از هر حیث برتر از آن دو می‌دانست و ثروت و درآمد فراوان و نیروی کافی در اختیار داشت به فکر استقلال کامل خوزستان افتاد. در دی ماه ۱۲۹۹ بودجه‌ی توقف نیروی انگلیس در ایران از سوی پارلمان آن کشور قطع شد، و این نیرو دستور یافت هر چه زودتر ایران را ترک کند "نورمن" وزیر مختار انگلیس از سوی آن دولت به "احمد شاه" گفت: ما می‌خواهیم نیروهای خود را از ایران خارج کنیم و به حمایت خود از ایران پایان دهیم و ایران را به حال خود رها سازیم^(۱).

خروج انگلیس در حالی بود که نیروی بلشویزم ظاهراً به رهبری میرزا کوچک خان بر سراسر گیلان سلطه‌ی خشونت بار خود را گسترد و تشکیل جمهوری شورایی ایران را اعلام کرده و در اندیشه‌ی تسخیر تهران بود و تنها حضور نیروی انگلیس در منجیل و قزوین مانع پیشروی آن‌ها می‌شد.

«سرپرسی کاکس»، وزیر مختار پیشین انگلیس در ایران - بعداً نماینده‌ی فوق العاده انگلیس در بغداد شد - به وزارت خارجه‌ی آن کشور پیشنهاد کرد؛ در صورت سقوط تهران و چیرگی بلشویزم بر ایران

۱ - صفایی، ابراهیم. همان کتاب و صفحه.

"شیخ خزعل" و والی پشتکوه و رؤسای بختیاری، پیمان اتحاد امضاء کنند و به آنها اجازه داده شود استقلال خود را اعلام دارند. "آرنولدولیسن" مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران نیز همین نظریه را عرضه کرد.^(۱)

در چنان بحران و وحشتی که همه را تهدید می‌کرد "احمد شاه" در اندیشه‌ی ترک ایران بود و خانواده‌های نیروپایی هم ^{بتوانند} اثر همین نگرانی در صدد ترک تهران بودند، اما پیش از آن که نیروی انگلیس ایران را ترک کند، در بهمن ماه ۱۲۹۹، برای جلوگیری از سلطه‌ی کمونیزم و سقوط تهران، نقشه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میان "ژنرال آیرونسايد" فرماندهی نیروی انگلیس در قزوین و "رضاخان" فرمانده نیروی قزاق متمرکز در روستای "آق بابا"ی قزوین که "آیرونسايد" بر آن نظارت داشت، و نیز میان "رضاخان" و "سید ضیاء الدین طباطبائی" (مدیر روزنامه‌ی رعد) که با بعضی از مقام‌های سفارت انگلیس ارتباط داشت، طرح شده بود، سید ضیاء الدین می‌دانست که در صورت سلطه کمونیزم بر ایران، انگلستان استقلال خوزستان را که یکی از مهم‌ترین منابع اقتصادی کشور بود، با پادشاهی خزعل خواهد شناخت، "سید ضیاء" که از نگرانی شدید احمدشاه آگاه بود به وسیله‌ی "معین‌الملک" "ریس دفتر احمدشاه" پیشنهاد کرد پانصد نفر از نیروی قزاق متمرکز در "آق بابا"ی قزوین را برای ملازمت خود به تهران فراخواند.^(۲)

۱ - لورن، سرپرسی. شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۶۰.

۲ - ولایتی، دکتر علی اکبر. تاریخ روابط خارجی ایران در دوران اول مشروطه، صص ۹۳-۹۲

۴- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

پس از خروج ژنرال "آیرون‌ساید" و نیروی انگلیس از ایران و بازگشت آن‌ها از راه عراق، احمدشاه دستور داد که پانصد نفر از نیروهای قزاق برای ملازمت به تهران بیایند، ولی رضاخان با ۲۵۰۰ نفر نیروی خود به سوی پایتخت حرکت کرد و با سید ضیاء الدین که در راه کرج به استقبال او رفته بود، همراه میرپنج احمد آفاخان و سرتیپ مرتضی خان و بدون برخورد با نیروی پلیس و ژندارم - جز دو برخورد جزئی در دو کلانتری تمام مراکز حساس شهر در اختیار نیروی قزاق قرار گرفت و با سرعت و آرامی کودتا روی داد.

روز سوم اسفند "رضاخان" اعلامیه‌ی معروف به "حکم میگنم" را در تهران منتشر کرد و دو روز دیگر از سوی "احمد شاه"، "سید ضیاء الدین" به نخست وزیری و "رضاخان" با لقب "سردار سپه" به وزارت جنگ منصوب شدند و گروهی از رجال موقتاً بازداشت گردیدند و نیروی زیر فرمان وزیر جنگ بر تمام پایتخت مستولی گردید و "کلنل کاظم خان سیّاح" فرماندار نظامی تهران شد. سید ضیاء الدین نیز در روز پنجم اسفند ماه با انتشار بیانیه‌ای برنامه‌ی دولت خود را اعلام داشت و اشرفیت و مفت خواری را محکوم کرد.^(۱)

"رضاخان" در سال ۱۳۰۲ ریاست کل قوا را به عهده گرفت و در سال ۱۳۰۳ به نخست وزیری رسید و در نتیجه‌ی فعالیت‌ها و اصلاحات و نیز به دلیل ایجاد امنیت در کشور، دوازدهم آبان سال ۱۳۰۴ شمسی مجلس مؤسسان ایران پس از خلع رسمی قاجاریه، سلطنت ایران را به او واگذار

کرد. قانون اساسی اصلاح شد و ولایت عهدی به عهده‌ی محمد رضا پسر بزرگ رضاخان محوّل گردید. بعد از رضاخان که در سوّم شهریور ۱۳۲۰ هنگام تجاوز روس و انگلیس مجبور به استعفا شد و به اجبار به جزیره‌ی موریس تبعید گردید.^(۱)

پس از کناره‌گیری مشیرالدّوله، سرانجام احمد شاه فتح الله خان سپه‌دار رشتی (سردار منصور) به نخست‌وزری برگزینده‌ی ولی او پس از سه ماه کناره‌گرفت و پنج روز پیش از کودتای سوّم اسفند بار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد و دولت او با ۷ وزیر به احمد شاه معرفی گردید.^(۲)

مقارن این احوال، بازار امپریالیسم در انگلستان روز به روز از رونق می‌افتد و قرارداد ۱۹۱۹. وثوق الدّوله با انگلیسی‌ها نیز با مخالفت شدید مردم ایران مواجه شد و بالآخره به اجرا در نیامد. پیش بینی می‌شد که نمایندگان مجلس آینده هم قرار داد مذکور را تصویب نکنند از این روز انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند ترتیبی اتخاذ کنند که سیاست استعماری آنان در ایران - که نفت داشت کما کان برقرار باشد. بنابراین، برای رسیدن به هدف خود باید حکومت جدید و مقتدری در ایران روی کار می‌آوردند تا خواسته‌های آنان را تأمین کند.^(۳)

انگلیسی‌ها به دنبال کسی می‌گشتند که در ایران کودتا کند، از آن جا که کودتا نیاز به دو عامل سیاسی و نظامی داشت، رضاخان میرپنج سواد کوهی را به عنوان عامل نظامی کودتا، و سید ضیاء الدّین طباطبائی را نیز

۱ - اصفهانی، عمادالدّین حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص ۱۱۲۴.

۲ - شمیم، علی اصغر، ایران در دوران سلطنت قاجار، ص ۵۰۰.

۳ - مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجار، ۱۹۶/۳.

برای نخست وزیری در نظر گرفتند.^(۱)

پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، شیخ خزعل در خوزستان، عملأً رابطه‌ی خود را با دولت مرکزی قطع کرده و با انگلیسی‌ها قرارداد بسته، و تحت حمایت آن کشور قرار گرفته بود.



۱ - مستوفی، عبدالله، همان. صص ۲۰۰ و ۲۰۶.

۵- تسليم خزعل و پایان مسأله خوزستان

اهمیت خوزستان به لحاظ داشتن منابع عظیم نفتی و حضور شرکت نفت انگلیس و ایران معلوم است، انگلستان می‌خواست به هر حال تسلط خود را بر خوزستان کماکان حفظ نماید. از قرارداد ۱۹۱۹ م، مأیوس شده بود و دیگر نمی‌توانست برای منافع خود به افرادی مثل شیخ خزعل متکی باشد. شرایط تغییرکرده بود و می‌بایست انگلستان ولو برای فریب شوروی راه جدیدی را بپماید. این رسم استعمارکهن انگلیس بود که با حفظ هدف اصلی خود را با شرایط جدید وفق دهد و در این تغییر جهت‌ها انگلستان غالباً خدمتگزاران قدیم را فدای تازه واردین می‌نمود تا موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم نماید و از حمایت عوامل آبرو باخته صدمه‌ای نبیند. در جریان حوادث مربوط به خوزستان و قیام شیخ خزعل در مقابل رضاخان و سپس تسليم او چنین وضعی پیش آمد. شیخ خزعل از اوج قدرت به زیرکشیده شد و همه‌ی عوامل اعتبار را از دست داد و رضاخان آخرین پله‌ی نرdban ترقی را پشت سر گذاشت و موقعیت برای سقوط احمد شاه از هر جهت فراهم گردید^(۱).

در سال ۱۳۰۳ ه. ش بین سردار اقدس (شیخ خزعل) و برخی از سران بختیاری و والی پشتکوه، همان طور که قبل‌گفته شد، اتحادی به حمایت از احمد شاه قاجار منعقد شد. در تابستان ۱۳۰۳ ه. ش از طرف شیخ خزعل و جمعی از سران بختیاری و والی پشتکوه، تلکراف‌هایی منبی بر قیام رضاخان بر ضد قانون اساسی و مخالفت با شاه مشروطه و

۱ - مدنی، دکتر سید جلال الدین، تاریخ سیاسی، معاصر ایران، صفحه ۲۰۸ تا ۲۰۹.

غیره به اصفهان و بعضی از شهرها ارسال شد. تلگرافی نیز حاکی از ضدیت با سردار سپه و لزوم خلع او و حمایت از احمد شاه به مجلس مخابره شد.^(۱)

تا یمز لندن در شماره‌ی ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴ م. (۲۶ مهر ۱۳۰۳ ه. ش)

خودگزارش داد:

شیخ خزعل علیه حکومت تهران بخصوص برضد رضا خان قیام نمود؛ به سفارت‌های خارجی و مجلس پیام‌هایی فرستاد و سیاست سردار سپه را مورد حمله قرار داد و او را یک نفر غاصب و غارتگر کشور نامید. در خاتمه تهدید نمود چنان چه تغییراتی در اوضاع ندهند، شاه را خواهد خواست.

از مکاتبات خزعل با ولی‌عهد و اقلیت مجلس این تلاش معلوم است. نامه‌ای در بیست و ششم میزان ۱۳۰۳ ه. ش، رؤسای قبایل منطقه به شیخ جعفر آل راضی می‌نویسنند و در آن تصریح می‌نمایند: «...ما همگی اتباع ریس معظم خود شیخ خزعل و همه رعیت دولت ایرانیم... به وسیله‌ی شما مقاصد مشروع خودمان را به مجلس ملی عرضه می‌داریم. ما با کمال صراحةً منظور بزرگ و غایی خود را از مجلس خواهانیم، یعنی مصراً تقاضاً داریم شاهنشاه معظم مشروطه ایران احمد شاه به مملکت خود برگردد... اگر حاجت ما برآورده نشود تصمیم قطعی داریم که به وسیله‌ی شمشیر مقصود مقدس خود را به چنگ آوریم...»^(۲)

«شیخ خزعل» هم چنان خود را "امیر" مستقل عربستان (خوزستان) می‌دانست و مطبوعات کشورهای عربی و به ویژه عراق و کویت از او با

۱ - بهار، ملک الشعرا، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۱۴۷/۳-۱۴۶.

۲ - مدنی، دکتر سید جلال الدین، پیشین، پاورقی ۲، ص ۲۱۰.

همین عنوان نام می‌بردند. هنگامی که حکومت ایران به سرعت مرکزیت یافت، با آن که مقام‌های سیاسی انگلیس از سال‌های پیش برای حفظ موقعیت "خزععل" قراردادهای محترمانه با او امضا کرده بودند، "خزععل" بر موقعیت خود بیمنانک بود و پیام‌ها و نامه‌هایی برای اطمینان از حمایت دولت انگلستان میان او و مقامات انگلیسی مبادله می‌شد، اینکه به یک نامه "خزععل" که در این زمینه به "کاپیتان والیس" کنسول انگلیس در خرمشهر نوشته بود نظری می‌افکنیم:

۱۷ ذی حجه ۱۳۴۰.^(۱)

خدمت جناب جلالت مآب اجل دوست محترم "کاپیتان والیس" کنسول دولت فخیمه انگلیس دام اقباله.

با کمال احترام زحمت می‌دهد، راجع به دو فقره پیغام تلگرافی که در این چند روز، از طرف حضرت مستطاب اجل اکرم افخم "سرپررسی لورین" وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس مقیم تهران و جناب جلالت مآب اجل "مستر فیتزباتریک" کنسول اهواز که به تهران مسافرت نموده ابلاغ داشته‌اید که توجه و مرحمت در حق این دوستدار دارند و در امور این دوستدار غفلت نمی‌فرمایند، کمال امتحان حاصل ساخته مخصوصاً خواهش می‌کنم مراتب تشکر صمیمانه‌ی بنده را خدمت حضرت معظم الیهما تقدیم بدارید، مسلم است با عالم موذت و ارادتی که خدمتتان دارم، غیر از این متوقع نیستم که همیشه نظر لطف خود را در حق ارادتمند رعایت داشته و در امور راجع به دوستدار کاملاً مساعدت و مراقبت به عمل بیاورند، ضمیر منیر عالی بهترین گواه است که این

اخلاص شعار پس از تفضلات خداوندی به التفات و توجهات اولیای دولت قوی شوکت بریتانیای کبیر مستظهر و امیداوار هستم. در خاتمه ادعیه‌ی خالصانه و احترامات فائقه خود را تجدید می‌دارد. ایام عرّت و اقبال مستدام باد. امضا: خزعل جابر - مهر - خزعل. "خزعل" با همه‌ی اطمینانی که از حمایت انگلیس داشت بر موقعیت خود بیناک بود، او برای جلب رضایت سردار سپه، در مهرماه ۱۳۰۲^{نامه‌ای} به اونوشت و دو زره پوش انگلیسی را که به ده هزار پوند خریداری کرده بود، برای ارتش نوبنیاد ایران تقدیم کرد.^(۱)

نقشه‌ی جنگی سردار سپه چنان بود که از سه طرف خوزستان را محاصره کند و برای اجرای آن چنین عمل نماید:

۱- نخست لشکر غرب را از کوههای لرستان بگذراند و به سوی دزفول و اهواز بفرستد.

۲- لشکر جنوب را از اصفهان حرکت دهد و از طریق کوهستان بختیاری عازم رامهرمز شود.

۳- لشکر آذربایجان از راه کردستان و کرمانشاهان به پشتکوه برساند و والی آن جا را غافلگیر کند و او را از کمک به خزعل باز دارد.

سردار سپه از اصفهان به شیراز رفت. در آن جا دو تلگراف به او رسید. یکی از فضل الله خان زاهدی، فرماندهی تیپ خوزستان که پیشرفت سریع ستون اعزامی وعقب نشینی قوای خزعل را خبر می‌داد؛ دیگری از سوی شیخ خزعل که از گذشته اظهار پشیمانی کرده بود. رضاخان در پاسخ شیخ خزعل چنین مخابره کرد:

۱- صفائیی، ابراهیم. زندگینامه سپهدار زاهدی. صص ۳۵-۳۶.

«آقای سردار اقدس، معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم، به شرط
تسلیم قطعی».

خزعل به دلیل اطاعت و علاوه‌ای که به سلطنت احمد شاه داشت وسایلی را تدارک می‌دید تا از پیشرفت سریع رضاخان جلوگیری کند و شاه را به کشور بازگرداند، غافل از این که راهی را که در پیش گرفته سراشیب سقوط است؛ زیرا سیاستی ^{نما}^{www.tabarestan.info} او در آن مقطع تاریخ حامی خود می‌داند در باطن از رقبی حمایت می‌نماید ^{خزعل} مقدمات قیام سعادت را فراهم می‌سازد و به راه‌های گوناگون ^{کوشش} دارد که با احمدشاه تماس برقرار کند. از سفرنامه‌ی خوزستان چنین فهمیده می‌شود که نمایندگان انگلیس در همه‌ی صحنه‌ها حضور داشتند و طرف مذاکره‌اند. اما نویسنده کتاب خواسته است موضوع را به سود رضاخان بچرخاند و او را شخصیتی که ضد بیگانه است نشان دهد. از حرکت رضاخان تا تسلیم خزعل و بازگشت "سردار سپه" کمتر از یک ماه طول کشید، ولی این حادثه را به صورت یک حادثه‌ی تاریخی در آوردند و برای تبلیغات ترتیبات ویژه‌ای برای استقبال تدارک نمودند و جراید طرفدار هم به او لقب "فاتح خوزستان" دادند.^(۱)

شیخ خزعل هنگامی که متوجه شد از انگلیسی‌ها کاری برای او ساخته نیست، شدیداً احساس ضعف و ناتوانی کرد و تلگراف دیگری برای رضاخان به زیدون مخابره کرد که: «برای هدایت راه، یکی از فدوی زادگان را به حضور مبارک می‌فرستم، که برای تعیین تشریفات از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنماید».

شیخ عبدالکریم، فرزند شیخ خزعل، در ده مَلَّا به حضور رضاخان رسید و ضمن اظهار اطاعت، نامه‌ای از پدرش تسلیم کرد که در آن گفته شده بود که چون به علت بیماری قادر به حرکت نیست، در خرمشهر اجازه‌ی شرفیابی می‌خواهد. اما رضاخان از او خواست تا باکشتن به اهواز بباید. لذا خزعل در اهواز به حضور رضاخان رسید و اطاعت خود را اعلام داشت.

بدین ترتیب غائله‌ی خزعل به شکلی که اشگلپسی‌ها می‌خواستند پایان یافت و رضاخان پس از زیارت عتبات عالیات عصعر روز پنج شنبه ۱۱ جدی ۱۳۰۳ ه. ش وارد تهران شد. در این سفر شیخ عبدالکریم پسر شیخ خزعل نیز همراه سردار سپه بود^(۱)

۱ - افشار سیستانی، ایرج. خوزستان و تمدن دیرینه‌ی آن. ص ۲۷۴.

فصل هفتم

۱- چگونگی دستگیری، تبعید و قتل شیخ خزعل

رضاخان پیش از بازگشت به تهران، فضل الله خان زاهدی را به ولایت خوزستان تعیین کرد. شیخ خزعل و پسرانش در فیلیه‌ی خرمشهر باقی ماندند و به اهواز رفت و آمد می‌کردند. شیخ خزعل کوشش داشت تا با زاهدی جور دربیايد و نظر او را به خود جلب کند و بدین طریق بار دیگر مانند گذشته بر سر ریاست خود باقی بماند.

در ۲۹ فروردین ۱۳۰۴ ه. ش، سرتیپ فضل الله خان زاهدی شام را میهمان شیخ خزعل در کشتی اش بود. در همان شب یک قایق توپ دار ایرانی به نام "خوزستان" در کنار کشتی شیخ لنگر انداخت. شیخ و پسرش عبدالحمید (سردار اجل) را دستگیر کردند و به اهواز بردنده از آن جا به تهران اعزام کردند.^(۱)

یکی از شاعران پارسی گوی درباره‌ی دستگیری خزعل چنین سرود:

صبا به خزعل، کفتار لیره پرست
بگو بنازم شستی که دست و پای تو بست

اگر که نام تو شد نیست، هیچ باک مدار
که نیستی است سرانجام هر چه هستی هست
شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد
به باد رفت و از آن خواجه هیچ طرفی نبست
مگر حکایت نمرود و تخت نشینیدی

صعود کرد ^{و همان}، ولی ^{و همان} خاک نشست...^(۱)

آن طور که برای همه معلوم است امارت "پهلوکاسب" و حکومت آنها
با دستگیری "شیخ خزعل" در شب دوشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۴۳ ه. ق
مطابق ۱۸ نیسان ۱۹۲۵ م پایان یافت وی تا سال کشته شدن که سال
۱۹۳۶ م. بود، در تهران باقی ماند. برای کسانی که به دست آنها کشته
شد و همگی از نیروی انتظامی و امنیت بودند یک محاکمه‌ی صوری به
عمل آمده و بدین ترتیب پرونده‌ی بزرگترین و قدری ترین امیر که
"محیسن" و خوزستان در تاریخ خود دیده‌اند پایان پذیرفت.^(۲)

۲- عکس العمل انگلستان نسبت به دستگیری خزعل

بنا به منقول از حبل المتبین چنین آمده است:

در پارلمان انگلستان، در جواب سوالی که من باب گرفتاری شیخ
خزعل، شیخ خرمشهر شده بود، "مستر چمبرلین" وزیر امور خارجه اظهار
داشته است که دولت ایران منتهای رعایت و خوش رفتاری را نسبت به
شیخ خزعل ابراز داشته است، و هیچ وقت دولت انگلیس به شیخ
خزعل اطمینان مالی و جانی نداده، و ضرورت هم نبود که پس از آن

۱- افشار سیستانی، ایرج. همان، ۲۷۵-۲۷۶.

۲- المانع، جابر جلیل، مسیره. صص ۲۵۲-۲۵۳.

مناقشاتی که بین دولت ایران و شیخ خزعل در سپتامبر گذشته شده بود، دولت انگلیس هیچ گونه دخالت بنماید.^(۱) مُلَا عبود خالدی علّت روی برگرداندن انگلیسی‌ها از شیخ خزعل و خلع او را اختلافاتی دانسته است که شیخ و آن‌ها با هم داشته‌اند، وی می‌نویسد:

«...کان له علاقة حسنة مع الحكومة الإنجليزية وبعدها اختلف مع تلك الحكومة وهذا الذى سبب خلعه، ثم قام رضاخان بتلك المناوره والقبض على شيخ خزعل بالحيلة، فارسل فضل الله خان الزاهدي كضيف الا خزعل فغدر به وقبض عليه واخفى أمره وارسله الى طهران وسجين حتّى سنة ۱۹۳۶، وارسل الظالم رضاخان جماعة من زبانیه...بقيادة رئيس الشرطة - المختارى - وجمع من رجال الشرطة فخنقوه وضربوه فنى شقيقته بواسطة حديدة، وهذه اسماء القتلة : عباس البختيارى، المقدادى، عباس باورى، عقيلي پور، جمشيدى و حسين على قرشى.^(۲) روايت محمد خان قزويني تقريراً ترجمه‌اي از جملات عربى فوق است:

در شب چهاردهم خرداد ۱۳۱۵ ه. ش. چند نفر از یاران رکن الدین مختاری رئیس شهریانی تهران... به منزل شیخ خزعل در تهران ریخته، آن پیرمرد ۷۵ ساله را خفه کردند. بازماندگان آن مرحوم، جسد او را در امام زاده عبد الله واقع در ده کیلومتری جنوب تهران نزدیک مزار مشهور حضرت عبدالعظیم حسنی به امانت گذاشتند.^(۳)

۱ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی. ص ۴۱۲.

۲ - خالدی، ملا عبود. سیرة ۱۸۵/۲.

۳ - قزوینی، محمد. وفيات معاصرین، یادگار، سال ۳، شماره ۵، عدی ۱۳۲۵، ص ۴۲.

در هنگام دستگیری خزعل "لورن" وزیر مختار انگلیس همراه همسرش "خانم لوئیز" برای تماشای آثار تاریخی تخت جمشید به شیراز رفته بود، وقتی خبر دستگیری "خزعل" را شنید، شتابزده به تهران آمد، به محض ورود به تهران از "چمبرلین" وزیر خارجه انگلیس تلگراف دریافت کرد. که خواسته بود تأسف و نگرانی او را از توقيف "خزعل" به رضاخان اظهار نماید و از هر حیث برای او تأمین بخواهد.

"لورن" در یازدهم اردیبهشت با "سردار سپه" بخست وزیر دیدار کرد و پیش از آن که "خزعل" به تهران برسد از هر بابت برای او تأمین خواست و نیز خواست ترتیبی داده شود تا بر اثر دستگیری وی در منابع و تاسیسات نفتی خوزستان کمترین زیانی متوجه منافع بریتانیا شود.^(۱)

پس از رسیدن خزعل به تهران ۱۳۰۴/۲/۱۸ از سوی نمایندگان سفارت انگلیس مورد استقبال قرار گرفت و در ویلایی که در جعفرآباد شمیران برای او آماده شده بود مسکن گزید "هاوارد" با یک نامه از سوی "لورن" وزیر مختار انگلیس به دیدار خزعل رفت ولی نگهبانان او را راه ندادند، سفارت انگلیس اعتراض کرد و این کار را توهین به دولت بریتانیا تلقی نمود، از آن پس اجازه داده شد وزیر مختار و هر یک از اعضای سفارت هر وقت بخواهند به دیدار او بروند.^(۲)

آن چه نقل شد موضوعاتی است که انسان عاقل را به تدبیر و تفکر و می دارد که استعمار چه سیاستی برای تأمین منابع به عمل می آورد و این سیاست تا چه اندازه ظریف و لطیف است که عوام به عنوان حقیقت تصوّر می کنند. تعجب آور است که قبول کنیم مأموران رضاخان که خود

۱ - لورن، سرپرسی. شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۹۳-۹۴.

۲ - صفائی، ابراهیم. زندگینامه سپهبد زاهدی. ص ۶۸.

منصوب انگلیس است به نماینده‌ی این دولت اجازه‌ی ورود به منزل خزعل ندهد و آن گاه انگلستان این عمل را به عنوان توهین تلقی کند! چرا؟ برای این که مردم ایران را فریب دهنند تا بپذیرند رضاخان مستقل است از یک طرف و در پارلمان انگلیس، وزیر خارجه آن کشور به نمایندگان می‌گوید که هیچ گونه اطمینانی به خزعل نداده‌اند، ولی برای حفظ منافع نفتی خود، به ملاقات او می‌ژهند و چگونه است که لورن در ملاقات با رضاخان از هر بابت برای او تأمین خواست. نکته‌ای که نگارنده در این جا مایل است بگوید این که چقدر ابله است، کسی که به استعمارگران ایمان بیاورد.

۳- چرا شیخ خزعل ناچار به تسلیم شد؟

شیخ خزعل با تکیه بر دولت بریتانیای کبیر و نیز دولت قاجار، عشاير عرب خوزستان را که می‌توانست با محبت و سلوک انسانی از آن‌ها حامیانی جان بر کف بسازد، با روش‌های گوناگون مانند جنگ، اخذ مالیات مضاعف، توهین، حبس و کشتن سران آن‌ها، اتخاذ سیاست حبله برای ایجاد اختلاف میان سرانشان، گرفتن زن اجباری از خاندان‌های شهیر و معروف عرب که چنین کاری را مخالفت با شخصیت خود می‌دانند و ارتکاب جرایم متعدد دیگر علیه رقبای قبیله‌ای خود، به طوری که بسیاری از رؤسای قبایل عرب مانند بنی طرف، مشعشعیان و... ناگریز به جلای وطن شده و به کشور عثمانی و یا به استان‌های دیگر ایران مهاجرت کرده‌اند. شیخ خزعل به دلیل عدم آگاهی از سیاست استعمارگران نتوانست نیاز آینده به هم نزادان عرب خود را تشخیص دهد. لذا تصوّر می‌کرد که اگر آن‌ها را گرسنه نگه دارد می‌تواند برای

همیشه زیر سلطه‌ی خود داشته باشد؛ کسانی که در زمان او می‌زیستند نقل می‌کنند که گفت: «ایرانی را باید گرسنه نگاه داشت تا بر او حکومت کرد» و نیز گفته بود که بنا به ضرب المثل عرب: «جَوْعَ كَلْبِكَ يَتَبعُكَ» یعنی، سگت را گرسنه نگه دار تا به دنبالت بیاید.

با این تفکر و اندیشه متأسفانه موقعیت‌هایی مانند انقلاب مشروطیت، جنگ انگلیس علیه عثمانی^{۵۰} و نظایر آن به وجود آمدند و در آن هنگام مشکلات حکومت مرکزی، قدرتی برای آن باقی نگذاشتند تا به مظلومیت مردم ایران و به ویژه فلاکتی که شیخ خزعل^{۵۱} بمردم عرب خوزستان تحمیل کرده بود، مورد توجه قرار دهد. لهذا دست او (خزعل) برای استثمار مادی و معنوی مردم عرب باز ماند.

کسری درباره‌ی آن مقطع زمانی می‌نویسد:

«شیخ خزعل خان را فرصت خوبی به دست آمد که پایه‌ی کارخود را در خوزستان هر چه استوارتر گرداند. در این زمان مشایخ عرب که زیر دست او نبودند، مانند شیخ [مولا] حویزه، شیخ آل خمیس، شیوخ بنی طرف و دیگران از میان برداشته، عشاير آنان را نیز زیر دست خود گرفت. شاهکارهای شیخ این بود که هر کدام از آن مشایخ که از پرداخت مالیات عشیره‌ی خود در می‌ماند، شیخ از دولت می‌خواست تا مالیات آن عشیره را نیز سرجمع او نماید. دولت نیز که در آن سال‌ها حال پایداری نداشته، سرگرم پیش آمدهای دیگر بود، از آن پیشنهاد خشنود گردیده، بی درنگ اختیار آن عشیره را به وی می‌سپرد. او نیز نخستین کاری که می‌کرد آن بود که آن شیخ عشیره را بیرون کرده یا به زندان می‌سپرد و یکی از بستگان خود را به جای او می‌گذاشت. شیخ خزعل خان به آروزهای خود چندان دلبستگی داشت که در راه آن از خونریزی

هم دریغ نمی‌کرد. مردم خوزستان سیاه کاری‌های بسیار از او در یاد دارند و کسانی را نام می‌برند که او به زهر کشته یا در زندان فیلیه به شکنجه نابود گردانیده است.»^(۱)

بنابراین می‌توان فساد، اختناق، ظلم و ستم خزععل و سرسپرده‌گان او، علیه رؤسای طوايف و توده‌ی مردم مستضعف که غالباً در آن روزگار توان تأمین قوت لایموت خود را نداشتند و در کمال فقر و فاقه به سر می‌بردند، خود عامل مهمی بود بین مردم و شیعیان خزععل خان که صرفاً در فکر اهداف مادی و استثماری خود بوده و برای جامعه همچو گونه ارزش انسانی به رسمیت نمی‌شناخت، فاصله‌ی بزرگی به وجود آورده که قابل جبران و پرکردن نیست.

خزععل که بعضی از نویسنده‌گان به ناحق او را تحصیل کرده‌ی علوم دینی معرفی کرده‌اند، متأسفانه اعمالی انجام داد که حتّاً آدمهای بسی سواد متوجه مخالفت آن‌ها با اسلام و قرآن است.

از جمله‌ی کارهای مخالف شرع او یاری به کفار علیه مسلمانان در جنگ جهانی اول بود. این کار او به تنها‌ی افکار عمومی مردم خوزستان را نسبت به او دچار تنفر و انزجار نمود.

ابراهیم صفائی می‌نویسد: «خزععل در جنگ اول جهانی در منطقه‌ی حکمرانی خود، حافظ منافع بریتانیا بود و از این رو پس از پایان جنگ دولت انگلستان برای جبران خساراتی که در این راه متحمل شده بود، از دولت ایران خواست کلیه‌ی املاک او را تا پنج سال از مالیات معاف دارد...»^(۲).

گذشته از هر عمل و تجاوز شیخ خزعل، مسأله‌ی دوستی او با دولت استعماری انگلیس که قاتل مردم عرب خوزستان در جنگ جهاد بوده و خون بهترین فرزندان عشاير از نیزه‌های سربازان آن می‌چکد، موجب دشمنی هر چه بیشتر توده‌ی مردم متدين و شیعه‌ی عرب خوزستان که "حب الوطن من الايمان" رسول اعظم ورد زبان تک تک افراد آن بوده و هست دشمنی او را در دل‌ها غرس نموده است.^۱

بزرگترین فشاری که خزعل به مردم عرب خوزستان، یعنی مردم بی چیز و فقیر وارد کرد، اخذ مالیات زیاد بود؛ زیرا هر چه برهه‌ی ده خوزستان است، دو سوم آن بلکه بیشتر از آن شیخ بوده و ناگفته پیداست که چه برهه‌های هنگفتی از آن‌ها بر می‌داشت.

به نوشته‌ی کسری، گذشته از این مالیات بخش عمده‌ی خوزستان که به عهده‌ی شیخ بوده، بایستی سالیانه ۴۰ هزار تومان به دولت پردازد، چنان که در خوزستان مشهور است از مردم پنج و شش برابر آن را در می‌یافتد.^(۱)

آن چه خزعل با زور و ظلم از توده‌ی بی چیز کشاورز عرب می‌گیرد صرف چابلوسان و یاوه سرايان و نیز مأموران عالی رتبه می‌شود. احمد کسری از این کار خزعل ابراز شگفتی می‌کند و می‌گوید:

«این شگفت‌تر که شیخ با این ستمگری‌ها سیم و زر می‌اندوخته و مردم بینوا را به خاک سیاه می‌نشانیده، از دست دیگر دهش‌های بی جایی کرده، آن چه را که به ستمکاری به دست آورده، به سیاه کاری از دست می‌داد. یکی از کارهای او رشوه دادن به حکمرانان خوزستان و

دیگر کارکنان دولت بود که با پول آنان را رام و هواخواه خود می‌ساخت. نیز به هر شاعری یا شیخی که خود را به او می‌بست بخشش‌های بسیاری می‌کرد، از جمله سالانه هزارها لیره برای عبدالmessیح انطاکی و دیگر روزنامه نگاران مصر و عراق می‌فرستاد که در روزنامه‌ها و مجله‌های خود او را "امیر عربستان" بنویسنده... عبدالmessیح در مصر چاپخانه‌ای به نام "المطبعة الخزععلية" و مجله‌ای به نام "العمران" می‌توشت که سراپای آن ستایش خزعل بود. در سال ۱۳۳۳ که عبدالmessیح نمانده بود، پسر او فتح الله انطاکی تقویمی به نام «التقويم الخزععلى» چاپ کرد و ببروی آن زیر عکس شیخ این شعرها را نگاشته بود:

هذا هو الملك الذي في عدله نالت رعيته البشائر و النعم
هذا الذي ساس الرعية حاز مأمشى بها للرقى تحدوه الهمم
بسم الله السيف الصئول على العدى حتى اذا افناهم مسك القلم
و يساره لليسر قد خلقتو للسردار اقدس خرعاً خلق الكرم
پیداست که این تقویم با پول شیخ چاپ یافته و در خوزستان هم خود
او بود که به خانه‌ها، بلکه به اداره‌های دولتی نیز می‌فرستاد.^(۱)

اگر چهار بیت فوق را ترجمه کنیم و معنا و مفهوم آن‌ها را با رفتار و کردار خزعل و سلوک او با مردم عرب خوزستان تطبیق دهیم. دروغ بودن آن را متوجه می‌شویم:

- ۱- این همان پادشاهی است که در سایه‌ی عدلش، رعیتش مژده‌ها دیده و در نعمت خزید.
- ۲- این کسی است که مردم را با تدبیر اداره کرده و بر مرکب همت

سوار است، و آنان را به طرف ترقی می‌برد.

۳- با شمشیری که در راست خود دارد، چون دشمنان را بکشد قلم به

دست می‌گیرد.

۴- دست چپ او برای رفاه و گشايش آفریده شده و بخشش برای سردار اقدس به وجود آمده است.

اکنون باید پرسید آیا اگر این همه پول و ملا خرج www.takrestan.info می‌گردند فقیر خوزستان می‌کرد، مجبور می‌شد با ذلت و خواری به پای رضاخان بیفتند و آیا این توده‌ی مسلمان رضاخان بی دین و مخالف ارزش‌های دین همین اسلام بر علیه او یاری می‌دادند و آیا به ذلت او راضی می‌شدند. آیا به خاطر نیکوکاری و حسن رفتارش حاضر به دفاع از او نمی‌شدند و...

علاوه بر عوامل داخلی که مختصراً به بعضی از آن‌ها اشارت رفت عوامل خارجی نیز سهم بزرگی در شکست خزعل دخیل بوده‌اند که برخی از آن‌ها را فهرست وار یاد می‌کنیم:

۱- تغییر سیاست انگلستان: انگلیسی‌ها در طی جنگ اول جهانی متوجه شده‌اند که خزعل تسلطی بر قبایل عرب ندارند؛ زیرا در آن هنگام بود که آن‌ها بر خلاف میل او علیه انگلیس به نفع عثمانی وارد جنگ شده و لوله‌های نفت را منفجر کرده‌اند.

۲- انگلستان برای حفظ منافع خود تصمیم به از بین بردن خان خانی و ملوک الطوایفی گرفت. به نظر این دولت استعماری تنها هنگامی منافع انگلستان حفظ می‌شود که فقط یک خان در رأس یک دولت متمرکز و توانمند می‌تواند به استبداد از منافع مذکور حراس است کند. به همین دلیل است که از متحد ضعیفی مانند خزعل دست شسته و رضاخان را با یک کودتای صوری بر روی کار آورده است.

۳- مخالفت علمای اعلام نجف اشرف با شیخ خزعل و تبلیغ علیه او به خاطر یاری به دولت استعماری انگلیس در جنگ با مسلمانان این امر با توجه به حرف شنوبی مردم از علماء موجب گردید که وی جایی در میان آن‌ها نداشته باشد. مردم عرب آن زمان وی را ضد اسلام، نوکر استعمار، عیاش و حتی بعضی از آن‌ها وی را شرابخوار و رقاص می‌دانستند.

تبرستان

در تاریخ ۲۳ محرم / ۱۳۳۳ ه. ق، پس از فراغت فتوای مبنی بر اعلام جهاد - آیت الله العظمی مرحوم سید کاظم یزدی - در مساجد بغداد و شهرهای دیگر عراق مجاهدین شیعیه عراق در سه جبهه رو در روی استعمارگران انگلیس صفت بندی کردند:

۱- مرکزی: این جبهه در محل قرنه - نزدیک بصره - تشکیل شد. فرماندهی این جبهه با علامه مهدی حیدری، شیخ الشریعه، مصطفی کاشانی، علی داماد و در سوی دیگر رودخانه عبدالرزاق پسر حلو بوده است.

۲- جناح راست: در شعبیه، به فرماندهی علمایی چون محمد سعید حبوبی، باقر حیدر و محسن حکیم.

۳- جناح چپ: در سوسنگرد، که فرماندهان آن عبارت اند از: مهدی خالصی و پسر او محمد خالصی، جعفر شیخ راضی، عبدالکریم جزایری و عیسیٰ کمال الدین بودند.

پیشنهاد تشکیل جبهه‌ی سوسنگرد را سید عیسیٰ کمال الدین برای پشتیبانی از جناح چپ نیروهای مستقر در قرنه داده بود. علت این امر آن بود که نیروهای انگلیسی قصد داشتند تا از راه اهواز و سوسنگرد به اشغال شهر عماره مبادرت ورزند. کمال الدین علمای دشت آزادگان و

اهواز و رؤسای عشاير آن‌ها راه‌مراه خود جمع کرده بود. پس از آن که با مخالفت شیخ خزعل پیرو انگلیس مواجه شدند، بر علیه او انقلاب کردند.^(۱)

جانبداری شیخ خزعل از استعمارگران انگلیس و وزیر پاگداشت فتوای جهاد اسلامی که بر هر مسلمان واجب است، موجبات دشمنی مردم متدين عرب خوزستان با او شد. لهذا مقدمه بر علیه^{لهم} قیام کردند و بر شهرهای عرب نشین خوزستان تسلط یافتند. متأسفانه با شکست قبیله‌ی بنو طرف در مرحله‌ی بعدی جنگ، یعنی پس از آن که قواهی عثمانی و عشاير عراق به کشور خود بازگشتند، خزعل نیز قدرت یافت و با جمع‌آوری نیروهای خود بر عشاير بزرگ بنوکعب، باویه و بنو طرف مجددأً تسلط پیدا کرد.

شیخ خزعل برای رسیدن به هدف اصلی و سیاسی خود که استقلال خوزستان بود، نیاز به انگلیس داشت و می‌دانست که اگر به مجاهدین یاری دهد، کمک انگلستان در رسیدن به مقصد را از دست می‌دهد. اما سرانجام سیاست انگلیس که رضاخان را در ایران روی کار آورد، موجبات گرفتاری خزعل و زندانی و کشته شدن او گردید.

۱ - العلوی، حسن: الشیعه و الدوّلة القوّمية. (قم، دارالثقافه، بی‌تا) ص ۵۷.

منابع و مأخذ

- ۱- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة. (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶)، چاپ یازدهم.
- ۲- دینوری، ابی حنیفه، الاخبار الطوال. (قم، امیر، ۱۳۶۸)
- ۳- هیمسلی لونگریک، استیسون، اربعة قرون من تاريخ العراق الحديث، ترجمة جعفر الخیاط. (قم ^{الشريف الرضي} ۱۳۷۰).
- ۴- رشیدیان، نیرهی زمان، نگاهی به ^{تاریخ خوزستان} (تهران، بوعلی. ۱۳۷۱).
- ۵- خسروی، عبدالعلی، تاریخ و فرهنگ بختیاری. (اصفهان، حجت، ۱۳۷۲). جلد دوم، چاپ اول.
- ۶- قلقشندی، احمد بن عبدالله، نهاية الارب، سبائك الذهب، تشجير محمدامین سویدی. (بیروت دارالحياء العلوم بی تا).
- ۷- افشار سیستانی، ایرج، خوزستان و تمدن دیرینهی آن. (تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳). چاپ اول.
- ۸- العزاوی، عباس. عشائر العراق. (قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۰) جلد ۴، چاپ اول
- ۹- الطاهر، عبدالجلیل، العشائر و السیاسیة. (قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۱).
- ۱۰- صفائیی، ابراهیم، زندگینامهی سپهبد زاهدی. (تهران، علمی، ۱۳۷۳).
- ۱۱- طرفی، حاج عصمان. تاریخ عشایر خوزستان، نسخهی خطی.
- ۱۲- کسری، احمد. تاریخ پانصد سالهی خوزستان. (تهران، آزان، ۱۳۷۲)

- ۱۴- پورکاظم، کاظم. مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، جلد اول. (تهران، آمه، ۱۳۷۴).
- ۱۵- لایارد، سراوستان هنری. سیری در قلمرو بختیاری و عشاير بومی خوزستان ترجمه‌ی شهراب امیری. (تهران، فرهنگسرا، ۱۳۷۱).
- ۱۶- لرد کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران. (تهران، بنگاه نشر و ترجمه، نیزستان). (۱۳۵۰).
- ۱۷- آرمند، عبدالصاحب. جغرافیای علاییخی. دشت میشان. (سوسنگرد، ۱۳۷۴).
- ۱۸- افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به خوزستان. (تهران، کیهانک، ۱۳۶۶).
- ۱۹- مدنی، سید جلال الدین. تاریخ معاصر ایران. (قم، حوزه‌ی علمیه، ۱۳۵۹).
- ۲۰- سرپرسی لورن، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، ۱۳۶۳.
- ۲۱- صفائی، ابراهیم. اشتباه بزرگ (ملی شدن نفت). (تهران، کتابسرای، ۱۳۷۱).
- ۲۲- عزیزی، یوسف. قبایل و عشاير عرب خوزستان (تهران، مؤلف، ۱۳۷۲).
- ۲۳- اطلاعات ماهانه، شماره‌ی ۲۰، اسفند ماه ۱۳۳۶.
- ۲۴- پورکاظم، کاظم، نقش عشاير عرب خوزستان در جهاد عليه استعمار. (تهران، آمه، ۱۳۷۵).
- ۲۵- الوردى، على. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. جلد ۴ (قم، شریف رضی، ۱۳۷۱).

- ۲۶- اصفهانی، عمادالدین حسین. تاریخ مفصل اسلام. (تهران، کتابخانه اسلام، ۱۳۳۷).
- ۲۷- القطب، عبدالرزاق. انساب العرب. (بیروت، البيان، بی تا).
- ۲۸- آل محبوبه، شیخ جعفر. ماضی النجف و حاضرها. (بیروت، الاصواء ۱۴۰۶ق).
- ۲۹- المانع، عبدالجلیل. مسیرة قبائل الامواز. جلد ۱، (قم، الرضی، ۱۳۷۲).
- ۳۰- الخالدی، ملا عبود. سیرة قبائل عرب ایران، جلد ۲، (قم، مؤلف، ۱۳۷۳).
- ۳۱- میریان، عباس. جغرافیای تاریخی سر زمین خوزستان. (خرمشهر، مؤلف، بی تا).
- ۳۲- میریان، عباس. جغرافیای تاریخی خلیج و دریای پارس. (خرمشهر، مؤلف، بی تا).
- ۳۳- فیلد، هانری. مردم‌شناسی ایران، ترجمه‌ی عبدالله فریار.
- ۳۴- فزوینی، سید مهدی. انساب القبائل العراقیه. (قم، الرضی، ۱۳۶۸).
- ۳۵- عاملی، شیخ بهاءالدین محمد. الكشکول. (بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق)
- ۳۶- البحرانی، سیدهاشم. الممحجة فيما نزل فی القائم الحجة. (بیروت الوفاء، ۱۴۰۳ق)
- ۳۷- الاندلسی، ابن حزم. جمهرة انساب العرب (بیروت، العلمیة، ۱۴۰۳ق)
- ۳۸- حرزالدین، شیخ محمد. معارف الرجال. (قم، کتابخانه آیة الله مرعشی. ۱۴۰۵ھ. ق)

- ۳۹- نوذرپور، علی. آموزش علوم اجتماعی. شماره‌های ۷ و ۶.
- ۴۰- مکّی، حسین. زندگانی سیاسی احمد شاه.
- ۴۱- سیادت، موسیٰ. تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان. (تهران، آنzan، ۱۳۷۴)
- ۴۲- ولایتی، دکتر علی اکبر. تاریخ روابط خارجی ایران و دوران اوّل مشروطه.
- ۴۳- شمیم، علی اصغر، ایران در دوران سلطنت قاجار.
- ۴۴- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجار.
- ۴۵- بهار، ملک الشعرا. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران.
- ۴۶- اسفندیاری، نوری. رستاخیز ایران.
- ۴۷- پهلوی، رضا. سفرنامه‌ی خوزستان.
- ۴۸- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. تلاش آزادی.
- ۴۹- قزوینی، محمد. وفيات معاصرین. یادگار، سال ۳، شماره‌ی ۵، دی ماه ۱۳۵۲.
- ۵۰- العلوی، حسن. الشیعه و الدوّلة القومیه. (قم، دارالثقافه، بی‌تا).

از همین نویسنده منتشر شده است.

- ۱- جلد ۱ جغرافیای تاریخی خوزستان
- ۲- جامعه‌شناسی قبایل عرب خوزستان ۱ جلد
- ۳- مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان ۴ جلد
- ۴- امثال و حکم عرب خوزستان ۳ جلد
- ۵- صابئین یا یادگاران آدم(ع) ۱ جلد
- ۶- دیوان الولاية و انتظار الراية ۱ جلد
- ۷- حضرت محمد (ص) از دیدگاه علمای غرب ۱ جلد
- ۸- المختصر فی اخبار الامام المنتظر(عج) ۱ جلد
- ۹- شیخ خزعل و امارت‌های عرب خوزستان ۱ جلد
- ۱۰- قوم لر و بختیاری و رابطه‌ی نسبی آن‌ها با عرب خوزستان ۱ جلد

ISBN 964-7495-02-1

تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات فرهنگی سرزمین خوز
قیمت: ۱۵۰۰ تومان